

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

Rowshangar May 2014

شماره ۸۲

ماهنامه روشنگر مه ۲۰۱۴



واقعہ ی نظام آباد صفحه 27

در باره ی مزدک صفحه 28

دولتی که راست نمی صفحه 29

گزارش زندانیان صفحه 31

تحلیل ساختاری هنر صفحه 15

داستان صفحه 18

خاطرات دوران سپری صفحه 20

اصلاحات ارضی و صفحه 23

تاریخ اسلام صفحه 26

درخواست لغو اعدام صفحه 7

کارگران مهاجر افغان صفحه 8

گزارش از زندان قزل صفحه 9

نامه ی چه گوآرا به صفحه 11

فروش دختران صفحه 12

## در این شماره:

سرمقاله صفحه 2

تہاجم به زندانها صفحه 4

تحقیق جامعه در صفحه 5

اینجا چین است صفحه 6



## کارگران افغان در ایران

### و شرایط متضادی که در آن بسر می برند

و مشقت بارترین شرایط زیستی و کاری، که نمونه آنرا در هیچ کشور دیگری از کشورهای جهان نمی توان دید، بسر می برند. اولاً، بسیاری از آنها حین عبور از مرز به دام مامورین مرزی افتاده به قتل می رسند. عبدالحکیم دبیر اتحادیه مستقل کارگری ولایت نیمروز افغانستان که بنا به گفته خود مدتی قبل از امکا (اتحادیه ملی کارگران و کارمندان افغانستان) بدلیل انفعال این اتحادیه دولتی در احقاق حقوق کارگران، جدا و اتحادیه مستقلی را بنیان نهاده، در مصاحبه با برنامه تلویزیونی "فریاد کارگر" می گوید، کمتر شبی است که ما برای آوردن اجساد کارگران افغانی که حین عبور از مرز بدست مرزبانان ایرانی کشته شده اند، برای تحویل اجساد به خانواده هایشان، به نزدیکی مرز نرویم. وی در شهری مرزی، نزدیک زابل زندگی می کند.

وضعیت به نحو بیست که در موارد مکرر دسته های کارگران افغانی که بطور قانونی و پیاده، برای نشان دادن مدارک خود و عبور قانونی، به مرزبانی نزدیک می شده اند، بحساب اینکه قصد عبور غیر قانونی از مرز را دارند، توسط مامورین مرزبانی به رگبار بسته شده، بسیاری به قتل رسیده اند. گاهی نیز بنا بر گزارشاتی وقتی مامورین دسته ای از کارگران غیر قانونی را به دام انداخته اند، پس از مطالبه پول از آنها، بقیه را که فاقد پول بوده اند، در حالیکه از آنها می خواسته اند، در جهت عکس، بسوی کشور خود، پا به فرار بگذارند، با بیرحمی تمام آنها را به رگبار بسته، بسیاری را بقتل رسانده اند.

#### مزدهای پائین و اشکال مختلف تاراج آنها

این کارگران حتی در صورت گذشتن از مرز در داخل ایران هم وضعیت چندان بهتری ندارند. آنها ناچارند از روی لاعلاجی و نیاز مبرمی که به کار دارند به مزدهای پائین تر از سطح رایج، آنهم برای کارهای سخت و دشوار مانند چاه کنی، اسفالت ریزی، کارهای ساختمانی و امثالهم، تن در دهند. تازه همین مزدهای ناچیز هم که تنها منبع حیات این کارگران و خانواده های گرسنه و محتاج شان در آنسوی مرز است، اغلب و مکرراً، به تعویق افتاده، به آنها داده نمی شود.

کارفرمایان حریص ایرانی به مدد پشتیبانی دستگاه های فاسد و سرکوبگر دولتی و خود جمهوری اسلامی که از هیچگونه کوششی برای تنگ کردن عرصه به این کارگران و واداشتن آنها به بازگشت به افغانستان فروگذار نمی کند، به اشکال گوناگون سعی می کنند مزد این کارگران ببنوا و زحمتکش را بالا بکشند.

وقیحانه ترین شکل این دزدی مزدها آنست که ابتدا، با امروز و فردا کردن ها و بهانه های مکرر، تا آنجا که می توانند پرداخت مزد آنها را به تعویق می اندازند و سپس وقتی که کارگر، ناامید از دریافت مزد خود، دست از ادامه کار شسته، بدنبال کار دیگری می رود، تازه کشمکش بین کارگر که خواهان دریافت طلب خود می باشد و برای این منظور مکرراً به کارفرما تلفن می زند و کارفرما که به بهانه های مختلف مثل نداشتن پول، نوشتن چک بی محل و غیره از پرداخت بدهی خود طفره می رود، شروع می شود. ادامه چنین کشمکش اغلب بی سرانجامی در بسیاری از موارد به اینجا منتهی می شود که کارفرما برای رفع شر کارگر

از سر خود به یکی از حيله های زیر دست می یازد: به تلفن های کارگر پاسخ نداده، یا تلفن خود را قطع، یا خاموش نگه می دارد، و در صورت سماجت کارگر برای دریافت طلب اش، او را برای دریافت طلب به دفتر خود می کشاند و در آنجا، با تبنانی قبلی با پاسگاه، بدست مامورین انتظامی که در کمین وی نشستند می دهد. مامورین نیز کارگر بینوای گرفتار شده را یا زیر مشت و لگد و باتوم له و لورده می کنند، و یا آنکه او را دستگیر و برای رد کردن از مرز به اردوگاه های مخصوص نگهداری کارگران افغان می برند.

در موارد دیگر، کارفرما با متهم کردن کارگر به دزدی اموالی که یا توسط شخص دیگری دزدیده شده یا خودش مخفیانه از محل کار خارج کرده است، مزد او را به جبران مال دزدیده شده بالا می کشد.

در استان های ممنوع الورد نیز گاهی از کارگری که قبلاً در آن استان برای کارفرما کار می کرده و دیگر مجاز به ورود به آن نیست، درخواست می شود که برای گرفتن طلب اش به آنجا بیاید، و چون این برای کارگر امکان پذیر نیست، عملاً طلب کارگر ماستمالی می شود.

من دیگر از دستگیری ها و رد مرز شدن های اتفاقی کارگران که خود بخود منجر به پایمال شدن طلب آنها می شود، گرفتن امضای تسویه حساب از طریق فریب کارگری که سواد خواندن ندارد، اعلام صریح اینکه پولت را نمیدهم، زورم می رسد، تو غیر قانونی هستی و حق کار در اینجا نداری و اگر پی کارت نروی به پاسگاه معرفی ات می کنم، که همگی منجر به از دست دادن مزدهای معوقه کارگران افغان می شوند، نمی کنم.

بنابراین، می بینیم که با یک چنین ضایعاتی حتی همان مزد کمی هم که بسختی قرار بود کفاف معیشت کارگر افغان و خانواده اش را بدهد، بدست او نمی رسد.

اما اگر تصور شود که داستان مزد و معیشت کارگر مهاجر خوشبختی که همه خطرات عبور از مرز و بیکاری را از سر گذرانده، و صاحب کار و مزدی شده است، در اینجا به پایان می رسد، در اشتباه هستید. هنوز تا رسیدن به مبلغی از مزد که واقعا بدست کارگر افغان می رسد راه درازی در پیش است.

کارگران افغان حتی آندسته ای که دارای برگ اقامت موقت و قانونی می باشند، حق مالکیت هرگونه اموال غیرمنقول، و اموال منقولی چون وسائل نقلیه مانند خودرو، موتور، و حتی تلفن همراه، و گواهینامه، و حق داشتن حساب بانکی و کسب و کار را ندارند. بنابراین، نه تنها ناچارند وسائل مزبور را برای خود به نام دیگران خریداری نمایند، بلکه بدتر از آن، ناچارند پس انداز احتمالی و حقوق دریافتی شان را نیز برای نگهداری در نزد دیگران گذارده، یا در جوراب یا گوشه ای از خانه مخفی کنند.

همه این تدابیر هرچند مشکل آنان را بطور موقت برطرف می سازد، ولی هر یک باز به نوبه خود باقیمانده مزد آنان را هم در معرض خطر تاراج شدن قرار می دهد: در مسیر راه، موتور آنها، چون به نام دیگر است، در صورت نپرداختن رشوه به مامورین، توسط آنان ضبط می شود، پول مخفی شده در جوراب، توسط مامورین، در صورت کشف، به تاراج می رود، و پس انداز و حقوق مخفی شده آنها در خانه ای که در آن تعداد زیادی با هم زندگی می کنند، توسط هم خانه ای ها دزدیده می شود.

این مشغله های درد سر آور همگی غیر از موارد دیگری است که در آنها کارگر افغان بدلیل غیر قانونی بودنش، شب و روز، در میدان های کاریابی، مسیر کار،



سیامک ستوده

کارگران افغان در ایران بخش شدت پراکنده و بشدت تحت سرکوب طبقه کارگر ایران را تشکیل می دهند، هر چند تقسیم بندی طبقه کارگر از لحاظ درجه ی آگاهی و پیشروی بر پایه تقسیمات قومی، اگر نه نا ممکن، ولی چندان کار دقیقی نیست، با اینحال، وضعیت عینی کارگران افغان که آنان را از بخش های دیگر طبقه کارگر متمایز می کند، این اجازه را می دهد که چنین تقسیم بندی را بنمائیم.

از لحاظ عینی کارگران افغان بعنوان کارگران مهاجری که در اثر چند دهه جنگ و ویرانی در کشور خود، اجباراً و در پی کار، مهاجرت نموده و ساکن ایران شده اند، در شرایط بسیار سخت تر و مشقت بارتری از سایر بخش های طبقه کارگر ایران بسر می برند.

از مجموع به تقریب سه میلیون کارگر افغان ساکن ایران قریب به 1.5 میلیون تن آنها از لحاظ حقوقی و قانونی وجود خارجی ندارند. حتی نامشان بعنوان مهاجرین غیرقانونی در هیچ کجا ثبت نشده است. اینها کارگرانی هستند که بدون اینکه از هیچ مرجع دولتی تقاضا یا با آن روبرو شده باشند، بطور غیر قانونی از مرز گذشته، بی آنکه مراجع دولتی کوچکترین نشانی از آنها داشته باشند، مشغول کار در ایران اند.

در سالهای گذشته مقامات انتظامی به لطایف الحیل، از تهدید به اخراج و جریمه گرفته تا وعده و وعید به صدور برگ اقامت در صورت تقاضا و نام نویسی، سعی در جمع آوری اطلاعات از آنها کرده و در این مورد موفقیت هایی هم داشته اند. ولی تحرک دائمی این جمعیت در پی کار، مانع تداوم اعتبار این اطلاعات و کنترل آنها بوده است. بنابراین، بی اطلاعی از یک جمعیت 1.5 میلیونی در کشور همواره در نظر جمهوری اسلامی امری مخاطره آمیز و نگران کننده بوده است. با اینحال، این مشکلی است که جمهوری اسلامی هیچگاه از عهده حل آن بر نیامده و در آینده نیز بر نخواهد آمد. چرا که بفرض نام نویسی همگی کارگران غیر قانونی موجود در ایران، باز هم، موج توقف ناپذیر کارگران بیکار که بدون باقی گذاردن هیچ نشانی از خود مدام در حال گذشتن از مرزها و ورود به داخل ایران اند، توفیق نهائی در این امر را غیر ممکن می سازد.

#### عبور از مرز

کارگران غیر قانونی افغان در ایران محکوم به بدترین

ایرانیان شریف، کارگران، زنان، دانشجویان  
آزادخواه!

رسانه ها و منابع خبری لیبرال و حامی حقوق بشر در  
داخل و خارج طبق معمول در این مورد خفقان گرفته  
اند.

نباید در برای این جنایاتی که در حق کارگران و  
مهاجرین شریف و زحمتکش افغانی بعمل می آید ساکت  
نشست. من از همه شما می خواهم در تجمعات اول ماه  
می، در بیانیه های خود، در جراید، روزنامه ها و  
برنامه های رادیویی و تلویزیونی خود و در رسانه  
های اجتماعی با قاطعیت این اقدامات جنایتکارانه را  
محکوم و از زحمتکشان مظلوم و شریف افغانی در  
ایران حمایت کنند. این کمترین کاریست که در  
چهارچوب وظایف انسانی و انترناسیونالیستی خود می  
توانیم انجام دهیم.

اجازه ندهید جمهوری اسلامی با استفاده از سکوت ما با  
دست باز دست به هر جنایتی بزند.

بیانید روز اول ماه می را به روز حمایت از کارگران  
افغان در ایران تبدیل نمائیم.

توجه داشته باشید که هر فقره دفاع عملی از کارگران  
تحت ستم، هزار بار، بیش از یک دوجین کلی گوئی  
انترناسیونالیستی در مورد آنها ارزش دارد.  
سیامک ستوده 25 آوریل 2014

### گزارش مالی روشنگر 82

مخارج این ماه \$1636 (خرج چاپ و اشتباه محاسبه  
\$43 از ماه قبل) که با توجه به \$2277.99 کمک  
مالی و بازگشت مالیات، \$631.99 مازاد داشته ایم،  
که با محاسبه \$2817 کسری از ماه قبل کل بدهی ما  
بالغ بر \$2185.01 می شود که امیدواریم با همت  
خوانندگان فرهنگ دوست برطرف گردد. می شود که  
امیدواریم با همت خوانندگان فرهنگ دوست برطرف  
گردد.

روشنگر	50	کانادا
سیامک	20	تورنتو
رضا قدسی	20	تورنتو
هما فرید	25	تورنتو
مسعود الوند	50	لندن
Tax Return 2011	1537.99	
جمع کانادا	1702.99	دلار
محمود	200	امریکا
مهري	50	دالاس
عباس کافر	20	اوهایو
غلام مجاهد	100	دالاس
نیما و رزا	200	کارولینای شمالی
جمع امریکا	575	دلار
جمع کل	2277.99	دلار

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

roshangar1@yahoo.com

## سومین بیانیه در مورد زحمتکشان افغانی در نظام آباد قزوین

فقط ما باید احشام خود را از ده خارج نمائیم زیر بار  
این زورگویی عریان نمی روند. باین ترتیب است که  
جنایتکاران اسلامی راه دیگری را برای ضربه زدن به  
خانواده های شریف و زحمتکش افغانی در پیش  
میگیرند. با شایعه دروغ تجاوز یک مرد افغان به یک  
دختر دیوانه ایرانی مردم نادان و متعصب را به حمله  
و آتش زدن خانه های افغانی ساکن ده تحریک می  
نمایند.

در جریان این حملات 21 خانه با تمام وسائل موجود  
در آنها طعمه آتش و باین ترتیب صاحبان آنها بکلی از  
هستی ساقط می شوند. 45 راس گاو، 347 گوسفند،  
88 موتور هوندای 125، سه اراده ماشین تری، 7  
دستگه نیسان و دو عدد پیگان متعلق به افغانی ها نیز  
به آتش کشیده شده و معدوم می گردند. در ضمن خانه  
های دیگر افغانها نیز غارت شده، به 19 دختر جوان و  
7 زن شوهردار تجاوز، و شش مرد افغان نیز به قتل  
میرسند. از مجموع خانوارهای افغان تنها سه الی چهار  
خانوار که توان نقل مکان بجای دیگری را ندارند در  
ده باقی مانده اند.

طبق گزارشات دقیقتری که از فاجعه به آتش کشیده شدن  
خانه های مهاجرین افغان در روستای نظام آباد قزوین به  
ما رسیده، ماجرای تجاوز به دختر دیوانه ایرانی بکلی  
دروغ و شگرد خائنانه توطئه گران اسلامی، امثال یوسف  
اسدی دهیار و رئیس شورای اسلامی، برای تحریک  
مردم به حمله به خانوارهای افغانی پیش نبوده است.

در حقیقت کسی به کسی تجاوز نکرده، بلکه آغاز داستان  
به گردهمائی و جشن 22 بهمن در چند ماه گذشته در  
مسجد ده باز می گردد که در آن یکی از سرداران سپاه  
برای سخنرانی در آن مجلس دعوت شده بوده است. در  
این مجلس است که صحبت از این می شود که  
خانوارهای افغان که 22 عددی از آنها گوسفندان خود را  
تحت نظارت یک چوپان به چرا می فرستاده اند، از این  
پس حق نگهداری آنها در ده را ندارند و باید آنها را به  
بیرون از ده انتقال دهند. روز بعد نیز به این خانوارها که  
بدستور شورای اسلامی، انجمن اسلامی و سایر نهادهای  
حکومتی در مسجد ده جمع شده بودند، تذکر داده می شود  
که باید احشام خود را از ده خارج نمایند. این کشمکش از  
آن تاریخ بیحد همچنان و بدون اینکه به نتیجه ای برسد  
ادامه می یابد و خانوارهای افغانی با این استدلال که چرا

"Rowshangar" is a free monthly magazine written in the Persian language,  
enlightening against religion, and on emphasis on issues like human rights (specially  
the women rights), liberty and equality, and serious opposition against Islamic Re-  
gime of Iran.

It is published in Toronto and distributed all over north America and Europe.

### تلفن سردبیر: 5404 - 352 - 647

با نظرات، پیشنهادات و نقدهای خود به پربار شدن نشریه  
کمک کنید. شما میتوانید نوشته های خود را برای چاپ در  
نشریه به ایمیل سردبیر بفرستید. لطفا مطالب خود را فقط در  
فرمت doc و یا HTML ارسال نمایند.

روشنگر حق ویرایش و کوتاه کردن نوشته های ارسالی را  
برای خود محفوظ می دارد

مراکز پخش نشریه روشنگر:

### کانادا:

تورنتو، مونترال، اتاوا و ونکوور فروشگاههای ایرانی،

### آمریکا:

آتلانتا: جورجیا

تگزاس: دالاس، ریچاردسون و ایروینگ،

کارولینای شمالی: شارلوت

کالیفرنیا: لوس آنجلس: شرکت کتب؛ ون نوایز: کیو مارکت؛  
ساكرامنتو، و ایرواین،

کلرادو: دنور

فلوریدا: هالیوود، پلانیسین، لانگ وود، و تمپا

ماساچوست: وینترپ

میریلند: بالتیمور و گیتزبرگ

ویرجینیا: وینا و استرلینگ

تلفن نمایندگان روشنگر:

در سراسر آمریکا: پویان پویا 1-440-673-1833

ماهانامه روشنگر، نشریه ای است که به مسائل اجتماعی،  
سیاسی و فرهنگی میپردازد.

روشنگر از سال 2007 شروع به کار کرده و اول هرماه  
انتشار می یابد.

روشنگر را می توانید از طریق اینترنت در وب سایت  
www.rowshangar.ca نیز بخوانید.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: الماس شعار

صفحه آرائی: حمید جعفری

تیراژ: 7000

روشنگر متعلق به شماست و فقط با کمکهای مالی شما  
است میتواند به انتشارش ادامه دهد.

کمک مالی خود را میتوانید مستقیماً به شماره حساب زیر  
واریز کنید:

کانادا

TD CANADA TRUST

NAME: ROSHANGAR

ACCT.# 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

SWICH CODE: TDOMCATTOR

و یا چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس  
زیر ارسال نمایید:

ROSHANGAR

PO BOX 55029 FAIRVIEW MALL RPO

1800 SHEPPARD AVE EAST

WILLOWDALE, ON M2J 5B9

CANADA

آدرس پستی روشنگر:

PO Box 55029 Fairview Mall RPO

1800 Sheppard Ave East

Willowdale, ON M2J 5B9, Canada

ایمیل سردبیر: ROWSHANGAR1@YAHOO.COM



## حمله مأموران جمهوری اسلامی

### به زندان زنان شهری



ISNA PHOTO: MONA HOEBHFEER

طبق خبری که الان بدست ما رسید؛ (امروز یکشنبه 7 اردیبهشت ماه به زندان شهری حملہ کردند. هواخوری زندان شهری رو بستند. چند روزی هست که فروشگاه سیگار نمیآورد. بنابراین سیگار بسته ای 130 هزار تومان شده است. کسانی هم چای خشک را تو روزنامه میپچند و میکشند. امروز 5 نفر مرد با شوکر و کمر بند حملہ کردند به بند 1 و 2 که 190 متره و 240 نفر در آن زندانی هستند. افسر جانشین شب مردی به نام "اصغر کولیوند" و سرباز محمد محمدزاده و سرباز تاتار و دو سرباز دیگر با شوکر برقی و باطوم و کمر بند به زنها حملہ میکنند. افسر نگهبان داخل بند "سیما پورمند" است. کولیوند مثل هیولا کمر بندش رو در میاره و چند زن رو به شدت کتک میزند. لطفا اطلاع رسانی کنید. الان هم تلفنها قطع شده تا اطلاع ثانوی و در هواخوریها بسته شده است.)

در ادامه حملہ وحشیانه به زندان اوین اکنون به زندان شهر ری حملہ کرده اند. این یک اقدام جنایتکارانه جمهوری اسلامی علیه زندانیان شهری و کمپین نجات ریحانه جباری است.

کمپین نجات ریحانه جباری این اقدام ددمنشانه را محکوم میکند و از همگان دعوت میکند بفعالیت خود برای نجات ریحانه جباری بیفزایند. حملہ به زندان شهری را محکوم کنند. و با عکس العملهای فوری افکار عمومی را مطلع کنند.

کمپین نجات ریحانه جباری

27 آپریل 2014

## شرح یازده زندانی سیاسی بند ۳۵۰ از "پنجشنبه سیاه" در اوین

فعالان در تبعید



یازده تن از زندانیان بند ۳۵۰، که در پی بازرسی خشن موسوم به "پنجشنبه سیاه" در اوین، به انفرادی منتقل شده بودند، ضمن شرح نحوه ضرب و شتم و توهین توسط مسئولان زندان و گارد ویژه، آخرین وضعیت خود را اطلاع دادند. صبح روز پنجشنبه، ۲۸ فروردین، عده ای از مسئولان با همراهی گارد زندان به بند ۳۵۰ وارد شدند و اطاقهای بند را به هم ریختند و ضمن ضرب و شتم شدید زندانیان سیاسی، تعداد ۳۲ زندانی را به انفرادی ۲۴۰، منتقل کردند. یازده زندانی که اکنون به بند ۳۵۰ بازگشته اند، روایت "پنجشنبه سیاه" را بصورت یکسان شرح میدهند که چکیده آن به شرح زیر است:

غلامرضا خسروی: او مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته است. بر اثر کوبیده شدن به دیوار درحالیکه با چشم بند و دست بند امکان حفظ تعادل نداشته، سرش شکسته است و خونریزی شدید پیدا کرده بود. او را از تونل سربازان گذرانده و تا زمان سوار شدن بر مینی بوس تحت ضربات باتوم بوده است. پس از انتقال به بند ۲۴۰ نیز سر و سبیل او را به نحو توهین آمیزی تراشیدند.

جواد فولادوند: با دستبند و چشم بند به دیوار کوبیده شده و تا سوار شدن بر مینی بوس با باتوم مورد ضرب و شتم قرار گرفته بطوریکه سرش شکسته است و در تمام بدن وی آثار ضرب و جرح دیده میشود. او درحالیکه وضعیت وخیمی داشت به انفرادی ۲۴۰ منتقل شد و نهایتاً به نحو توهین آمیزی سر و سبیل اش را تراشیدند. رضا اکبری منفرد: ضرب و شتم با باتوم توسط سربازان که با چشم بند و دست بند بوده و منجر به شکستگی سر شده. سر و سبیل وی را پس از ورود به بند ۲۴۰ به نحو توهین آمیزی تراشیدند.

مجید اسدی: ضرب و شتم با باتوم در وضعیت چشم بند و دست بند. او را با سری شکسته، و با رکیک ترین الفاظ به سلول انفرادی منتقل کردند. سر و سبیل او را پس از ورود به ۲۴۰ به نحو توهین آمیزی تراشیدند.

مهداد آهنخواه: ضرب و شتم با باتوم در وضعیت چشم بند و دست بند. او را با سری شکسته، و با رکیک ترین الفاظ به سلول انفرادی منتقل کردند. سر و سبیل او را پس از ورود به ۲۴۰ به نحو توهین آمیزی تراشیدند.

محمد داوری: ضرب و شتم با باتوم در وضعیت چشم بند و دست بند. او را با سری شکسته، و با رکیک ترین الفاظ به سلول انفرادی منتقل کردند. سر و سبیل او را پس از ورود به ۲۴۰ به نحو توهین آمیزی تراشیدند.

اسدالله هادی: او به تازگی و پس از یک عمل جراحی قلبی سخت، از بیمارستان ومرخص شده و در پرونده پزشکی او تاکید شده که هرگونه استرس و دلهره برای او بسیار خطرناک است ولی وی نیز مانند سایرین با باتوم مورد حملہ قرار گرفت. او را پس از فحاشی اولیه، با چشم بند و دست بند از تونل سربازان گذرانده و به بند

۲۴۰ منتقل کردند. او در سلول انفرادی حالش بهم خورده و پس از سه روز با توجه به حال وخیمش به بند ۳۵۰ بازگردانده شد. گفته میشود که این زندانی مسن، در حال حاضر وضعیت خوبی ندارد و باید به بیمارستان منتقل شود ولی از اعزام وی به بیمارستان خودداری می شود. سهیل عرب: دقیقاً همانند سایر زندانیان به بند ۲۴۰ سلول انفرادی منتقل شد.

امیر قاضیان: مورد ضرب و شتم قرار گرفته و سر او را تراشیدند و با فحاشی به سلول انفرادی منتقل کردند.

دکتر اسدالله اسدی: او تنها یک روز قبل از "پنجشنبه سیاه" و یک روز پیش از عمل جراحی در بیمارستان طالقانی، بعلت بیماریهایی که در زندان برایش بوجود آمده بود، به زندان بازگردانده شده بود. او نیز مورد ضرب و شتم با باتوم با وضعیت چشم بند و دست بند، قرار گرفته و به بند ۲۴۰ منتقل شد و مو و سبیلش را تراشیدند.

اصغر قطان: که به بیماریهای زیادی از جمله سرطان، مبتلا است، او را نیز مورد ضرب و شتم قرار دادند.

منابع مطلع به این کمپین اطلاع دادند که اعتصاب زندانیان که از روز پنجشنبه آغاز شده، همچنان ادامه دارد.

اسامی برخی از بانیان سرکوب روز پنجشنبه نیز به شرح زیر است:

قبادی رئیس حراست زندان اوین

خطیبی معاون حراست زندان اوین

سر هنگ امانی

صفا که پسر خواهر سر هنگ امانی می باشد

آقایی تحت مسئول سر هنگ امانی

علیزاده تحت مسئول سر هنگ امانی

حسینی یگان حفاظت زندان

جواد مومنی معاون زندان اوین

رشیدیان رئیس زندان اوین

سربازان گارد

برگرفته از ایران تریبون

در صورتی که خوانندگان محترم مایل به دریافت شماره های پیشین روشنگر و یا خرید کتاب های سیامک ستوده باشند، می توانند با نمایندگی نشریه در آمریکا، با پویان پویا شماره تلفن 1-440-673-1833 تماس بگیرند.

## روز جهانی کارگر در ایران را به روز حمایت و همبستگی با کارگران افغان در ایران تبدیل کنیم

سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی، تشکل های زنان و دانشجویان، و بخصوص از همه کارگران و تشکل های کارگری داخل ایران، درخواست می کنم که در فطنامه ها و بیانیه های خود بمناسبت اول ماه می، بر حمایت از کارگران افغان و مطالبات آنها تاکید ویژه نموده، بخصوص واقعه دلخراش نظام آباد قزوین را محکوم نمایند. ما با خوشحالی با ذکر یک به یک این بیانیه های همدردی در برنامه تلویزیونی خود در کانال ماهواره ای پیام افغان که هر هفته ده ها هزار کارگر افغان به تماشای آن می نشینند، مراتب این همبستگی طبقاتی را به گوش کارگران افغان رسانده، همراه با شما، روز جهانی کارگر را به روز واقعی همبستگی انترناسیونالیستی میان همه کارگران ساکن ایران تبدیل می کنیم.

زنده باد روز جهانی کارگر  
برقرار باد اتحاد میان کارگران ایرانی و افغانی ساکن ایران  
سیامک ستوده 22 آوریل 2014

طبقه کارگر ایران با کارگر بی پناه افغان، ماه می امسال را به عرصه ای برای ابراز این اتحاد طبقاتی تبدیل نمائیم، تا در ضمن، از این طریق مشت محکمی بر دهان یاره گوی ناسیونالیسم ایرانی که در پشت همه این جنایات قرار داشته و شب و روز به تحقیر کارگر افغان و ایجاد دو دستگی میان او و کارگر ایرانی مشغول است، زده باشیم.

بگذارید به سه ملیون کارگر افغانی که زیر تحقیر و سرکوب عناصر ایرانی است نشان دهیم که در این دنیای سرکوبگر تنها یک حامی مصمم و وفادار دارد، و آن کارگر سوسیالیست و پیشروی است که برای آزادی کل طبقه کارگر از هر رنگ و ملیتی می جنگد. بگذارید به کارگر افغان نشان دهیم که اگر سرمایه دار ایرانی هزار ظلم و جنایت در حق او اعمال می نماید، سوسیالیست و کارگر ایرانی دست یاری و حمایت بسوی او دراز می کند.

من بدلائیل بالا از همه سازمان دهندگان جشنها و تظاهرات اول ماه می، در داخل و خارج کشور، از همه

سه ملیون کارگر افغان در ایران بخش مهمی از طبقه کارگر ایران را تشکیل می دهند. بخشی که به شدیدترین شکلی توسط سرمایه داران ایرانی استثمار، و بدست عوامل حکومتی آن بطور روزمره و بیرحمانه ای تحقیر و مورد اذیت و آزار، ضرب و شتم، بازداشت،

اخراج و اعدام قرار دارد. همگی ما از اخیرترین پرده این سناریوی دردناک در نظام آباد قزوین خبر داریم. واقعه ای که در آن بیش از دویست خانه با وسائل آن تماما به آتش کشیده شد، 500 سر از احشام مهاجرین افغان سر بریده شد، به زنان و دختران آنان تجاوز شد، و آخرین خبر اینکه ده مزبور از تمامی ساکنین هستی از دست داده ی افغانی خود پاک شد. بنظر من اینها همگی دلایل کافی هستند برای این که علاوه بر وظیفه توقف ناپذیر انترناسیونالیستی خود، به منظور اعتراض به این عمل جنایتکارانه، و ابراز عکس العمل در برابر آن، و برای نشان دادن همدردی

## تحقیر زحمتکشان، در خدمت تحکیم سلطه ارتجاع است!

عبداله باوی - آپریل 2014

اکنون کارگران و زحمتکشان ایران از نظر سیاسی و اقتصادی دوران بسیار دشواری را می گذرانند. سالهاست که جهت استثمار و غارت هرچه بیشتر آنها، رژیم از نظر سیاسی آنها را از هر حقوقی محروم کرده و هر از گاهی قانونی در جهت هرچه بیشتر در اسارت نگهداشتن آنها تصویب می کند. همانطور که می دانیم سرکوب هر چه وحشیانه تر مبارزات توده ها برای تحقق خواسته های خود، عمده ترین ابزار و شیوه رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

اما این رژیم برای این منظور تنها از ماشین سرکوب خود استفاده نمی کند بلکه فریب توده ها را نیز با شدت تمام جهت کنترل توده ها و عقب نگهداشتن آنها به کار می گیرد. این رژیم خود فروختگان و فرومایگانی دارد که کاملا در خدمت اش بوده و از طریق قلم نیز به گونه های مختلف به تبلیغات فریبکارانه دست می زنند. آنها در تبلیغات خود وضعیت موجود را همیشگی و ثابت توصیف کرده و به شیوه های مختلف هر نوع مبارزه ای را بی ثمر و بی نتیجه تعریف می کنند. مرتجعین، در هراس از طغیان خشم کارگران و زحمتکشان، آنها را موجوداتی توصیف می کنند که گویا هرگونه تلاششان برای رهایی تلاشی عبث و بیهوده خواهد بود. در این تبلیغات سعی می شود با برجسته کردن شرکتهای در صفوف نماز جمعه های رژیم اکثریت مردم را مذهبی و آنهم مذهبی معتقد به جمهوری اسلامی جا بزنند. یا آنها را در صف به اصطلاح سید کالا و خرید مایحتاجشان نشان می دهند تا قدرت دولت در تصمیم بر زندگی آنها را نشان داده و آنها را تحقیر کنند. از همه فاجعه آمیزتر آنها را در تجمع برای نمایش اعدام قربانیان نظام نشان میدهند که تجمع کرده و گویا بدون بروز احساسی به اعدام

واقع میشوند برخاسته بودند. اتفاقاً برخلاف تبلیغاتی که توده های مردم را فاقد احساس قلمداد می کند، در حقیقت باید این حاکمان را فاقد هرگونه احساسات انسانی دانست. چنین رژیمی که فقط با طرح سؤال "آیا نماز میخوانی" و در مقابل جواب قاطعانه "نه"، هزاران آزادیخواه و انقلابی را در فاصله کوتاهی اعدام کرد را باید وحشی و عاری از هرگونه درک انسانی دانست. روی این نکته هم باید تاکید کرد که توحش حاکمان جمهوری اسلامی نه نتیجه بیماری و دیوانگی آنان بلکه الزام حفظ نظام سرمایه داری حاکم میباشد، چرا که بدون آن توحش انباشت سرمایه و حفظ این انباشت عملی نخواهد بود. این رژیم در حفظ این وضعیت است که در جهات مختلف تلاش میکند و در پی حفظ استثمار و غارت کنونی است که از بیهودگی هر نوع مبارزه ای دم زده و ضرورت هر نوع مبارزه ای را انکار میکند. رژیم تنها زمانی که می بیند سلطه اش در خطر است در صورت لزوم و اجبار، به تغییر مهره هایی تن می دهد و البته با فریبکاری این امر را هم به حساب خواست خود توده ها می گذارد. رفع ستمهای سیاسی و اقتصادی کنونی که با تبلیغات مبتنی بر تحقیر توده ها همراه است در گرو یک تغییر بنیادین و یا به عبارت دیگر در گرو انقلاب است. اگر سرنوشت انقلاب به سقوط سرمایه داری و سرمایه داران وابسته است، و اگر رژیم حافظ سرمایه داران با دهنش تمام هر صدای اعتراض را در گلو خفه ساخته و به این طریق ضرورت و شرایط مبارزه قهرآمیز را بوجود آورده است پس باید دانست و این دانسته را فریاد زد که هیچ شیوه مبارزه ای غیر از مبارزه قهر آمیز، مردم ما را به مطالباتشان که در راس آنها سرنوشت جمهوری اسلامی قرار دارد، نمی رساند. این واقعیت را شرایط عینی انقلاب و ضرورت انقلاب در مقابل همگان قرار داده است.

جوانان نظاره می کنند، تا بتوانند آنها را از نظر فرهنگی عقب افتاده و از نظر انسانی فاقد هر نوع احساسی جلوه دهند.

چنین تبلیغاتی که البته هدفی ارتجاعی دارد حتی روی برخی روشنفکران اثر گذاشته و آنها را از تداوم مبارزه ناامید کرده است تا جایی که در برابر جنایات جمهوری اسلامی بر خوردی نظاره گرانه داشته و باور به تقدیر را اختیار کرده اند. چنین روشنفکرانی به این واقعیت توجه ندارند که همین توده هایی که آنها را با نشان دادن در صفهای مختلف مورد تحقیر قرار می دهند همانهایی هستند که به صورت میلیونی به میدانها و خیابانها آمده و با شعارها و مبارزه خود رژیم خودکامه شاه را از پای انداختند، این توده ها همانهایی هستند که رژیم جمهوری اسلامی به غیر از ارتش، صدها هزار پاسدار و بسیجی را جهت کنترل شان به خدمت خود گرفته و ماشین تبلیغاتی عظیمی جهت تحمیل آنها براه انداخته است. این افراد که خود تحت تأثیر تبلیغات فریبکارانه ارتجاع نظر منفی نسبت به توده های مردم پیدا کرده اند در نظر نمی گیرند که این توده هایی که در میدانهای اعدام جمع می شوند اگر فرصت کنند همین اعدام کنندگان را به سزای اعمال خود می رسانند. همان طور که گاه پیش آمده که بر اثر هجوم آنها زندانی اعدامی از مرگ گریخته است. بدون اینکه بخواهیم سر سوزنی فرهنگ نادرست و عقب مانده حاکم بر جامعه را انکار و یا توجیه کنیم اما باید دانست که فرهنگ هر جامعه ای را طبقه حاکم و قدرت دولتی حاکم شکل می دهد. بنابراین اگر جریانی باید شماتت شود این نه مردم بلکه سردمداران رژیم می باشند که چنین فرهنگ سفاکانه ای را ساخته و با سرنیزه به حفاظت از آن نشسته اند. از سوی دیگر باید به یاد آوریم که تمام آزادیخواهان و انقلابیونی که جان خود را در راه آزادی و سوسیالیسم فدا کردند از میان توده ها و زحمتکشانی که همواره مورد ظلم و آزار و تحقیر رژیم های جنایتکار

خواننده گرامی، در صورتیکه مایل به دریافت نشریه روشنگر به صورت اینترنتی هستید،

ایمیل خود را به آدرس ROWSHANGAR1@YAHOO.COM ارسال نمایید.



کارگری طی دو ماه پیش در شهرهای صنعتی چین بوده است. این شکل از مبارزات و بسیاری دیگر مشابه آنها، قدرت چانه زنی کارگران در مقابل کارفرماها را افزایش داده است و در حال حاضر پیشبینی می شود که روند مبارزه برای افزایش سطح دستمزد غیر قابل توقف است. سبک مبارزه کارگران در چین به قول نشریه اکونومیست "میتواند آچار مویی از اعتصابات را به کارگاه جهان پرتاب کند".

بیش از یک قرن پیش، مشابه آنچه انگلستان در حماسه خود تحت عنوان "شرایط طبقه کارگر در انگلستان" مستند ساخت، بطرز آشکاری امروز به طبقه کارگر چین تحمیل شده است. رشد و شکوفایی سرمایه داری در قرن حاضر غیرقابل مقایسه با سرمایه داری عهد ویکتوریا در انگلستان است که مارکس و انگلس زندگی خود را صرف تجزیه و تحلیل آن کردند. "هانت" مورخ، در شرح حالی که از انگلس بدست میدهد بطور موجزی با عبور از "شرایط طبقه کارگر در انگلستان" به وضعیت امروز طبقه کارگر در چین میرسد. این "شرایط" غیرقابل تشخیص از یکدیگرند و داستان همان است که در بخشهایی مربوط به کاپیتال مارکس نگاشته شده است: ۱۲ ساعت کار در روز، اضافه کاری گاهی اوقات به مدت ۴۰ ساعت، "حوادث" و نقص عضو ناشی از سرعت کار بدلیل تامین ناکافی نیازهای انسان، فقدان زمان استراحت برای وعده های غذایی، دستمزد کم، خستگی و فلج جسمی و در نهایت قربانی سود سرمایه.

و کارگر در این میان چیزی نیست جز کار بیشتر و بیشتر و دریافت کمتر و کمتر. این آن قانونی است که از دهه هشتاد و با آغاز موج سرمایه گذاری ها در چین، حکم رانده است و امروز بعنوان یک معجزه و الگوی اقتصادی "کارآمد"، در اردوی غرب مورد بحث و ستایش قرار گرفته است. سرمایه نیروی کار مرده است، میتواند مانند خون آشام تنها با مکیدن خون زندگی کند. لذا سایه شوم شلاق سودآوری اش بر کرده طبقه کارگر اجتناب ناپذیر است. اما این یک سوی ماجرا است. سوی دیگر این جدال، شبخ مبارزه و مقاومت طبقه کارگر علیه

## اینجا چین است

برخورد دارند. آنها بطور فزاینده ای در هدایت کارگران از طریق اقدامات جمعی و تشویق کارگران به انتخاب نمایندگان واقعی خود در معامله با کارفرما بجای تکیه بر اتحادیه های دولتی بطور مستقیم، نقش دارند و بر اهمیت این نکته متمرکز شده اند. بنا به این گزارش، در

### فواد عبدالهی

همه میدانند که کشور چین یک غول بلامنازع سرمایه و تولید ثروت در دوران حاضر است. جنون و وسوسه تولید و سود بر شانه های میلیونی کارگر ارزان و نیروی



طول سه سال گذشته تا الان این احساس استقلال از نهادهای دولتی و حفظ همبستگی طبقاتی، تنها حربه استراتژیک کارگران در مبارزه و چانه زنی با کارفرما بوده است. جالب اینکه یکسال گذشته از زمانی که مومنتوم تحرکات و اعتصابات کارگری بالا گرفته است فدراسیون اتحادیه های کارگری دولت چین که منافع صاحبان سرمایه و کارخانه داران را نمایندگی میکند یک لحظه هم از پروکاسیون، جاسوسی در میان کارگران و اعتصاب شکنی دست بر نداشته است. مواردی که ذکر شد تنها گوشه ناچیزی از تحرکات

کار مفتی که در اسارت سیستماتیک طبقه حاکمه در این کشور قرار گرفته جزو بدیهیات ابرکتیو سیاسی در دنیای امروز است.

اعتصاب در چین غیرقانونی است و با سرکوب وزندان و حمله پلیس و آجودان و کل دستگاه دولت جواب میگیرد. سیصدروز از بازداشت "گویجون" ۴۱ ساله در شانژن میگذرد. وی به اتهام سازماندهی اعتصاب کارگران و "اخلال" در نظم عمومی دستگیر شده است. در ماه مه سال گذشته شرکت میلمانسازی "دیویکسن" نقل مکان می کند و کارفرما از پرداخت غرامت به صدها کارگر سر باز می زند. گویجون که بعنوان نماینده کارگران این شرکت انتخاب شده بود وظیفه خود میداند که کارگران را جهت یک راهپیمایی گسترده به سمت مرکز شهر سازمان دهد. چند روز پیش در همبستگی و حمایت از وی، صدها نفر از دوستان، همکاران و هم طبقه ای ها اش در مقابل دادگاهی که قرار است به همین دلیل محاکمه اش کند دست به تجمع اعتراضی زدند و اعلام داشتند که اگر اثری از عدالت وجود داشته باشد گویجون نباید محاکمه شود.

۲۷ مارس، شهر "دونگان" شاهد اعتصاب هزاران کارگر شرکت سامسونگ در اعتراض به سطح پایین دستمزد و درجهت افزایش آن بود. اوایل ماه مارس امسال هزاران کارگر شرکت IBM در شهر شانژن به مدت ده روز دست به اعتصاب و مارش زدند و خواستار افزایش سطح دستمزدها شدند. این مطالبه به سرعت حمایت کارگران LENOVO را به همراه داشت. همزمان کارگران کارخانه های پیبسی در چند شهرستان و در یک حرکت هماهنگ در برابر اخراجهای وسیع و مزایای کاهش یافته دست به اعتصاب زدند. بنا به گزارشی که در "بولتن کارگری چین" منتشر شده، نبض این اعتصابات در دست مجامع عمومی کارگران و سازمان های محلی است که بطور فعال روزانه منافع کارگران را برجسته میکنند. در حقیقت اکثریت قریب به اتفاق این اعتصابات توسط رهبران و فعالین کارگری در محل سازماندهی میشوند که در میان احزاب دست چپی مردم مناطق جنوبی "گواندونگ" از بیشترین حمایت ها





## در خواست گروهی از شاعران، مترجمان و نویسندگان: حکم اعدام ریحانه جباری را لغو کنید!

اطلاعیه

حکم اعدام ریحانه جباری را لغو کنید!

حکم اعدام ریحانه جباری به مرحله اجرا نزدیک شده است. ریحانه هفت سال پیش، زمانی که نوجوانی نوزده ساله بود، در جریان دفاع از خود موجب مرگ مرتضی سربندی شد. اکنون ریحانه بیست و شش سال دارد و هفت سال است که در زندان به سر می برد. او به اعدام محکوم شده و قرار است این حکم به زودی اجرا شود.

بی گمان هیچ انسان منصف و متمدنی از قتل نفس دفاع نمی کند اما اعدام راه جب-ران خسارت و جلوگیری از قتل نیست بلکه خود قتلی به مراتب بدتر است. زیرا اعدام، که توسط نهادهای رسمی جامعه انجام میگیرد، با زیر پا نهادن حرمت حیات انسان قبح کشتن را از بین می برد و آن را به مثا-به ی راه حل در اجتماع ترویج می کند.

در اینجا خطاب به اعضای خانواده ی مرتضی سربندی می گوئیم: شما یکی از نزدیکان خود را از دست داده اید و خشم و اندوه تان طبیعی و قابل درک است اما با اعدام شدن ریحانه نه کشته ی شما حیات می یابد و نه روانتان آرامش. حال که متأسفانه قوانین موجود اختیار مرگ و زندگی ریحانه را به دست شما داده است، زندگی را انتخاب کنید و بدینگونه نشان دهید که حیات انسان چنان ارزشمند است که بزرگترین خطاها نیز نباید موجب سلب آن شود. این گامی مثبت در جهت کاستن از میزان قتل در جامعه است. ننگارید با بر دار کردن این دختر جوان سل-سله ی سلب حیات آدمی تداوم یابد.

ما شاعران، مترجمان و نویسندگان خواهان لغو حکم اعدام ریحانه جباری و کنار گذاشتن حکم اعدام از سیستم قضایی کشور هستیم.  
25/1/1393

بکتاش آبتین - علی-رضا آبیژ- حسن اصغری- پرویز بابایی- کیوان باژن- فانوس بهادرند- سیمین بهبهانی- علی بهبهانی- علی-اکبر جانوند- علی-رضا جباری- کامران جمالی- حسین حضرتی- محسن حکیمی- جواد خردمند- رضا خندان (مهابادی)- علی-اشرف درویشیان- رحیم رسولی- قاسم روبین- فریبرز رییس-دانا- ناصر زرافشان- محمد زندی- فاطمه سرحدی-زاده- حسن صانعی- علی صداقتی خیاط- محمد حسین طهماسب پور شهرک- رضا عابد- علی-رضا عباسی- علی عبداللهی- منیژه گازرانی- روح-اله مهدی- پور عمران- مه آ محقق- جاوید محمدی- منیژه نجم عراقی

## تظاهرات ضد جمهوری اسلامی در اهواز

تظاهرات ضد جمهوری اسلامی در اهواز با شعار "روحانی کشور را ترک کن"

منبع: رادیو زمانه

لینک ویدیو: <http://tinyurl.com/rezheh>



تیم فولاد خوزستان روز جمعه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۹۳، در هفته سی ام رقابت های لیگ برتر موفق شد با نتیجه یک بر صفر میزبانش گسترش فولاد تبریز را شکست دهد و به دومین قهرمانی اش در تاریخ رقابت های لیگ برتر برسد.

پس از اعلام قهرمانی تیم فولاد خوزستان در لیگ فوتبال، مردم اهواز به خیابان ها آمده و ضمن شادمانی با سردادن شعارهایی به زبان عربی خواستار سقوط رژیم جمهوری اسلامی شدند.

تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی چون: "الشعب يريد اسقاط النظام" (ملت خواهان سقوط نظام است) و "ارحل ارحل یا روحانی" (روحانی [کشور را] ترک کن) خواستار نابودی رژیم جمهوری اسلامی شدند.

مهم و پر رنگ بر اقتصاد و سیاست جهان امروز دارد. نقشه عملکرد سرمایه و تقسیم کار در حوزه کار ارزان، بخش قابل توجهی از تولیدات صنعتی و الکترونیکی را به این کشور کوچ داده است. قیمت نازل تولید چینی و تنوع آن در بازارهای جهان چنان خیره کننده است که شرایط طبقه کارگر در چین به هر سمتی تغییر کند مستقیماً بر زندگی و نیازمندی های کارگران جهان تأثیر می گذارد.



هر اندازه تشکل، مقاومت و سازماندهی اعتصاب و آگاهی در صفوف طبقه کارگر چین افزایش یابد به همان نسبت عروج کمونیسم و جنبش کارگری در سطح جهان و قدرت دخالت در تحولات پیش رو مهیا می گردد.

سرمایه است. این جایی است که مارکس استدلال میکند که بورژوازی با تمرکز جمعیت کارگران در محیط کار، در واقع به فرم و محتوای اجتماعی "طبقه" شکل میدهد و در عین حال نیروی اجتماعی نابودی خویش را نیز تولید میکند. طبقه حاکم در

چین بخوبی میداند که بارقه های یک جنبش سوسیالیستی کارگری قابل مشاهده است و جنبش کارگری این کشور میتواند سرآغاز جهش به شورش های اجتماعی و لوکوموتیو تاریخ باشد. طبقه ای که از لحاظ سیاسی به منافع خویش آگاه شده باشد میتواند علیه سرمایه بشورد و ابتکار عمل را از دست بورژوازی

درآورد. تحولات و تحرکات کارگری در چین، پیشروی ها و پس روی های این طبقه، نقشی





## گزارش هایی از سرکوب کارگران و مهاجرین افغان در ایران

کارگران و مهاجرین افغان در ایران مانند زنان زیر ستم سرکوب مضاعفی بسر می برند. یکبار از جانب سرمایه دارانی که آنها را به جرم کارگر بودن استنثار میکنند، و یکبار هم از جانب ناسیونالیست ها که بجرم غیر ایرانی بودن آنها را به اشکال مختلف مورد تحقیر و اذیت و آزار قرار می دهند. در این ستون ما هر ماهه نمونه هایی از این ستم دوگانه ای که بر آنها روا می شود را در معرض دید شما قرار میدهیم. باشد که این مختصر، اندکی هم که شده، وجدانهای خفته را بیدار و انسانهای بیدار را به صحنه عمل بکشد.

تاریخ گزارش: 4 فروردین 93

1- اخیرا در ترمینال ها و مراکز رفت و آمد افغانها در تهران، در راه مشهد به مقصد زیارت و شهرهای دیگر افغانها را بطور دستجمعی دستگیر و رد مرز می کنند. تاکنون نزدیک به دو هزار تن دستگیر و رد مرز شده اند. در این دستگیری ها اموال، فرزندان و خانواده های دستگیر شدگان با بیرحمی به حال خود رها می شوند و معلوم نیست چه بلایی به سر آنها می آید

2 - اخیرا در ورامین در جریان یک عروسی عروس در راه میان خانه و آرایشگاه مورد حمله مشتکی ارازل قرار گرفته و مورد تجاوز قرار می گیرد. عروس بعد از یک هفته دست به خودکشی می زند. شخصی بنام منصور حسن که بختیاری است بجرم تجاوز به عروس دستگیر و روانه زندان می شود. ولی اکنون در کمال تعجب به وی مرخصی داده و فرد مزبور راست راست برای خودش در خیابانها می گردد

3 - اخیرا کارگری بنام داوود، در خیرآباد ورامین که صاحب یک زن و دو فرزند می باشد هنگامی که از کارفرمای خود درخواست مزد بتعویق افتاده خود را می کند توسط کارفرمای خود به داخل ماشین قالی شویی پرتاب و تکه تکه می شوند.

4 - در جواد آباد ورامین یک کارگر افغان شب قبل از 13 بدر پس از آنکه زمین زیر کشت ارباب خود را برای جلوگیری از لگدمال شدن محصول در روز 13 بدر به آب می بندد، مجبور می شود شب را روی زمین در چادر بهمراه زنش بسر ببرد. در این زمان ماشین گشت انتظامی متوجه سوسوی چراغ در بیابان شده و مشکوک می شود. در نتیجه به چادر نزدیک شده پس از تجسس سوزن آغشته به کمی تریاک را پیدا و مرد و همسرش را بجرم استفاده از مواد مخدر دستگیر و به کلانتری می برد. در پاسگاه، سروان امیرعلائی رئیس کلانتری و ستوان حصارى افسر تجسس به همسر فرد دستگیر شده تجاوز می کنند.

5 - کارفرما: مهندس رضا زاده — کارگر: علی کاظمی

محل کار: یافت آباد، میدان بهار، کوچه کیهانی روبروی باشگاه امام سجاد.

کارگر مهاجر افغانی هستم. برای کارفرما، مهندس رضا زاده، سنگ کاری ساختمان را انجام می دادم. قسمت بیشتر کار را انجام داده بودم ولی هنوز از دستمزد خبری نبود. روزی کارت شناسایی ام را در ماشین همین کارفرما جا گذاشتم. از او خواستم که کارت شناسایی ام را بدهد اما او گفت باید اول کارت را تمام کنی تا کارت شناسایی ات را بدهم. بعد از مدتی کار کردن دستمزدم را درخواست کردم. او گفت: "حالا ندارم. اول باید کارت را تمام کنی تا مزدت و کارت شناسایی ات را بدهم." متوجه شدم که سابق هم با کارگران دیگر همین برخورد را داشته. کارگر می آورد و از آنها کار می کشد اما حقوق نمی دهد و برای همین کارگران هم کار را نیمه کاره رها کرده و رفته اند.

کار سنگ کاری برایش انجام دادم 8 میلیون تومان دستمزدم را طلب دارم، هرچه گفتم پول لازم دارم، دستمزدم را بده، کارت شناسایی ام را بده اعتنایی نکرد. من هم کار را رها کردم و گفتم اول پولم را بده تا کار را ادامه بدهم. نه پولم را داد و نه کارت شناسایی ام را. به محل کارش در تهران، که در بلوار کشاورز نرسیده به پارک لاله است رفتم. وقتی که مرا آنجا دید عصبانی شد و گفت: "اگر می خواستم پولی بدهم که همانجا می دادم." بعد مرا کتک زد. در راه پله ها سر مرا به دیوار کوبید، من تشنج گرفتم و از هوش رفتم. از کارکنان همان اداره مرا به بیمارستان بردند وقتی به هوش آمدم، متوجه شدم که به بیمارستان گفتند که این شخص را در خیابان پیدا کردیم. گفتم که نه، دروغ می گویند، مهندس رضا زاده سر مرا کوبیده به دیوار و مرا کتک زده. پلیس آمد گزارش نوشت اما هیچ پیگیری و خبری نشد.

## تویتر کوبایی



کاظم نیکخواه

"تویتر کوبایی" اسم پروژه ای اینترنتی توسط دولت آمریکا برای به جریان انداختن یک جریان گسترده شورش و نا آرامی و رژیم چنج علیه حکومت کوبا است. اخیرا خبرگزاری آسوشیتد پرس فاش کرد که سازمانهای جاسوسی وابسته به دولت آمریکا که تحت پوشش کمک های انسانی

کوچک آمریکائی انقلاب شد و فیدل کاسترو سرکار آمد، تا کنون مدام سازمان سیا و نهادهای متعدد جاسوسی دیگر و دولت های مختلف آمریکا برای به زیر کشیدن حکومت کاسترو به انواع و اقسام توطئه دست زده اند و علیرغم اینکه امکانات و پول و سلاح و هم پیمانان منطقه ای بسیار زیادی در دسترس داشته اند، در برابر

حکومت این جزیره کوچک شکست خورد اند. بنظر میرسد راز این شکست در همان چیزی نهفته است که مدیای آمریکائی و نوکر مدام عکس آنرا تبلیغ میکنند. و آن اینکه دولت کاسترو علیرغم اینکه آشکارا ایرادات زیادی دارد و اثری از سوسیالیسم و



رفاه در این جامعه بچشم نمیخورد، اما برخلاف دیکتاتور های وابسته به ایالات متحده، همچنان از پایگاه وسیعی در میان مردم برخوردار است و به همین دلیل غول عظیم نظامی و جاسوسی جهان در برابر آن ناکام مانده است. توطئه های آمریکائی تنها توجیه و بهانه ای "مردم پسند" بدست حکومت کوبا داده است که آزادیهای سیاسی و مدیای اجتماعی را در این کشور محدود کند.

روشنگر: گزارش کامل خبر را میتوانید در وبسایت گاردین به نشانی زیر مطالعه کنید.

<http://www.theguardian.com/world/2014/apr/03/us-cuban-twitter-zunzuneo-stir-unrest>

و غیره فعالیت میکنند، با بودجه ای معادل یک و نیم میلیون دلار یک مدیای اجتماعی بنام "زون زونئو" راه اندازی کردند که هدفش این بود که ابتدا با اطلاعات ورزشی و سرگرمی شماری زیادی از جوانان را به خود جلب کند و وقتی که شمار کاربران به بیش از صد هزار نفر رسید شروع به پروپاگاندا سیاسی علیه حکومت کوبا بنمایند و از این طریق بقول خودشان یک "بهار کوبایی" و رژیم چنج را ایجاد کنند. این رسانه توانست حدود ۴۰ هزار نفر را از طریق سرگرمی و ورزش به خود جلب نماید اما در سال ۲۰۱۱ به دلیل اینکه توسط مقامات مربوطه موفق ارزیابی نگردید و بودجه آن تمام شد، تعطیل گردید.

نکات قابل تامل زیادی در این خبر نهفته است. اما جالب توجه ترین نکته و به قول بعضی ها "معما" اینست که از سال ۱۹۵۹ یعنی ۵۵ سال پیش که در این جزیره



## گزارشی از زندان قزل حصار

کمیته حمایت از شاہرخ زمانی  
April 03, 2014

زندانیان مواد مخدر زندان قزل حصار آئینه تمام نمای فلاکت عمومی مردم ایران هستند.

تحت حاکمیت حکومت جمهوری اسلامی بعنوان حافظ ومدافع نظام سرمایه داری وابسته و انگلی، ایران ثروتمندترین کشور جهان دچار فلاکت عمومی شده است، با بهره کشی شدید از طبقه میلیونی کارگر و غارت منابع ملی توسط انگشت شمار بنیادها و سرمایه داران زالو صفت هزار فامیل حکومتی، ایران با هشتاد درصد مردم زیر خط فقر بالاترین آمار بیکاری، گرانی، اعتیاد، طلاق و تن فروشی و فروش اعضای بدن در جهان را کسب کرده است.

واردات کالاهای بنجل و نابودی تولید داخلی، هفتاد و چهار و نیم درصد صنایع ورشکسته، قراردادهای موقت و سفید امضا و نابودی امنیت شغلی، دستمزدهای یک چهارم زیر خط فقر، نابودی کلیه قوانین حمایتی مانند بیمه بیکاری، قانون کار، بهداشت، درمان، تحصیلات، نابودی خدمات عمومی و... در جهت پرشدن کیسه پول چپاول گران حکومتی است، در نتیجه افسردگی، بی آیندگی و نابودی زندگی نصیب 43 درصد جوانان بیکار، آماده به کار شده است، مواد مخدر را که خودکشی اجباری است چه در سطح عرصه تامین مایحتاج اولیه زندگی خانوارها و چه بعنوان مسکن مصنوعی و خانمان برانداز برای تسکین دردهای روحی و روانی هزار درد ناشی از مشکلات اقتصادی، اجتماعی محور و کانون اصلی دفع بلائی فلاکت عمومی قراردادند، بطوری که طبق آمار مطبوعات حکومتی 8000 نفر ایرانی زندانی در کشورهایمانند عربستان، مالزی و... به سر می برند که از بیکاری و تنگدستی و نداری تن به خودکشی اجباری دادند، ویا بالاترین آمار جهانی اعتیاد و همچنین بالاترین رقم زندانیان مواد مخدر در تمامی زندانهای حکومت اسلامی موبد این مسئله می باشد، فی المثل در جهت بیان اینکه تعداد زندانیان قزل حصار بعنوان زندان اساسی موادمخدر به دلیل ضعف وگرسنگی مجبور به تن دادن به تمامی راه و سرنوشتی که جمهوری اسلامی آگاهانه و عمدتاً در مسیر زندگی انتحاری قربانیان خود در مصرف و فروش مواد قرار داده است، کافی است بدانیم:

درحالیکه 50 گرم مواد مخدر مانند شیشه و کراک حکم ابد و 100 گرم به بالا حکم اعدام را دارد و فروش 50 گرم از این مواد سودی در حدود 300 هزار تومان نصیب این قربانیان میکند، اما این انتحارکنندگان از شدت فقر و بیچارگی که سیستم اسلامی سرمایه داری بر آنها تحمیل کرده است و برای فرار از بیکاری و گرسنگی با علم به مجازات مرگبار تن به افتادن در گردابی میدهند که جمهوری اسلامی تدارک دیده است، 90 درصد جوانان بیکار و یا با درآمدها و دستمزدهای ناچیز در حاشیه فقیرنشین شهرهای بزرگ مانند اسلام شهر، شهریار، ورامین و قرچک و... و نیز فقرای شهرها و شهرستانهای کوچک به این تنها راهی که رژیم اسلامی پیش پای آنها گذاشته است هدایت میشوند و پس از گیر افتادن و دستگیری با حکم های سنگین از طرف قضاتی مانند قاضی طریعانی، صلواتی، ... و مقیسه (محمد مقیسه همان بازجوی وزارت اطلاعات است که نام مستعارش ناصری بود و در دهه شصت جنایات بسیاری مرتکب شده است و اکنون در چهار چوب

شخصی به نام صنعی...مستقیماً زندانیان را مورد ضرب و شتم قرار میدهد و در یک بر خورد شدید در 6 اسفند که دهها نفر مبتلا به انفولانزا که تب و لرز شدید داشتند گفت همه شما باید بمیرید و چون نوبت بهداری آنها نبود تماماً با همان حال وخیمشان حتی بدون دادن یک قرص به بندهایشان برگرداند که حتی صدای برخی از ماموران نیز در آمد و به این حرکت او اعتراض کردند.

شخصی به نام فرامرزی یاسی در حالیکه سه گلوله به او اصابت کرده و شکمش پاره است به حکم بازپرس شعبه شهر ری نزدیک به سه ماه با آن حال زخمی بدون هیچگونه رسیدگی در سلول انفرادی نگهداری میشود، بطوریکه از قسمت پارگی شکمش محتویات معده اش دائماً جاری است، علیرغم اینکه ایشان به شدت درد میکشد هرروز به او فقط 3 تا مسکن قوی میدهند و بدون مداوای زخمش به امان خدا رهایش کرده اند، در حالیکه او بلافاصله باید به بیمارستان منتقل گردد.

ضرب و شتم زندانیان امر عادی و معمولی میباشد اغلب ماموران علاوه بر تحقیر و توهین و فحش های رکیک به زندانیانی که در اثر فشار روحی و روانی دست به اعتراض زده یا شکایت میکنند را بشدت مورد ضرب و شتم قرار میدهند در تمامی واحدها چنین افرادی علاوه بر بیست روز انفرادی بشدت مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار می گیرند که در چندین مورد زندانیان از شدت فشار دست به خودکشی زدند.

یکی از روش شکنجه به صورت زیر است که زندانی را تمام قد توی آب انداخته خیس کرده ویا شلنگ و کابل چندین نفر مورد ضرب قرار می دهند که صدای زندانی به آسمان میرود و اغلب تقاضای عفو و بخشش میکند. اما گوش ماموران به این حرفها بدهکار نیست شاید باورش برای خوانندگان مشکل باشد ولی تمامی واحد ها رسماً فلک دارند و پای این افراد را فلک کرده و به شدت به کف پا با کابل شلاق می زنند زندانیان سیاسی می دانند که در دهه شصت این طریق شکنجه کاملاً رواج داشت و فلک بخش جدای ناپذیر جمهوری اسلامی است.

در میان کارکنان بهداری و زندان کوچکترین اثری از افراد مطلع، روانشناس، یا مربی تربیتی دیده نمیشود تمامی مسئولین به این قربانیان نظام سلطه و قدرت به دیده جانپان ذاتی نگاه می کنند که باید تا آنجا که می توانند خورد خمیر کرده نابودشان کنند.

کار بیش از 90 درصد افراد متاهل مخصوصاً افرادی که حبس سنگین دارند به طلاق کشیده شده و این مسئله بر ابعاد افسردگی روحی و روانی زندانیان تا حد خودکشی می افزاید. خانمها با دادن بچه ها به خانواده شوهر عمدتاً به باندهای سازمان یافته مافیائی مانند قاچاق و تن فروشی کشیده می شوند.

اوضاع مالی و رفاهی زندانیان بقدری فلاکت بار است که اغلب با فروش نوبت تلفن، خرید و فروش موادمخدر، سیگار، قرص های روانگردان و متادونی ها، با فروش متادون که به متادون تو دهنی مشهور است مایحتاج اولیه خود را تهیه می کنند ( متادونی ها وعده ی متادون خود را نخورده در دهان نگهداشته و سپس آن را به چندین برابر قیمت برای تهیه مایحتاج ضروری خود می فروشند. و البته ضمن اینکه خود فروشنده درد های شدیدی را تحمل می کنند در همین حین از این طریق بیماری های بسیاری نیز انتقال پیدا می کنند.

کارت تلفن 1600 تومانی توسط باند های خود زندان از 30 تا 100 هزار تومان خرید و فروش می شود کل سیستم زندان و توسط ماموران به علت فقر و درآمدهای خیلی پایین که برای خرج خانوار و امرارمعاش علاوه بر خلاف های

قوانین و رافت اسلامی قاضی شده است) از 15 سال تا ابد و اعدام مواجه میشوند. حکم های که هیچگونه توجیه منطقی و حقوقی ندارد و هرچه بیشتر میشود نه تنها از آمار این قربانیان کاسته نمیشود، بلکه در شرایط فلاکت بار کنونی چندین برابر بر ابعاد آن افزوده میشود این افراد میلیونی بیکار نا امید از آینده، این قربانیان هلاکت گاه غارتگران اقتصادی، اشخاصی که تحت بدترین شرایط فاصله طبقاتی، تبعیض، ناعدالتی اجتماعی و اقتصادی خورد شده و افسرده و مایوس و ناامید از آینده میباشند از بدو دستگیری با تحقیر و توهین و شکنجه های سنگین در آگاهی و قتلگاه های حکومت اسلامی مواجه بوده و با کسانی روبرو هستند که غیراز شکنجه روحی و جسمی چیز دیگر نمی فهمند و سپس در اولین گام ورود به زندان در مقابل دویا سه دوربین لخت مادرزاد شده وارد محیطی میگردند که کوچکترین استاندارد سازمان زندانها را در اجرایی آئین نامه داخلی زندان از لحاظ فضای زندگی، تغذیه و بهداشت و درمان وسایل تفریحی و ورزشی و آموزشی ندارند، از طرفی کلیه مسئولین تیپ های کم سواد، نظامی هستند، برخلاف آیین نامه داخلی زندان، که وظیفه زندان را با سازگاری و بازسازی و تربیت زندانی میدانند به این بیچارگان که دست شان از همه جا کوتاه است به دیده مجرمان خطرناک نگاه می کنند که به هر ترتیب باید نابود شوند.

زندان قزل حصار بعنوان بزرگترین مرکز نگهداری این قربانیان، مثنی نمونه ای از خروار است. این زندان با 20 تا 22 هزار زندانی که گاهی اوقات تا 38 هزار نفر رسیده است، با ده بند مستقل به نام واحدهای دهگانه است، 12 تا 14 درصد از زندانیان دارای حکم اعدام هستند، ( 2500 تا 3000 اعدامی در واحد دو قرار دارند که 400 نفر از آنها افغانی هستند) و بقیه زندانیان 75 تا 80 درصد شان دارای حکم 15 تا حبس ابد میباشند در واحد 1 با 6000 نفر آمار بنا به اعلام نظر مسئولین بهداری فقط چهارصد نفر فعلاً سالم هستند بقیه مبتلا به قانقاریا، هیپاتیت بی، سی و... میباشند هر واحدی دارای جایگاه بسیار کوچکی بنام بهداری میباشد که بیشتر به کشتار گاه شباهت دارد تا محل درمان یک سرماخوردگی شدید یا انفولانزا که همراه با تب و لرز است دو یا نهایتاً سه تا قرص بی اثر بصورت جبریه داده میشود. با زندانی بدترین برخورد توهین آمیز میشود در واحد سه





## در ستایش تنبلی و تنبلیها

۱۹۳۲ نوشت: "باور من این است که تاکنون بیش از حد در جهان کار انجام شده است و این اندیشه که کار را فضیلت می‌داند تا به امروز خسران زیادی برای بشریت در برداشته است. آن چه باید در جوامع صنعتی مدرن تبلیغ شود به کل متفاوت از آن چیزی است که تاکنون آموزش داده شده است."

اما این مدعا از جانب برتراند راسل با هدفی دوگانه مطرح شد. گفته راسل امروز نیز پس از ۷۰ سال همچنان موضوعیت دارد: ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که اجازه می‌دهد "کل محصول به یک اقلیت کوچک برسد، اقلیتی که بخش اعظمش هیچ کاری نمی‌کنند". با وجود این، همین جمعیت کم سهمی به مراتب بزرگتر از اکثریتی مطالبه می‌کند که کار را انجام می‌دهد، یا در روزگاری که بیکاری غوغا می‌کند، آن قدر خوش‌شانس است که شاغل باشد.

شاید آن گونه که راسل می‌گوید، برخلاف آموزه‌های عصر روشنگری، تنها کسانی بتوانند به فضیلت بودن کار باور داشته باشند که تاکنون روی زمین کشاورزی، در خط تولید، در اعماق معدن یا در اتاقکی در یک اداره کار نکرده‌اند. راسل به درستی نوشته است که دیدگاه کارگران به کار، برعکس کارفرمایان، آن گونه‌ای است که باید باشد: ابزاری لازم برای امرار معاش، در حالیکه آنچه از شادی و آسودگی است نه از "کار" که از "فراغت از آن" حاصل می‌شود.

شاید ارزش اصلی کتاب پیر سن آمند در آن است که به ما یادآوری می‌کند در مقابل هر دستاورد دوران روشنگری و زندگی صنعتی بخشی از زندگی خود را فدا کرده‌ایم و میراث‌دار دنیایی هستیم که در آن تنش و دوگانگی نیاکانمان از قرن هجدهم کماکان در زندگی ما نمود دارد.

در زندگی بشر پرداخت.

ژان ژاک روسو در مذمت تنبلی نوشته است: "عادت به کار و فعالیت، تنبلی را به امری غیر قابل تحمل برای آدمی تبدیل می‌کند و وجدان آگاه آرزوی تفریحات بیهوده را در شخص زایل می‌کند."

اما، پیر سن آمند در کتابش توضیح می‌دهد که روسو، خود، سلوک فردی‌اش را به این شکل آغاز کرد که "یک روز برای گوش فرا دادن به صدای ناقوس کلیسا به هنگام بسته شدن دروازه‌های شهر، به سوی تپه‌های بیرون شهر ژنو رفت و نه فردای آن روز و نه هیچ وقت دیگر سر کارش حاضر نشد. از آن پس روسو به فردی خانه‌بیدوش و رویاپرداز بدل شد و در یکی از واپسین نوشته‌هایش معرفتی را توصیه کرد که قائل به "انجام هیچ" است.

روسو تا پایان عمر در حومه شهر پاریس بدین شکل زندگی کرد که یا در حال جمع‌آوری گل و گیاه بود یا کف قایقش در ساحل "ایل دو سن پیر" استراحت می‌کرد. او راهی را برای زندگی انتخاب کرد که در آن خویشتن را گم کند.

فلسفه این اندیشمند غربی هم آن بود که: "در یک چنین وضعیت‌هایی آنچه از آن لذت می‌بریم چیزی است که خارج از وجود ما نیست، هر آنچه از ما و از وجود ما تهی است باید به کنار نهاده شود. زیرا تا زمانی که این وضعیت ادامه یابد، وجود ما برای زندگی‌مان کفایت می‌کند، همانند خدا."

پر واضح است که ژان ژاک روسو از دید کلیسا و دولت اندیشمندی خطرناک به شمار می‌آمد، اگرچه خوانندگانش پیام او را رهایی‌بخش می‌دانستند.

در بررسی کتاب "در جست‌وجوی تنبلی" در "لوموند دیپلماتیک" گفته‌ای از برتراند راسل نیز نقل شده است که در مقاله‌ای با عنوان "در ستایش سستی" در سال

۱۳۹۰/۰۵/۲۱ : رادیو فردا

برخلاف آنچه در عصر روشنگری در فرنگ ترویج می‌شد، امروزه جنبشی در غرب به بازشناخت و تجلیل از تنبلی روی آورده است. پیروان این اندیشه بر این باورند که شاید وقت آن فرا رسیده است که بشریت تقدیس جهد و تلاش را متوقف نموده و اندکی آرام بگیرد.

شعرا، نویسندگان، اندیشمندان و فلاسفه از فرهنگ‌ها و اقوام مختلف در جهان در مذمت تنبلی سخن‌ها گفته‌اند. دانته آلیگی‌یری در بخش "دوزخ" از کمدی الهی، بن فرانکلین در "ریچارد آلماناک فقیر" و فردریک نیلور در "اصول علمی مدیریت" در این آثار، تنبلیها عموماً مورد لعن قرار گرفته، تقبیح، محکوم و گاهی هم، تأدیب شده‌اند و رنجی که آدمی از زندگی می‌برد متوجه کاهلی خود او در مواجهه با جهان هستی دانسته شده است. در این میان کمتر پیش آمده است که کسی در تجلیل از "تنبلی" بعنوان یکی از سجایای اخلاقی انسان کتاب بنویسد. اما اکنون روزنامه "لوموند دیپلماتیک" به معرفی کتابی پرداخته است که نویسنده آن باورهای پذیرفته شده بسیاری از ما را در پسندیده دانستن تلاش و کوشش به چالش می‌طلبد: پیر سن آمند، نویسنده کتاب "در جست‌وجوی تنبلی: تفسیری سست از روشنگری"، به نقد اندیشه افرادی می‌پردازد که فرهنگ نوین غرب و امدار آنهاست.

او با اشاره به تردید ژان ژاک روسو در اتخاذ موضعی قاطع درباره جهد و تلاش در مقابل سستی و تنبلی، شرح می‌دهد که چگونه این فرزند یک ساعت‌ساز سوئیسی به مخالفت با عنصر "زمان"

## حالا وقت شماست که به بهشت بروید

آتیک بخشی

اینچنین واقعه چندی قبل در ولایت غزنی اتفاق افتاد: طوریکه گروهی از طالبان برنامه داشتند که توسط یک طالب انتحاری محفل عرسی یکی از باشندگان آن محل را به خاک و خون بکشانند، که تصادفاً شخص انتحاری از باشندگان همان محل بوده که بعد از پوشیدن جلیقه انفجاری از موضوع واقف گردیده به سرگروپ خود اعتراض مینماید که مأموریت را ملغی نماید، ولی چونکه با ممانعت قومندان گروپ خود مواجه میشود با صدای بلند الکبر گفته، می‌گوید که حالا وقت شماست که به بهشت بروید و خودش را انفجار داده باعث کشتار ۱۲ طالب و زخمی شدن ۸ طالب دیگر میشود، که نیروهای امنیتی ما بعداً اصل ماجرا را از زخمیهای طالب بدست می‌آورند!





ادامه ی گزارشی از زندان .... از صفحه 9

عمده در رده های بالا به خرید فروش اقلامی که قدغن هستند مانند سیگار (نخی تا 10000 تومان میباشد) از طریق سیستم مافیای و عموماً از طریق وکیل بند ها که به آنها وفادار میباشند صورت میگیرد. علاوه بر خوردن جیره های مختلف زندانیان، فروش وقت تلفن، فروش ملاقاتهای حضوری زندانیان، از آنها باج گیری میکنند، ماموران اغلب خوارکی ها و تنقلات خود را به گردن وکیل بند می اندازند و اگر او تن به این باج گیری ندهد به بهانه های مختلف اوضاع بند را به هم میریزند ، تلفن ها را قطع می کنند ، تلویزیون ها را میبرند ، و یا با زدن خاموشی زودتر از موعد قانونی تلافی میکنند و هر بلایی که بخواهند بر سر زندانیان می آورند.

بنا به گفته اغلب زندانیان سمت وکیل بندی مخصوصاً در بندهائی که خلاف بیشتر رخ می دهد از طرف مسئولین زندان تا مبلغ 6 میلیون تومان فروخته میشود درکنار این جرایم که در کل زندان عادی شده است در سطح کل سیستم قضایی و مسئولین عالیرتبه اختلاس و رشوه خواری میلیونی از صد میلیونی تا چندین میلیاردی در شکستن حکم های اعدام قاچاقچیان بزرگ، دادن مرخصی، رای باز، و فروش ملاقات های حضوری بصورت شرعی و غیر شرعی ادامه دارند، خلاصه در چندین نمونه های آشکار، متهمینی با 200 گرم مواد روی پرونده شان اعدام شده اند در حالیکه افرادی نیز با داشتن بیش از یک تن حکمشان از اعدام به ابد شکسته شده و طرف چند ماه در زندان و چند ماه در مرخصی گذرانده است و در پروسه چندساله عفو خورده آزاد شده است. خلاصه مطلب اینکه در جمهوری اسلامی کسی که پول نداشته باشد باید بمیرد.

همچنین هرکدام از فروشگاه ها به مبلغ 400 میلیون تومان به پیمانکار اجاره داده شده اند و فروشگاهها نیز اجناس را دو ونیم تا سه برابر قیمت به زندانیان بدبخت که دستشان از همه جا کوتاه است می فروشند .

در اطاق های هفت و نیم متری 8 تا 12 نفر عمر خود را می گذرانند که در مواردی از 15 تا 17 نفر نیز می رسند. در بهترین سالن زندان با 200 نفر زندانی، نیم ساعت یا نهایتاً 40 دقیقه آبگرم برای حمام وجود دارد با 6 چشمه حمام که همیشه بسیاری از زندانیان در آخر وقت کف بدنشان را نشسته آبگرم قطع میشود و زندانیان فوق با بنیه ضعیف مجبور میشوند با آب سرد خود را بشویند، که این باعث شده بسیاری از زندانیان همیشه بیمار هستند.

پس از شورش سال 90 در اعتراض به حکمهای سنگین و شرایط طاقت فرسا و مرگبار که به اعتراض شدیدی انجامید با دستور جلادی به نام احمدی 170 نفر با شلیک مستقیم تیر بوسیله تفنگ و تیربار کشته شدند، از آن شورش به بعد چون شورش کنندگان برای تخریب دیوار ها از کپسول های گاز استفاده کرده بودند تمامی آشپزخانه ها برچیده شده است و زندانیان مجبورند از سویا های حیوانی و غذا های بی کیفیت و نا سالم تغذیه کنند.

اغلب زندانیان اعتقاد دارند سیستم قضایی پس از روی کار آمدن لاریجانی ها که با تجدید مجازات و قطع رای باز نسبت به دوره شاهرودی که زندانیان فرصت میکردند به خانواده هایشان برسند بسیار خرابتر شده است و برادران دالتون را عامل اصلی طلاق و فروپاشی 95 در صد خانواده ها می دانند که نزدیک به 50 در صد خانم ها به حساب جمهوری اسلامی اجباراً به تن فروشی کشیده می شوند.

توزیع و تکثیر از :

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

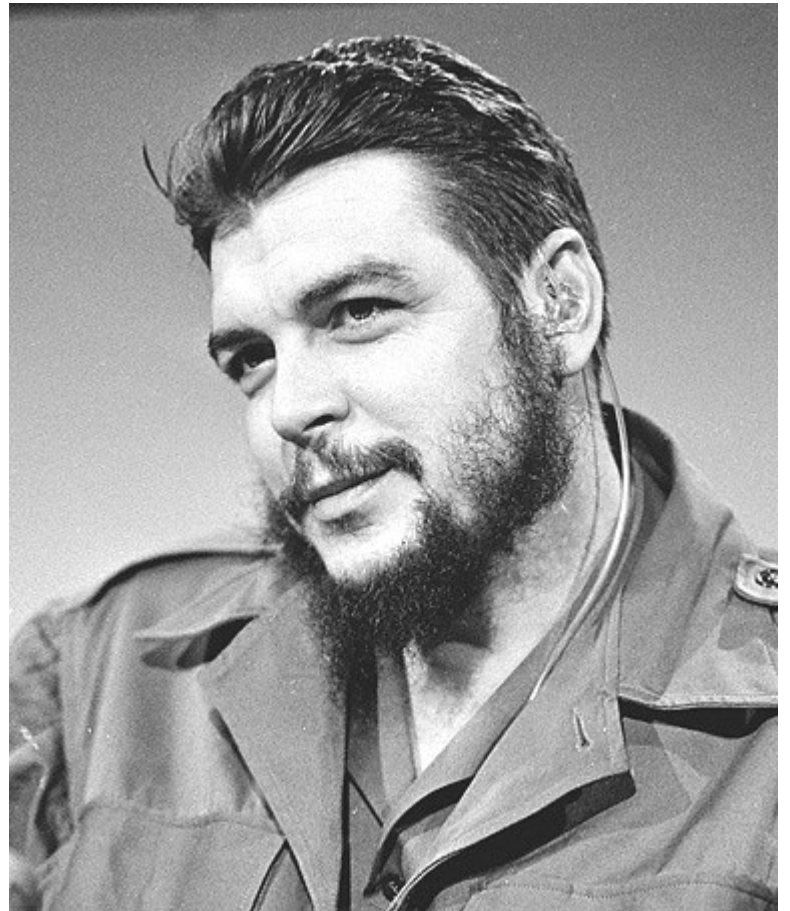
10/1/1393

# نامه خداحافظی چه گوارا به فیدل کاسترو

باید بگویم که من کوبا را با احساساتی از غم و شادی و امید و آرزو همراه با عشق به مردم ترک می کنم.

مردمی را ترک می کنم که مرا چون پسر خود می دانستند و این جدائی، زخمهای عمیقی به من وارد می کند . اما من با ایمانی که به من آموختی به سنگرهای دیگری می روم تا سرشار از احساسات انقلابی، برای انجام مقدس ترین وظایف یعنی برای مبارزه با امپریالیسم به هر جا که لازم باشد بروم و این عمیق ترین زخم را درمان می کنم.

من دیگر در کوبا مسئولیتی ندارم، بجز اینکه کوباهای دیگری در جای دیگر ایجاد کنم . اگر قرار باشد که در زیر آسمان دیگری بمیرم، باز هم تا آخرین لحظه به تو و این مردم فکر می کنم . از آنچه به من آموختی متشکرم و سعی می کنم به وظایف خود و نتایج نهایی آن وفادار باشم. من همیشه خود را با سیاست خارجی انقلاب هماهنگ کرده ام و همیشه همینطور خواهم بود و همه جا هم بعنوان یک انقلابی به وظایف خود وفادار خواهم بود.



از اینکه زن و بچه خود را ترک می کنم، ناراحت نیستم چون میدانم دولت از آنها سرپرستی خواهد کرد و جای نگرانی نیست و خوشحالم که دنبال وظایف خودم می روم

خیلی حرف با تو و مردم دارم اما فعلاً جای این حرفها نیست و کلمات نمی توانند احساسات من و منظوم را آن چنان که می خواهم بیان کنند. با تمام شور انقلابی، تو را در آغوش می گیرم. پیروزی یا مرگ

منبع انگلیسی: سایت historyofcuba.com متن ترجمه با پاره ای اصلاحات از face book

در این لحظه خاطرات زیادی به سراغم می آید، مثلاً خاطر هست زمانیکه تورا در خانه ماریو آنتونیو ملاقات کردم، وقتی پیشنهاد کردی که به گروه ملحق شوم برای تدارک امور، در دسرهای زیادی پیدا کردم. یک روز از ما پرسیدند که در صورت مرگ شما به چه کسی باید اطلاع دهیم، اول از این مطلب خیلی ناراحت شدیم اما بعد متوجه شدیم که بالاخره این حقیقتی است که باید قبول کنیم، در انقلاب انسان یا پیروز میشود یا می میرد و خیلی از رفقا هم در این راه جان دادند. امروز دیگر این مسائل آنقدر مهم نیست، چون ما بزرگتر شده ایم و حقیقت هم تکرار شده، بهرحال فکرمیکنم که وظیفه خود را نسبت به انقلاب کوبا در خاک خودش انجام داده ام و اکنون از شما و سایر رفقا و مردم شما که اکنون متعلق به من هستند خداحافظی می کنم.

بدین ترتیب، رسماً از سمت خود بعنوان رهبر ملی حزب ، درجه سرگردی در گروه و شهروندی کوبا استعفاء میدهم . از این پس آنچه که مرا به کوبا پیوند می دهد نه پیوند قانونی بلکه پیوندهایی از نوع دیگر است که گسستگی نیستند.

زمانیکه به گذشته فکر میکنم ، ایمان دارم که به اندازه کافی فداکاری برای پیروزی انقلاب کرده ام . تنها اشتباه من این بود که در اول ورود به کوههای " سیرامایسترا" دیر به خصلت انقلابی و رهبری تو پی بردم

من روزهای با شکوهی را سپری کرده ام ، اما افتخار میکنم که در روزهای بحرانی، در غم و شادی کنار مردم بودم . کمتر دولتمردی را دیدم که هوش و لیاقت تو را داشته باشد و بدون هیچ شک و تردیدی راه تو را پیش گرفتم . بررسی و تفکر در امور و استقبال از خطر، همراه با احترام به ارزشهایی که به آن اعتقاد داریم، همه را از تو یاد گرفتم.

**زن و سِکس در تاریخ**

از الهه آسمان تا برده خستگی

چاپ چهارم

سینماک ستوده

تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی او به قریب به یک میلیون سال قبل می گردد. از این مدت، در زندگی به ۹۹۹۰۰ سال آن، نظام پدری برقرار بوده است که در آن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی و برابری کامل جسی برخوردار بوده اند و تنها در ۹۰۰۰ سال اخیر بوده است که ما برقراری نظام پدرسالاری این روابط دچار محدودیت و زن به برده تبدیل شده است. در نظام پدری، انسان ها نه تنها به برده تبدیل شدند بلکه در همه مسائل دیگر نیز از آزادی کامل برخوردار بوده اند. تکنولوژی سرکوب، شکنجه، آزار، تجاوز، زدن و زدن همین طور تجاوز و تجاوز جسی به زن، از فرآورده های عصر تمدن یعنی همین ۹۰۰۰ سال اخیر بوده اند. انسان بدوی، هر چند از نظر زندگی مادی در سطح بسیار پایین تری قرار داشته است ولی از نظر احساسات انسانی و جسی از پیشگویی بسیار دورتر است و احساسی و بوده است. انقلاب پدرسالاری در ۹۰۰۰ سال قبل، طبق ترین انقلابی بوده است که تا کنون بشر بخود دیده است. هر چند که این انقلاب در همه انسان بودن آن، صحت مذهب بشر کوبی از همه های ملی همین انقلاب ناشی شده است. برای همین، در سده های تاریخ، همواره سعی بر این بوده و هست تا اصلاحات مربوط به آن در برده نگاه داشته شود. چرا که در غیر این صورت، با اطلاع از آن، بساط نظارت و تمدن کوبی در هم بچیده خواهد شد. در سده ای بی خوی انسانی است که مطالعه این کتاب چشم شما را جان بر روی دروغ پردازی های تاریخی، مجله روابط میان زن و مرد و سکس باز خواهد کرد که ممکن است هرگز نظیر آن را در زندگی خود تجربه نکرده باشید. این کتاب افکار شما را در مورد تاریخ، جامعه، زن و بکنی دگرگون خواهد ساخت.

**روشنگر متعلق به شماست،**

**با پشتیبانی مالی خود**

**به ادامه انتشار روشنگری**

**رسانید**



# فروش دختران به قاچاقچیان در افغانستان، به دلیل اعتیاد به مواد مخدر

زور معتاد به مواد مخدر کرد. او برای تأمین هزینه های اعتیاد و پرداخت بدهی ها، خواهر ۱۸ ساله اش تازه گل را برای دریافت مبلغی حدود ۴۰۰۰ پوند به فروش رساند. عبدالرحیم از این که خواهرش را با دریافت پول فروخته نگران نیست، بلکه از این ناراحت است که چرا پول آن را به جای خرید ملک و یا اتومبیل در راههای بیهوده تلف کرده است.

۲- شاه بی بی ۲۴ ساله در کمپ دیگری می گوید که به خاطر ۳۷۷۰ پوند بدهکاری که شوهرش به دلیل اعتیاد در کشورهای عربی بالا آورده بود، او ناچار شده دو دختر خود فریده ۸ ساله و پروینه ۶ ساله را به قاچاقچیان بفروشد. برادر شاه بی بی توانست با پادر میانی فریده ۸ ساله را از فروش به قاچاقچی نجات دهد ولی این دختر ناچار است با یکی از بستگان خانواده آنان ازدواج کند!

لینک ویدیویی زیر سرگذشت تهدید قاچاقچیان برای ربودن دخترک ۶ ساله برای سکس، و مخالفت و جلوگیری مادر، به خوبی نشان می دهد.

## تجارت مواد مخدر در ایران

گزارش دیگری می گوید که میزان تولید تریاک در افغانستان در سال گذشته حدود ۵۵۰۰ تن بوده است. چنانچه این تریاک به هروئین تبدیل شود، معادل ۵۵ هزار کیلو خواهد بود که ارزش آن در بازار جهان به میزان ۸۵ تا ۱۰۰ میلیارد دلار است. بنا به آنچه گفته شده، نیمی از تولید تریاک افغانستان یعنی حدود ۳۰۰۰ تن از ایران می گذرد که بخشی از این آن مصرف داخلی دارد و بخش بیشتر از آن از ایران به سوی کشورهای اروپایی قاچاق می شود.

بی تردید، ترانزیت این حجم از مواد مخدر با قیمتی که دارد نمی تواند کار چند خرده پا و یا مواد فروش ساده باشد. پشت این جریان یک عده بعنوان مافیای جهانی با سرمایه های بسیار زیاد قرار گرفته اند. در ایران چه گروهی و یا چه کسانی این کار را رهبری میکنند که کسی نمی تواند آنها را شناسایی و دستگیر کند؟ بنابراین، نباید از نقش سپاه و مرکز خلافت خامنه ای و آقا زاده ها به ویژه آقامجتبی در این کار غافل شد. نقش ریاست جمهوری های اصلاح طلب و یا تمامیت خواه و یا آقای روحانی به عنوان کسی که با شعار تدبیر برای ایران، مورد قبول رهبری نظام حاکم قرار گرفته برای

۱۰ هزار نفر درمان می شوند.

## داستان فروش فرزندان و خواهران

همیشه گفته اند که اعتیاد به مواد مخدر، ریشه برافکن و خانمان برانداز است. زیرا اعتیاد به مواد مخدر آن چنان جلو چشم های فرد را می بندد که نمی تواند جلو



پایش را ببیند و آنچنان عقل و خرد او را از میان می برد که حتی عزیز ترین فامیل خود را نیز با بی پروایی فدا می کند و اندک نگران و دلهره ای ندارد.

عبدالرحیم مواتر معتادی که به دلیل بدهکاری خواهر ۱۸ ساله اش را به قاچاقچیان فروخت.

گزارش زیر از نشریه مترو به خوبی روشنگر این نوشته است:

۱- عبدالرحیم مواتر ۳۶ ساله یکی از هزاران معتاد افغانی است که سرنوشتی شوم و عبرت انگیز دارد. سیما همسر ۲۲ ساله، مدینه دختر ۴ ساله، ذبیح الله، کودک ۲ ساله، مادر ۵۸ ساله و همچنین برادرش همگی معتاد به مواد مخدرند.

عبدالرحیم دختر خود را از ۲ سالگی برای آن که ناآرامی نکند و به خواب رود، به

سهراب ارژنگ  
میزان تولید مواد مخدر در افغانستان

بی گمان افغانستان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در جهان است. بنا به گزارش سازمان ملل، تولید مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۱۲ به میزان ۷۴٪ تولید آن

در جهان و ۴۹۰۰ تن بوده است. در حالیکه تولید سال پیش از آن یعنی ۲۰۱۱، به میزان ۳۰٪ بیشتر گزارش شده است. گزارشی که هم اکنون در نشریه مترو Metro بتازگی در انگلیس به چاپ رسیده است، میزان تولید مواد مخدر افغانستان را ۹۰٪ جهان میداند. یعنی همه کشورهای جهان سوای افغانستان تنها ۱۰٪ مواد مخدر را تولید می کنند.

دختر ۸ ساله ای که در کابل به قاچاقچیان فروخته شد. از وقتی طالبان در افغانستان سایه افکنده، فروش دختران و زنان رواج و رونق بسیار بالایی پیدا کرده است.

## عاقبت خیاط در کوزه افتاد

داستان خیاط در کوزه افتاد را همه ما شنیده ایم. این حکایت مردم افغانستان است که هرچه بیشتر مواد مخدر تولید میکنند، گروه بیشمارتری از مردم آن کشور در دام اعتیاد گرفتار میشوند. به گفته دیگر، اگر افغانها ندانسته برای دیگران تله گذاشتند، خود نخستین شکاری بودند که در تله گرفتار شدند. باز هم سازمان ملل در سال ۲۰۱۲ گزارش داد که یک میلیون از مردم افغان از سن ۱۵ تا ۶۴ در دام مواد مخدر گرفتار شدند. بی تردید هم اکنون شمار معتادان افغانستان از یک میلیون هم بالاتر بوده، و شهر شورتیه از ایالت بلخ که در سر راه و در مسیر گذر مواد مخدر و قاچاق آن به کشورهای دیگر می باشد دارای اعتیاد بیشتر و شرایط بدتر می باشد. درحالیکه سالانه تنها به میزان





## تلویزیون "صدای امریکا": نقد قوانین اسلامی و آیه های قرآن ممنوع!

من هر روز صبح قبل از ساعت 8، به مقصد محل کار از خانه خارج میشوم. روز دوشنبه 21 آوریل "Easter Monday" تعطیل بود و مشغول تماشای برنامه "روی خط صدای امریکا با موضوع "نقش زن در جامعه ایران" شدم. این برنامه دو مجری داشت یک خانم محترم و دیگری آقای سفیری که تلفن ها را پاسخ میداد و نظر تماس گیرندگان را در مورد اظهارات خامنه ای در باره ی شرایط زنان و قوانین ایران جویا میشد. آنچه که در ابتدا جلب توجه میکرد بیشتر نظر دهندگان موافق جمهوری اسلامی با استناد به اسلامی بودن جامعه، شرایط زنان در ایران را مناسب ارزیابی میکردند و آقای سفیری، مجری برنامه به ایشان فرصت کامل می داد تا اظهاراتشان را کامل کنند. طرفداران قوانین اسلامی با تأکید بر قوانین اسلامی و گفته های آیت الله خامنه ای صحبت های خودشان را تکرار میکردند. در این بین یکی از منتقدان ضمن اظهارات خود در رد گفته های خامنه ای و حمایت از آزادی زنان در انتخاب شغل و پوشش و برابری جنسیتی، شروع به نقد آیه های قرآن کرد که فوراً صدایش قطع شد و آقای سفیری گفت: "ما نمیتوانیم در مورد قرآن اظهار نظر کنیم. آیه های قرآن نیاز به تفسیر دارند و کار هر کسی نیست. اظهار نظر و تفسیر کار افراد مطلع" و تلویحا "روحانیون است."

صدای امریکا گویا فراموش کرده که تمام قوانین جمهوری اسلامی ایران با استناد به قرآن نوشته شده است. مگر میشود در مورد قوانین ایران و جایگاه زن در ایران صحبت کرد و از اسلام و قوانین اسلام و قرآن سخنی به میان نیآورد. جالب است که طرفداران جمهوری اسلامی در تماس با برنامه روی خط، به اسلامی بودن جامعه ایران و ضرورت جاری بودن قوانین اسلامی در ایران استناد میکنند و صدای امریکا، سخن شان را قطع نمیکند. صدای امریکا مردم را به نادانی و ناتوانی و کم فهمی از درک مسائل اجتماعی و شناخت مذهب (در این مورد قرآن و اسلام) متهم میکند و خود را صاحب صلاحیت در سانسور افراد منتقد مذهب می داند. سیاستمداران و برنامه ریزان صدای امریکا خود را به نادانی می زنند که چگونه پس از سی و شش سال بگپرو ببند و شلاق و سرکوب و اعدام، هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته است که مقاومت در مقابل حجاب مورد انتظارش را در هم شکند.

قرآن و احکام اسلام اساس سیستم قضایی، آموزش و پرورش، چگونگی انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خیرگان، چگونگی پوشش زنان و ادامه تحصیل و ... نهایتاً از تولد تا مرگ انسانها را در ایران و امثال ایران تحت سیطره گرفته و صدای امریکا هم همگام با آن، بینندگان را از بررسی آیه های قرآن منع میکند. آیا این همگرایی صدای امریکا با مذهب و جلوگیری از پخش نقد بینندگان از قرآن، در جهت ترویج افکار منسوخ و عقب افتاده و تحمیق جامعه توسط صدای امریکا نیست؟ آیا آن همه دفتر و دستک و آیت الله و "حوزه علمیه" و رادیو و تلویزیون و روزنامه و مجله و وب سایت، توان پاسخگویی به انتقاد را ندارند که صدای امریکا هم به جمع آنها پیوسته است؟

آنچه که روشن است حمایت صدای امریکا از مذهب و جلوگیری از نقد قرآن فقط در جهت حفظ منافع جهانی سرمایه و تداوم حکومت های سرکوبگر و جنایت کار برای سرکوب آزادی های فردی و اجتماعی و پائین نگهداشتن سطح زندگی و حفظ نیروی کار ارزان است.

احمد پرتوی

نهم اردیبهشت نود و سه



بخش بزرگی از این مواد مخدر خانمان برانداز به کمک رژیم ایران، از مرز ترکیه گذشته وارد بازارهای جهانی میشود. خدا میداند چند میلیون از مردم اروپا هر ساله به دلیل غرق در اعتیاد به کام مرگ فرو میروند، و یا از هستی و زندگی ساقط شده و در نهایت ذلت و بدبختی روز را به شام و شام را به بامدادان می رسانند.

آمریکا و انگلیس که به افغانستان یورش برده و آن کشور را اشغال کردند، به جای آموزش درست و فراهم کردن امکانات صنعتی و رشد دادن به کشاورزی و دامداری آن کشور، راه و زمینه کاشت تریاک، تهیه هرویین و قاچاق آن به خارج از افغانستان را آماده و آسان ساختند و ملت محروم و زجر کشیده افغانستان را در این بلای خانمانسوز گرفتار و سرگردان نمودند. جا دارد که ملت های جهان سوم مانند افغانستان و ایران، به خود آمده و بدون آن که به دیگری اجازه دخالت در سیاست مملکت دهند، خود سرنوشت کشور را در دست گرفته و از این آلودگی و نکبت همه جانبه رهایی یابند. به امید آن روز.



ادامه مطلب: فروش دختران به قاچاقچیان در افغانستان، به دلیل اعتیاد به مواد مخدر | فضول محله یکی از صدها مزرعه کشت تریاک در افغانستان که سالانه هزاران نفر را از تندرستی و هستی ساقط کرده و یا به کام مرگ می کشاند.

۹:۱۱ گرینویچ - پنجشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۹۳

مبارزه با این مافیا تا چه حد بوده و هست موضوع قابل بررسی دیگر است!

کشت خشخاش در افغانستان که هیچگاه از سوی آمریکا و انگلیس از وسعت و گسترش آن جلوگیری نشد، و برعکس از سوی قاچاقچیان، پاسداران، و سودجویان دیگر مورد تشویق نیز قرار گرفت.

از آنچه گذشت:

بیش از ۹۰٪ میزان مواد مخدر جهان مانند تریاک و هرویین، هر ساله به میزان پنج و نیم تن تریاک و یا ۵۵ هزار کیلو هرویین در افغانستان به عمل می آید. پیامد این تبهکاری و عملکرد ضد انسانی بزرگ، اعتیاد بیش از یک میلیون افغانی از کودک ۲ ساله تا پیر زن و یا پیر مرد ۶۰-۷۰ ساله است. انسان هایی که زورکی زنده اند، ولی زندگی نمی کنند و گهگاه نیز فرزندان دختر و یا خواهران خود را برای پرداخت بدهی شان به قاچاقچی ها می فروشند.

نیمی از این مواد مخدر از راه قاچاق به کمک پاسداران و وابستگان خامنه ای از مرز افغانستان

گذشته وارد ایران میشود که تا کنون بیش از ۶ میلیون زن و مرد جوان ایرانی را معتاد و از زندگی و آدمیت بیرون برده است. همان چیزی که مورد خواست رژیم اسلامی است که جوانان آنچنان در منجلاب غرق باشند تا به دنبال سیاست نروند و رژیم کار دزدی و غارتگری خود را بی درد سر انجام دهد.



## ادامه سرمقاله از صفحه 2

نانوائی ها و هرجای دیگری مورد حمله مامورین قرار می گیرد، و در صورت دستگیری مجبور است بخشی از باقیمانده مزد اش را به آنها رشوه بدهد.

البته نباید فکر کرد که این رشوه ها و تاراج مردها در مورد دسته دوم کارگران افغانی، 1.5 ملیون کارگر دیگری که با داشتن برگ اقامت های سه ماهه، نه ماهه، و یکساله باصطلاح قانونی اند، انجام نمی گیرد. مامورین فاسد انتظامی به افغان های قانونی هم رحم نمی کنند. برگ اقامت آنها را برای بازرسی می گیرند، و به بهانه های قلابی، مثل اینکه تاریخ اش تمام شده، یا دیگر اعتبار ندارد، درخواست رشوه می کنند، و در صورت نداشتن پول برای پرداخت رشوه، خیلی راحت آن را پاره می کنند و در آتی آنها را غیر قانونی و مشمول تجاوزات دیگر، از جمله دستگیری و اعزام به اردوگاه و رد مرز، می نمایند.

در هر یک از این موارد، وقتی کارگری دستگیر و رد مرز می شود زن و کودکان بی سرپرست می مانند، و همزمان با آن، کارفرمای خوش شناسی از بالا کشیدن مردهای پرداخت نشده کارگرش متمتع می گردد. موارد کمی نبوده اند که کارگران از من برای تقاضای کمک از مردم برای زنی که بخاطر دستگیری شوهرش با شش کودک بی سرپرست تنها مانده و هیچ خویشاوند و آشنایی نداشته تماس گرفته اند، و یا کارگر دستگیر شده ای که توانسته است تلفن همراهش را از دید مامورین مخفی نگاه دارد، در تماس با من از اردوگاه، از سرنوشت بازماندگان بی سرپرست اش در خانه بشدت اظهار نگرانی و چاره جوئی کرده است.

اما دلخراش ترین موردی که در آن کارگر افغان پول و پس اندازش به یغما می رود وقتی است که بعضی کارگران روستائی افغانی که بنا به سنت قدیمی شاگرد و استادی به صاحب کار خود اعتماد می کنند، و چون جای امنی برای نگهداری مزد و پس انداز خود ندارند، از او می خواهند که به آنها لطف کرده مزدشان را برای آنها به امانت نزد خود نگهدارد تا هر زمان که نیاز داشتند، برای فرستادن به افغانستان یا بهر دلیل دیگری، به آنها باز گرداند. در اینمورد هم گزارش های غم انگیزی از بالا کشیده شدن پول کارگر غریب و بی پناه افغان توسط کارفرمای بیرحم اش داده شده است.

به این تاراج مردها باید مبالغی را نیز که اداره اتباع خارجی، بابت صدور و تجدید برگ اقامت، مرتبا از کارگران (بخصوص از 1.5 ملیون نفر دارای حق اقامت) اخاذی می کند، اضافه نمود. صدور این برگ اقامت های موقت چند ماهه هر چند قرار است کارگران را از مزاحمت های مامورین مصون نگه داشته، امکان تحصیل فرزندان آنها را فراهم آورد، ولی عملا هدفی جز کنترل و حفظ کارگران در زاویه اطلاعاتی دولت و بخصوص تلکه پول از آنها را در نظر ندارد. چرا که گزارشات بی شماری از دستگیری و رد مرز کردن و یا امتناع از نام نویسی فرزندان کارگرانی که صاحب این برگ اقامت ها بوده و بموقع هم آنها را تجدید کرده اند در دست است.

من دیگر از حق ثبت نام های بالائی که مدارس برای ثبت نام کودکانشان از آنها می گیرند (البته اگر آنقدر خوشبخت باشند که مدرسه مزبور حاضر به ثبت نام آنها باشد)، و از مخارج درمانی (باز هم اگر مسئولین بیمارستان به آنها اعتنائی بکنند و تحویل شان بگیرند) که همگی بار سنگینی بر ته مانده مزد آنها می باشد، نمی کنم.

باین ترتیب می بینیم که مزد واقعی کارگر افغان، یعنی آنچه که واقعا برای معاش روزانه اش می ماند، بسیار کمتر از مزد پائینی است که کارگر افغان، بعنوان کارگر ارزان، معروف به دریافت آن شده است.

نکته دیگر اینکه می توان در ایران از پدیده ی کارگر رایگان، و نه صرفا ارزان، نیز سخن گفت. بعضی از شریکترین کارفرمایان، با برخورداری از چتر حمایتی دستگاه های انتظامی و بی حقوقی مطلق کارگران افغان، هیچگونه مزدی به کارگران خود نمی دهند و از نعمت کار رایگان برخوردار می باشند. اینها، که در میانشان کارفرمایان حزب الهی هم کم نیستند، با اخراج دوره ای کارگرانی که مزدشان به تعویق افتاده، دائما کارگران جدیدی را استخدام و بدون اینکه کمترین مزدی به آنها بدهند، دوباره پس از مدتی، آنها را اخراج و با دسته های جدید جایگزین می کنند، و باین ترتیب از کارگران افغان، بی آنکه به آنها مزدی بپردازند، بطور رایگان کار می کشند.

باید توجه داشت بهشتی که از این طریق، از طریق کار رایگان، مردهای پائین، بالا کشیدن مردهای معوقه و بی حقوقی مطلق کارگران و قدر قدرتی بی پایان کارفرمایان در ایران برای سرمایه داران فراهم آمده، با همه مصائب و نتایج فلاکت باری که برای کارگرافغانی بهمراه دارد، برای او، تنها از یک نظر، از نظر افزایش فرصت های کاری سودمند بوده است. برای کارگر افغانی دسترسی به کار کم و بیش همیشه فراهم بوده و تقریبا هیچ گزاشی در شکایت از بیکاری، جز بیکاری های کوتاه بین دو کار، یا مواردی که ناشی از مصدومیت و عدم توانائی در کار بوده است، بچشم نمی خورد.

علت این امر آنست که کارفرمایان ایرانی برای پر کردن جیب شان با چنگ و دندان بدنبال کارگران پرکار و کم توقع افغانی می گردند. گویی بی حقوقی مفرط کارگر افغان، با همه تلخی اش، حداقل این حسن را برای وی داشته که از امکان شیرین اشتغال کم و بیش دائم برخوردار باشد. هر چند بهمان اندازه او را در معرض تیر انتقاد و بدبینی کارگر ایرانی غیر افغان، که بیکاری خود را نتیجه کارداری او می داند، قرار داده است.

نتیجه اینکه شرایط فوق العاده سختی که جمهوری اسلامی برای کارگران افغان بوجود آورده، هر چند از یک نظر با هدف غیر ممکن کردن زندگی برای آنها و بازگشت شان به افغانستان طراحی شده، ولی در اثر بالا رفتن فرصت های کاری برای آنها، عملا، منتج به نتیجه عکس خود، یعنی ادامه موج مهاجرت کارگران افغان به ایران، شده است.

**آپارتاید قومی و ممنوعیت های گوناگون**

اکتفا به موارد بالا برای توضیح شرایط عینی کارگران مهاجر افغان در ایران کافی نیست. کارگر افغان بجز مشکل مزد های پائین و تاراج مردها، از مظالم دیگری نیز که منحصر به اوست، رنج می برد. از جمله این مظالم آپارتاید قومی است. کارگر مهاجر بمعنی واقعی کلمه گرفتار آپارتاید قومی ای است که جمهوری اسلامی برای او مقرر کرده است. اگر سیاه پوست آفریقایی جنوبی زمانی حق ورود و تردد در مناطق سفید نشین، جز برای کار، را نداشت، مهاجر افغان حتی برای کار هم مجاز به ورود به بسیاری از استان های کشور نمی باشد. اگر سیاهپوست آمریکائی زمانی حق ورود به رستوران ها و محل های تفریح سفید پوستان و آمیزش با آنان را نداشت، ممنوعیت حق ورود به پارک ها برای افغانی های ساکن ایران و ازدواج با زنان ایرانی نیز مورد چندان متفاوتی نمی

باشد. اگر به این موارد ممنوعیت تحصیل بسیاری از کودکان افغان در مدارس، ممنوعیت مالکیت اموال غیر منقول و حتی بعضی اموال منقول، مانند وسائل نقلیه شخصی و تلفن همراه، ممنوعیت داشتن گواهینامه رانندگی، داشتن حساب بانکی، داشتن پروانه کسب کار، ممنوعیت تحصیل در هنرستان های فنی و حرفه ای و بعضی رشته های دانشگاهی، ممنوعیت اشتغال در بعضی از کارها، و ممنوعیت حتی فروش مواد غذایی را اضافه کنیم، آنگاه شکی در وجود یک سیستم جدی آپارتاید قومی در مورد کارگران افغان، آنهم در ابعاد وسیع، بخود راه نمی دهیم.

نتیجه تنها یکی از ممنوعیت های مذکور در بالا، ممنوعیت ازدواج با زن ایرانی، وجود صد ها هزار کودک بدون شناسنامه می باشد که نتیجه سی هزار ازدواج مرد افغانی با زنان ایرانی بوده است که حاصل غیر قانونی بودن این ازدواج ها، عدم امکان ثبت قانونی آنها در محاضر رسمی، و در نتیجه عدم صدور شناسنامه برای کودکان آنها بوده است. این کودکان بدلیل نداشتن شناسنامه، از همه حقوق اجتماعی، منجمله حق کار، ازدواج، تحصیل در مدارس، برای همیشه محروم می باشند.

**اردوگاه ها**

اگر از حمله دائمی مامورین انتظامی به افغانی های جویای کار در میدان ها، خیابان ها و نانوائی ها، دستگیری و بردن مداوم آنها به اردوگاه ها، و شنیع ترین برخوردها با آنان در این بازداشتگاه ها یاد نکنیم، شرایط عینی کارگران افغان در ایران را بطور کامل تشریح نکرده ایم.

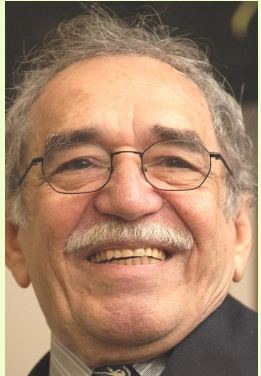
این اردوگاه ها معمولا مکانها و گاهی زیر زمین های لخت و عوری هستند که کارگران دستگیر شده را در آنها مانند اموال اضافی خالی می کنند. در دمای فوق العاده گرم یا سرد این مکان ها شنیع ترین رفتارها را، از توهین و اهانت گرفته تا کتک و ضرب و شتم، در حق آنها اعمال می نمایند. نه تنها از آنها در طول مدتی که گاهی به چندین ماه می کشد، هر روزه، بدون آنکه مزدی به آنها بدهند، بطور سیستماتیک کار می کشند، بلکه آنها را وا میدارند تا در صورتی که پولی برای خرید غذای خود نداشته باشند، از غذای غیرقابل مصرف اردوگاه که بهیچوجه قابل خوردن نبوده و تنها برای زنده ماندن تهیه شده است، سد جوع نمایند. در حقیقت در این اردوگاه ها با کارگر افغان کاری می کنند تا زندگی غیرقابل تحمل وی غیرقابل تحمل تر شود. شورش اردوگاه سنگ سفید در خراسان در 1377 که در سرکوب خونین آن توسط هلیکوپترهای نظامی جمهوری اسلامی صدها تن (گفته می شود 630 تن) از مهاجرین در حین فرار با بیرحمی تمام به خاک و خون کشیده شدند، تنها یکی از نشانه های شرایط بی نهایت غیرانسانی است که در این اردوگاه ها به کارگران افغانی تحمیل می شود.

محرومیت وحشتناک جنسی، فشار مضاعف دیگر است که بر کرده کارگر افغان سنگینی می کند. اگر جمهوری اسلامی با ترویج گسترده فحشای شرعی در شکل نکاح اسلامی (دائم و موقت)، حداقل، مفر غیر انسانی، کثیف و مردسالانه ای را در اختیار مردان گذارده است، کارگر افغان حتی از این امکانات ضد انسانی نیز محروم می باشد. نه تنها نکاح موقت در میان اهل سنت رایج نیست، با رواج وحشتناک و بسیار گسترده رسم زن خری در میان افغان ها (در ایران و افغانستان) و بهای بینهایت بالای زن، عملا برای کارگر افغان هیچگونه امکانی برای ازدواج وجود



## گابریل گارسیا مارکز، خالق "صد سال تنهایی" درگذشت

نویسنده‌ی رمان "صد سال تنهایی" درگذشت. گابریل گارسیا مارکز، که دوستان و آشنایانش او را به نشانه‌ی صمیمیت، "گابو" می‌خواندند، در سال 1927، در کشور کلمبیا به دنیا آمد. او از دوره‌ی نوجوانی و از دوره‌ی دبیرستان و دانشگاه در نشریه‌های دانش آموزی و دانشجویی قلم می‌زد.



تحصیلاتش را در رشته‌ی حقوق در دانشگاه ملی کلمبیا ادامه داد. در 1954 به عنوان خبرنگار روزنامه‌ای که با آن همکاری می‌کرد، به ایتالیا رفت و پس از دو سال، به فرانسه و سپس به بیشتر کشورهای اروپایی سفر کرد و خاطرات خود را نوشت. کتاب "صد سال تنهایی" او در سال 1967 در آرژانتین چاپ و پخش شد. این کتاب با استقبال چشمگیر میلیون‌ها مخاطب در جهان ادبیات روبرو شد. در سال 1354 خورشیدی، برای نخستین بار در ایران، کتاب صدسال تنهایی را "بهمن قرزانه" به فارسی برگرداند و فارسی‌زبانان را با این نویسنده آشنا کرد. بسیاری از آثار داستانی و غیر داستانی مارکز به فارسی ترجمه شده و کتاب "روسپی‌های غمگین من" پس از چاپ در ایران توقیف شد.

رنالیسم جادویی مارکز در این رمان، بیانگر نگاه تیزبین و موشکافانه‌ی او به زندگی انسان‌ها، و نشان‌دهنده‌ی توانایی او در به تصویر کشیدن جزئیات، پیچیدگی‌ها و زوایای (به ظاهر پنهان) ظریف زندگی است، نگاه واقع‌گرایانه‌ای که به نظر خارق‌العاده و جادویی می‌نماید.

این توانایی، برخاسته از اعتقاد به ارتباط هنر و واقعیت، و همچنین نتیجه‌ی تجربیات اجتماعی، سفرها و ارتباط تنگاتنگ او با واقعیت بود. او به اسپانیا سفر کرد تا از نزدیک واقعات دوره‌ی دیکتاتوری ژنرال فرانکو در اسپانیا را لمس کند که رمان "پاپیو پدرسالار" نتیجه‌ی آن تجربه بود. او از جمله هنرمندانی بود که می‌خواست در دوره‌های سخت در کنار مردم زندگی کند تا هنرش زبان رنج‌ها، امیدها و آرزوهای آنان باشد.

در سال 1980، وقتی او به کشورش کلمبیا بازگشت، از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کلمبیا تهدید شد و به اجبار به مکزیک نقل مکان کرد. تا سال 1999 مارکز به آن چنان شهرت جهانی رسیده بود که خاموش کردنش برای صاحبان قدرت به آسانی امکانپذیر نبود.

گابریل روز پنج‌شنبه، 17 اپریل در 87 سالگی در مکزیکوسیتی درگذشت.

«... ما ابداع‌کنندگان داستان، که هر چیز را باور می‌کنیم به خود حق می‌دهیم باور کنیم که برای ساختن یوتوپایی دیگر هنوز دیر نشده است، یوتوپایی جدید و فراگیر که در آن هیچ کس برای دیگران تصمیم نگیرد که چگونه بمیرند؛ عشق تبلور خود را نشان دهد؛ خوشبختی امکان‌پذیر باشد؛ نژادها محکوم به انزوا نباشند؛ و همگان فرصتی یکسان برای زیستن روی زمین به دست آورند.»

(گابریل گارسیا مارکز - هنگام دریافت جایزه نوبل ادبیات)

روشنگر - آوریل 2014

گرفته تا روابط انسانی و اجتماعی، این عنصر در همه‌ی آنها وجود دارد، اما در همه‌ی این مصداق‌ها نقش کمکی و تکمیلی دارد. حال آن که در هنر به معنای اخص - و فقط هنر - است که به عنصر اصلی و مسلط تبدیل می‌شود. لباس، کفش، اتومبیل و خانه، هیچ یک اثری هنری به معنای اخص آن نیست زیرا کفش و لباس و اتومبیل در درجه‌ی اول باید کارکرد اصلی و مناسب خود - یعنی زبان اقتصادی ارزش مصرفی اصلی خود - را که به خاطر آن تولید شده‌اند، داشته باشند. لباس به قصد پوشاندن تن انسان تولید می‌شود و باید متناسب با فصلی باشد که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، و اتومبیل وسیله‌ی حمل و نقل انسان یا بار است و ... به همین ترتیب در این موارد اقتضای زیباشناختی تابع ملاحظاتی از نوع فایده‌گرایانه می‌شود و به سخن دیگر در درجه اول کارکرد و ارزش مصرفی مصداق‌های مورد بحث در نظر است، اما ضمناً عنصر زیبایی هم مورد توجه قرار دارد. حال آنکه در هنر به معنای اخص، عین اثر، زیبایی آن است.

حتی در همین اولین گام و تا همین جا هم می‌بینیم که اگرچه قلمرو زیبایی، قلمرو فوق‌العاده گسترده‌ای است، اما فقط در هنرها به معنای اخص آن، یعنی در شعر، ادبیات، موسیقی، نقاشی، تئاتر و مانند اینها است که جنبه‌ی زیباشناختی فی‌نفسه و به عنوان خود زیبایی بر جنبه‌های دیگر غلبه و برتری دارد. در این عرصه، کاری که خلق می‌شود، به تبعیت از قوانین زیباشناسی ایجاد شده و ارزش مصرفی و مورد استفاده آن هم، زیبایی آن است.

استعداد و کارکرد طبیعی هنر، یعنی آنچه از هنر به عنوان شکلی از آگاهی و گونه ویژه‌ای از فعالیت انسان بر می‌آید تثبیت رابطه‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی انسان با دنیای واقع است. سهم و نقش هنر این است که روش و راه و رسم یک جامعه را در عرصه زیباشناسی ایجاد کند و آن را به عنوان قاعده و



هنجار در آن جامعه به کرسی بنشانند. ویژگی این شکل آگاهی، باز آفرینی و بازتاباندن واقعیت در قالب تصاویر خیالی زیباشناسانه است و واژه واقعیت هم در این تعریف شامل همه‌ی آن چیزهایی می‌شود که در دنیای پیرامون انسان وجود دارد؛ همه‌ی آن چه که به زندگی و فعالیت انسان مربوط می‌شود اعم از طبیعت، جامعه و دنیای ذهنی و عاطفی خود او.

در میان شکل‌های گوناگون آگاهی اجتماعی، هنر از لحاظ پیچیدگی و تنوع عناصر سازنده‌ی آن، بالاترین درجه پیچیدگی و تنوع این عناصر سازنده شکلی را دارد. برای این که موضوع روشن تر

ادامه در صفحه 16

## تحلیل ساختاری هنر



ناصر زرافشان

به یاد عزیز جاهد\*

قسمتی از کتاب جامعه‌شناسی سیاسی

هنر، عرصه‌ی ویژه‌ای از زندگی اجتماعی، یعنی عرصه‌ی جذب، هضم و همگون‌سازی واقعیت به شیوه‌ای زیباشناسانه است. می‌گوئیم عرصه‌ی ویژه‌ای از زندگی اجتماعی است زیرا در همه‌ی فعالیت‌های گوناگون انسانی، نگاه زیباشناسانه به واقعیت و زبانی خواهی ذاتاً و به طور طبیعی وجود دارد، اما همه‌ی این فعالیت‌ها، هنر به معنای اخص آن نیستند، و این تفکیک مهم را باید همواره در نظر داشت.

اما عنصر زیباشناختی که مشخصه‌ی ویژه‌ی هنر است فقط در عالم انتزاع وجود دارد و تنها به شکل تجربیدی قابل درک است. وقتی انسان چیزی را به وجود می‌آورد، این کار را به تبعیت از قوانین علمی یا تجارب تولیدی خود انجام می‌دهد نه قوانین زیباشناسی، زیرا آن را برای رفع یک نیاز مشخص غیر از زیبایی صرف به وجود می‌آورد. اما در همان حال آن را با قوانین زیباشناسی نیز تطبیق می‌دهد. بی شک لباس‌های ما باید دوختی زیبا هم داشته باشند؛ در طراحی اتومبیل

زیبایی آن هم مورد نظر هست، و وقتی نقشه‌ی یک خانه‌ی مسکونی را برای ساختن آن تهیه می‌کنیم؛ زیبایی آن هم مد نظر هست. اما موجودیت عینی و جنس لباس پارچه است نه زیبایی، وجود عینی و جنس اتومبیل از فولاد و سایر مواد طبیعی و سنتتیک است و وجود عینی خانه را مصالح ساختمانی تشکیل می‌دهد، لیکن در همان حال زیبایی هم در ترکیب آن‌ها وجود دارد. به سخن دیگر چه در هنر، و چه در سایر فعالیت‌های انسانی، عنصر زیباشناختی فقط به صورت انتزاعی وجود دارد.

از سوی دیگر، اگرچه عنصر زیباشناختی همه جا و در همه چیز حضور دارد و از افزارهای کار و لباس و کفشی که می‌پوشیم و اتومبیلی که سوار می‌شویم



در وهله دوم، شناخت علمی مقید است به بازتاب شیئی همانگونه که آن شیئی فی‌نفسه هست، مستقل از انسان و مستقل از آگاهی و خواست و تمایل انسان. کار هنر هم بازتاب واقعیت است. اما (و این اما، امری بنیادی و اساسی است) بر رابطه ذهن شناسنده این واقعیت با واقعیت مزبور تاکید دارد، گرچه بدیهی است این



رابطه به خصوصیات عینی آن شیء واقعی هم بستگی دارد. حتی زمانی هم که هنرمند خود را به آرایه‌ی یک تصویر از طبیعت مقید و محدود می‌سازد (مثلاً یک منظره) باز هم در قلب این اثر انسان منزل دارد. «پائیز طلایی» لوی تان، «تاکستان‌های آرل» وان گوگ، «فصل‌ها» چایکوفسکی، به خاطر کیفیت عاطفی خود، ارزش یافته‌اند. اما یک کپی بی‌کیفیت از روی طبیعت، منزلت آفرینش هنری را ندارد. نه آن رستم دستان، توصیف ساده یک بل سیستانی است و نه ماجراهای سیمرخ افسانه‌ای بازگویی علمی و زیست‌شناختی یک مرغ بلند پرواز کوهستانی. در خلق این هر دو، عواطف و نگاه فردوسی نقش برجسته دارد. از این رو، کسی شاهنامه را صرفاً «تاریخ» نمی‌داند، بلکه اثری هنری است و راز ماندگاری آن نیز تا حدود بسیاری همین است. گوته می‌گفت تصویر یک سگ پشمالو که با دقت و وسواس بیش از حدی از آن سگ کشیده شده باشد، برای او چیزی غیر از یک سگ دیگر نیست، یعنی منزلت یک کار مفید را ندارد، بنابراین، در قلب هنر، ما همیشه انسان را با روابط چندگانه‌اش با طبیعت و انسان‌های دیگر، یعنی دنیای افکار و عواطف و احساسات او را داریم.

در وهله سوم، بر خلاف علم، فقط هنر است که دسترسی به جنبه‌های زیبایی‌شناسانه واقعیت را فراهم می‌سازد. فیزیکدان‌ها، شیمی دان‌ها، زیست‌شناسان و غیره می‌توانند از دریا، مشخصات را از دیدگاه اجزاء تشکیل دهنده‌ی فیزیکی دریا، خواص شیمیایی آب آن، حیات مجموعه‌ی حیواناتی که در آن زندگی می‌کنند و ... به دست دهند. اما فقط هنرمند است که می‌تواند زیبایی آن را نشان دهد.

چون چیزی که موضوع کار هنری قرار می‌گیرد، خاص و مشخص است، بازتابی هم که هنر از آن بدست می‌دهد از لحاظ شکل، خاص و مشخص است: هنر با استفاده از تصاویر خیالی زیباشناختی، واقعیت را بازتاب می‌دهد.

دیدگاه‌ها، یک جنبه واقعی از هنر را به شکلی روشن‌تر و با وضوحی بیشتر نشان می‌دهد، و بنابر همین واقعیت، ذات هنر و ویژه بودن آن فقط در وحدت تنگاتنگ این سه عنصر با یکدیگر پدیدار می‌شود.

به این ترتیب اکنون نوبت آن است که این سه عنصر اساسی هنر را به طور اجمالی بررسی کنیم.

نخست اینکه هنر، بازتاب واقعیت است. آیا کسی تصویر دختری را که فقط یک چشم داشته باشد و آن تک چشم هم به طور عمودی در وسط پیشانی او قرار گرفته باشد، یک اثر هنری می‌شناسد؟ چنین تصویری با هیچ معیاری یک اثر هنری تلقی نمی‌شود. پس هنر با جهان واقع ارتباط و نسبتی دارد و اصلاً در اساس از جهان واقع و برخورد و درگیری انسان با این جهان واقع مایه می‌گیرد. از این دیدگاه، یعنی به عنوان بازتاب

واقعیت، هنر یکی از شکل‌های شناخت به شمار می‌رود، اما شکل ویژه و مشخصی از شناخت است که با علم تفاوت دارد و از آن متمایز است. «جنگ و صلح»، «هملت» و «اگمونت» هیچ یک تاریخ به معنای علمی آن نیستند. این هر سه، آثار هنری هستند. اما هر سه از رویدادهایی مایه گرفته‌اند که در عالم واقع در نفس زندگی روی داده و می‌دهد. تفاوت مورد بحث، یعنی تفاوت شناخت در کار هنری با شناخت علمی را می‌توان از سه زاویه مختلف بیان کرد: در وهله اول علم همیشه آنچه را که واقعیت به طور کلی و اساسی در بر دارد، یعنی جنبه عام آن را - قوانین را - با انتزاع از مصداق‌های فردی و عینی آن؛ جستجو می‌کند و منعکس می‌سازد؛ اما هنر، به عکس، کلی و اساسی را آنگونه که در واقعیت، یعنی در شکل فردی و عینی یک مصداق آن تجلی یافته است واکاوی و منعکس می‌کند. به عبارت دیگر علم قوانین گوناگون حاکم بر واقعیت را استخراج و آرایه می‌کند، در حالی که هنر یک فرد تئبیک، یک نمونه معرف کل را می‌گیرد و بوسیله آن، جنبه‌های کلی تر را به نمایش می‌گذارد. توضیح این که چرا دانشمند مجبور نیست یک قانون علمی بررسی شده را که به درستی تحت ضابطه در آمده است مجدداً کشف و اثبات کند، اما هنرمند می‌تواند - مثلاً یک تیپ اجتماعی را - هر بار به گونه‌ای متفاوت با قبل، و هر بار به شیوه‌ای مطرح و معرفی کند که تا حال شناخته نشده باشد، همین است، زیرا جلوه‌ها و نموده‌های فردی و عینی آن نمونه تئبیک که به عنوان معرف کل برگزیده می‌شود، بی اندازه زیاد است.

ادامه ی تحلیل ساختاری هنر از صفحه 15

شود، بحث را با یک مثال ساده آغاز می‌کنیم: هنگامی که کسی کتابی را می‌خواند، فیلم یا نمایشی را می‌بیند، یا در یک تابلوی نقاشی تامل می‌کند به طور خود به خودی و بدون طرح و روش پیش اندیشیده‌ای برای برخورد با آن کتاب، فیلم، نمایش یا نقاشی، آن را نزد خود از سه دیدگاه اساسی و متفاوت ارزیابی می‌کند: نخست از لحاظ کشش و میزان علاقه و توجهی که آن اثر ایجاد و مخاطب را جلب می‌کند، یعنی از این لحاظ که به اصطلاح معروف «چنگی به دل می‌زند» یا نه؟ دوم از لحاظ اصالت اثر، یعنی ارتباط آن - اما نه لزوماً انطباق آن - با جهان واقع؛ و سوم از لحاظ اندیشه‌ها و احساساتی که در بیننده یا مخاطب بیدار می‌کند یا پیام آن اثر، نخستین نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که ما یک اثر هنری را بر مبنای ارزش هنری، راستی نمائی، و پیام آرمانی آن ارزیابی می‌کنیم. این امر بی دلیل یا تصادفی نیست. هنر، بنابه کنه و ذات خود، به اقتضای ماهیت وجود خود، یعنی به طور عینی، از وحدت همین سه عنصر فراهم می‌آید: عنصر زیبایی‌شناسی، عنصر شناختاری و عنصر آرمانی یا ایدئولوژیک.

طبیعی است که در آثار مختلفی که به عنوان کار هنری ارائه می‌شود ممکن است یکی از این عناصر را در مقایسه با دو عنصر دیگر برجسته‌تر یا آن را مطلق سازند. به این ترتیب هنر گاهی به شناخت صرف تبدیل می‌شود که تفاوت آن با علوم فقط در این است که آن شناخت به کمک تصاویر زیباشناختی عمل کرده است، گاهی به ایدئولوژی تبدیل می‌شود که تفاوت آن با ایده‌های سیاسی و اخلاقی صرف در این



است که آن اندیشه‌ها را به سطح زیباشناسی منتقل ساخته و از این دیدگاه بیان کرده است و گاهی هم به زیبایی‌شناسی محض تبدیل می‌شود؛ یعنی چنان هنری عرضه می‌شود که آنرا غایتی فی‌نفسه و برای خود تصور کرده‌اند. هیچ یک از این مصداق‌ها، هنر به معنای کامل، متوازن و واقعی آن نیست و هر یک از این سه روش یا دیدگاه، اگر جدا از دو عنصر دیگر در نظر گرفته شود، به خطا رفته است. با این حال، هر یک از این سه عنصر، هر یک از این



حساسیت‌ها و احساسات ما نیست؟ دلیل قدرت عاطفی بی حد آن نیست؟ مارکس می‌گفت: "شینی که موضوع کار هنری قرار می‌گیرد عامه مخاطبانی را به وجود می‌آورد که ذوق و فهم هنری دارند و قادرند از زیبایی لذت ببرند." (۱)

به این ترتیب می‌بینیم که چگونه فعالیت عملی اجتماعی و تاریخچه افراد انسانی و تکامل تدریجی پیوسته علوم و هنرها در طول سده‌های متمادی، نه تنها به انباشت دانش دقیق درباره دنیای پیرامون و ارتقا و اعتلای توانایی‌های ذهنی افراد انسان منجر شده، بلکه علاوه بر این مایه رشد و تکامل و عمیق‌تر شدن حساسیت افراد انسانی، رشد و تکامل و عمیق‌تر شدن زندگی عاطفی آنها نیز شده است. این رخدادی اخیر به ما امکان می‌دهد که جنبه‌های زیباشناختی و واقعیت را هر روز بهتر و زنده‌تر دریابیم و ارتقا حساسیت عاطفی انسان را که از ارتقاء سطح فرهنگ او جدایی‌ناپذیر است، هر روز روشن‌تر و موثرتر بشناسیم.

در جوامعی که بر استثمار مبتنی است، بخش بزرگی از میراث هنری بشریت از دسترس زحمتکشان خارج است. از سوی دیگر امروز هر جا که امپریالیسم حاکم است، نتیجه اقدامات عینی و عملی سرمایه انحصاری و مالی به انحراف و انحطاط کشاندن ذوق و سلیقه بخش قابل توجهی از مردم است و چون امپریالیسم از رسانه‌ها و وسایل جدید و نیرومد اطلاعاتی و ارتباط جمعی هم برای این منظور استفاده می‌کند، این اثرگذاری بسیار بیشتر شده است. قرار گرفتن هنر اصیل و واقعی در دسترس مردم و کمک به شکوفایی یک حس راستین زیبایی‌شناسی در توده‌های مردم تنها در یک نظام جامعه سالار امکان پذیر است. "هنر به مردم تعلق دارد. هنر باید از طریق ریشه‌های خود در عمیق‌ترین توده‌های زحمتکش نفوذ کند. باید برای این توده‌ها قابل دسترسی باشد و مورد علاقه‌ی آنها قرار گیرد. هنر باید به احساسات آنها، به اندیشه‌های آنها و به اراده‌ی آنها وحدت بخشد و توده‌های مردم را به هیجان آورد. باید در آنان هنرمندانی را بیدار کند و موجب رشد و تکامل آنها شود. این هدف، یعنی بیدار کردن فریحه‌های هنری و فراهم ساختن موجبات رشد و تکامل استعدادها، اهمیت نقشی را که در زمینه آموزش زیبا شناختی توده‌های مردم به هنر محول شده است، به خوبی نشان می‌دهد.

علاوه بر هنر، در وحدت سه عنصر سازنده آن یعنی عنصر زیبایی‌شناختی، عنصر شناختاری و عنصر ایدئولوژیک، وسیله نیرومدی برای آموزش مستقیم، عینی و دسترس پذیر برای انسان است. بنابراین، هنر در زمان واحد به عنوان وسیله آموزش هم ایدئولوژیک، هم اخلاقی و هم زیبا شناختی مطرح است. چون هنر همواره در معرض و مستعد پذیرش تأثیرات ایدئولوژیک است، برای مبارزه طبقاتی هم وسیله پر اهمیتی به شمار می‌رود. در این جایگاه نیز نقش هنر نیز می‌تواند دوگانه باشد، یعنی نقشی مترقی یا ارتجاعي ایفا کند. چنانچه در خدمت مردم و ترقی قرار بگیرد، قدرت دگرگون کننده عظیمی به دست می‌آورد، و به طور قدرتمندی در روحیه‌ها و احساسات معاصرین خود نفوذ و اثر می‌کند. همانگونه که وقتی هم در خدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار گیرد به انحطاط و انحراف و به ترمزی در راه تکامل تاریخ و جامعه بدل می‌شود.

منبع: مجله هفته

\* عزیز جاهد (1391-1325) نویسنده، مترجم، مدرس هنرهای نمایشی و عضو دبیرین کانون نویسندگان ایران [روشنگر]

این خصلت ایدئولوژیک هنر، آنرا دقیقاً به شکل بندی‌های تاریخی عینی و مشخصی، به طبقات معینی مربوط می‌سازد. همین وصف هنر است که به ما امکان می‌دهد تمایز بسیار روشنی میان هنر جامعه برده‌داری و هنر جامعه فنودالی، میان هنر مردم‌گرا و هنر سرمایه‌داری قائل شویم؛ و سرشت طبقاتی هنر و نقش "فایده‌گرا"ی آنرا تشخیص دهیم و بشناسیم. اگر قرار باشد هنر از همستیزی‌های اجتماعی رهایی یابد و صرفاً در خدمت رشد و اعتلای روحی و ذهنی همه اعضای جامعه قرار گیرد باید تضادهای موجود در شالوده‌ی اقتصادی و اجتماعی جامعه از میان برداشته شود.

به این ترتیب ویژگی بزرگ هنر در این توانایی آن پدیدار می‌شود که عنصر شناختاری و عنصر ایدئولوژیک را بر یک شالوده‌ی زیباشناسانه، به همزیستی با یکدیگر وا می‌دارد. در اینجا پدیده‌های عینی به تبعیت از کیفیت زیباشناختی‌شان، یعنی طبق قواعد زیبایی‌شناسی، به کمک معقولات زیبایی‌شناسی و وفق آرمان‌های زیبایی‌شناختی، ارزیابی و بازآفرینی می‌شوند. هنرمندان این پدیده‌ها را با معیارهای یاد شده می‌سنجند و آنها را به عنوان آثار تراژیک یا کمیک، والا یا ناهنجار، شریف و اصیل یا مبتذل و عامیانه می‌شناسند و توصیف می‌کنند. اثر آنانکه به این ترتیب صیقل خورده است در عامه مردم که مخاطب آن هستند



احساسات زیبایی‌شناسانه را که درک و دریافتی عاطفی از واقعیت است بیدار می‌کند. عاطفه زیبایی‌شناسانه را می‌توان نوعی شیوه درک و دریافت اشیا و پدیده‌های عینی و اعمال و آثار هنری تعریف کرد که اثر و نتیجه آن برانگیختن احساس تحسین یا شادی در فرد و وا داشتن او به خنده یا گریه، دوست داشتن یا نفرت ورزیدن، به خشم آمدن، غمگین شدن، به هیجان آمدن و مانند اینها باشد. احساس زیبا شناسانه به شکل لذتی در می‌آید و بروز می‌کند که در برابر یک منظره، یک اثر هنری، یا یک موجود انسانی به فرد دست می‌دهد.

در این عرصه، نقش هنر نقشی اساسی است. این هنر است که به آن احساسی که در ابتدا خام، گیج و مبهم است چنان وضوح و عمقی می‌بخشد که موجب زاینده شدن فلان فکر و فلان پدیده در ما، و ایجاد فلان موقعیت یا فلان اقدام انسانی از سوی ما می‌شود. این واقعیت که اغلب به آن بر می‌خوریم که یک رویداد تکان دهنده که در یک کتاب خوب توصیف شده است چنان تأثیری در ما ایجاد می‌کند که از تأثیر خود آن رویداد در عالم واقع قوی‌تر است، از همین امر ناشی می‌شود. آیا این دلیل قدرت هنر در الگو بخشیدن به

گفتمان تصویر زیباشناختی آنچه را که اساسی و معرف کل است بوسیله و از طریق مصداق فردی آن آرایه و بیان، و به سخن دیگر جنبه‌های اساسی و تیپیک واقعیت را در نموده‌های فردی آن‌ها، یعنی در شکل عینی آن‌ها که قابل دریافت حسی است، بازآفرینی می‌کند. اما ضمناً آفرینش هنری به هیچ روی فقط کشف تیپ‌ها و بازآفرینی‌ها به شیوه‌ی عکس برداری نیست. به عکس، این آفرینش از نوعی گزینش در واقعیت حاصل می‌شود؛ گزینش آنچه که در بر دارنده جنبه‌های کلی، اساسی و بنابراین قابل ارائه و بیان در قالب اندیشه‌ها، عواطف و احساسات تیپیک باشد. از طرفی دیگر هر بازتاب مخیل واقعیت هم، هنر نیست. چه بسیاریند آماطورهایی که می‌کوشند شعری بسارند یا تابلویی بکشند بدون آنکه به صرف همین کار توانسته باشند اثری هنری به وجود آورند.

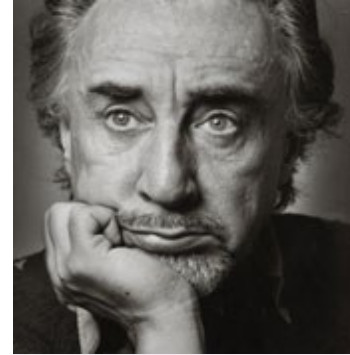
و دلیل این امر هم این است که هنر، واقعیت را به کمک تصاویر زیبایی‌شناسانه، یعنی منطبق بر موازین زیبایی‌شناسی بازآفرینی می‌کند. فضیلت یا رذیلت، اتلو یا یالگو، هرآنچه که هنر آن را بازآفرینی می‌کند، منطبق بر قوانین هنری هستند. اصلاً سرشت آن نوع تصویری که هنر آنرا مورد استفاده قرار می‌دهد، خود، زیباشناسانه است. یعنی دریافت زیباشناسانه از واقعیت را ارائه می‌کند و احساسات زیباشناسانه را بر می‌انگیزد. پدیده‌ای که از دیدگاه زیبایی‌شناسی خنثی باشد، مثلاً مسیر حرکت الکترون‌ها یا روند سوخت و ساز در بدن، و به طور خلاصه تمامی آنچه که عواطف را تحریک نکند و بنابراین نتواند احساسات زیباشناسانه را بیدار کند، در خارج از قلمرو چنین تصویری قرار می‌گیرد.

اگرچه هنر را نمی‌توان با ایدئولوژی یکی گرفت، جدا از آن هم نمی‌تواند باشد. هنر از دو جهت با ایدئولوژی ارتباط پیدا می‌کند: یکی از این جهت که هنر هم به عنوان عنصر سازنده یک نظام اجتماعی معین، خواه ناخواه و به

ناگزیر، حامل ایده‌های سیاسی، حقوقی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی، فلسفی و غیره‌ی این یا آن طبقه اجتماعی معین است؛ و دوم از این جهت که بنا به سرشت و ماهیت خود، پدیده‌ای ایدئولوژیک است؛ زیرا هنرمند هرگز هنر خود را محدود به این نمی‌کند که فقط و به طور ساده واقعیت را منعکس سازد، بلکه درباره واقعیت قضاوت می‌کند؛ یا یک موضع و نگرش معین نسبت به واقعیت را انتخاب و بیان می‌کند یعنی در آن ارزش داور، البته با شیوه غیر مستقیم و خاص هنری، وجود دارد و هنرمند به حکم خود منطق تصاویر خیالی که می‌آفریند و مورد استفاده قرار می‌دهد، به حکم همان هنجار و چگونگی آفریدن آن تصاویر همواره جانبدار است و برای یک آرمان اجتماعی معین مبارزه می‌کند. اثر او (هنرمند)، خود بخواهد یا نخواهد، خود از آن آگاه باشد یا نباشد، همواره حاوی یک پیام ایدئولوژیک است. به همین دلیل هم نویسندگان و هنرمندانی که لاف می‌زنند "خارج از" ایده‌ها قرار دارند، با خود این ادعا در واقع امر مدافع برخی ایده‌های معین هستند. تاریخ به گونه‌ای رسا و روشن ثابت می‌کند که در شرایط کنونی "خلاء ایدئولوژیک" نیز شکلی از تبلیغ و اشاعه ایده‌های بورژوازی است.



## بشر دوست



رومن گاری

برگردن: ابوالحسن نجفی

هنگامی که آدولف هیتلر پیشوا در آلمان

قدرت می‌یافت در شهر مونیخ مردی یهودی به نام "کارل لوی" بود که به حکم حرفه‌اش اسباب بازی می‌ساخت، مردی خوش‌خلق و خوشبین که به طبیعت بشری و به سیگارهای خوب و دموکراسی اعتقاد وافر داشت و گرچه از خون آریایی کمتر نصیب برده بود اعلامیه‌های ضد سامی صدراعظم جدید را هم خیلی به جد نمی‌گرفت: یقین داشت که عقل و اعتدال و نوعی حس فطری عدالت را که به هر حال در قلوب بشری به ودیعت نهاده شده است سرانجام بر کور ذهنی و کج‌روی زود گذران‌ها غلبه خواهد کرد.

آقای لوی در مقابل هشدارهای برادران هم‌نژادش که از او دعوت می‌کردند تا همراه آن‌ها به مهاجرت برود خنده خوشی تحویل می‌داد و همچنان که سیگار به لب در کنج صندلی راحتی‌اش لمیده بود پیمان موثق دوستی‌هایی را که در سنگرهای جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بسته بود یادآور می‌شد و اطمینان می‌داد که بعضی از آن دوستان که در این زمان مصدر مقامات مهمی شده بودند در صورت لزوم به نفع او عمل خواهند کرد. به میهمانان نگرانش لیوانی شراب مشهی تعارف می‌کرد و لیوان خودش را "به شادکامی انسانیت" بالا می‌برد و می‌گفت که به طبیعت نیک بشری، خواه در لباس نظامی‌نازی‌ها یا پروسی‌ها و خواه در زیر کلاه نمادی دهقان‌های "تیرولی" یا کلاه کپی کارگری باشد، در بست اعتقاد دارد. و راستی را هم که نخستین سال‌های حکومت نازی برای "رفیق کارل" نه چندان خطرناک و نه چندان دشوار گذشت. البته رنجش‌ها و آزارهایی در کار بود، ولی یا آن‌که واقعاً "دوستی‌های سنگری" در خفا به نفع او عمل می‌کرد یا آن‌که بشاشت مخصوص آلمانی‌اش و ظاهر مطمئن و معتمدش بازرسی را در مورد او به تعویق می‌انداخت، و حال آن‌که کلیه کسانی که رونوشت شناسنامه‌شان کم و کسری داشت رهسپار دیار تبعید شده بودند. به هر صورت، رفیق ما به اتکای خوشبینی خلل ناپذیرش و اعتمادی که به جنس بشر دوست داشت همچنان میان کارخانه و کتابخانه‌اش، میان سیگارهای برگ و سردابه پر شرابش به زندگی آرامش ادامه داد.

سپس جنگ آمد و ورق اندکی برگشت. روزی از روزهای ورود به کارخانه‌اش به صورت خشنی بر او ممنوع شد و فردای آن روز جوانانی سیاه جامه با او در آویختند و او را به سختی آزرده‌اند. آقای کارل چند تلفن به این و آن کرد، اما دوستان جبهه جنگ جواب نمی‌دادند. این بار اندکی احساس نگرانی کرد. به کتابخانه‌اش رفت و نگاهی طولانی به کتابهایی که دیوارها را پوشانده بودند افکند. زمانی دراز با وقاری بسیار به آن‌ها نگرینست: این گنجینه‌های انباشته همه به له آدمیان سخن می‌گفتند، به دفاع از آنان بر

می‌خواستند، به نفع آنان رأی می‌دادند و به آقای کارل التماس می‌کردند که خود را نبازد و نومید نشود. افلاطون، مونتینی، اراسموس، دکارت، هاینه... باید بر این پیش‌کسوتان نامدار اعتماد کرد، باید صبر و حوصله نمود و به طبیعت بشری فرصت ظهور و بروز داد تا از میان آشوب و سوء تفاهم راه خود را بجوید و دوباره بر اوضاع فائق شود. فرانسویان حتی مثلی در این مورد دارند که می‌گوید: "طبیعت می‌رود از در ولی باز آید از روزن". و جوانمردی و عقل و انصاف این بار نیز پیروز خواهد شد، اما بی‌شک خطر این هست که این وضع چند زمانی بپاید. پس نباید اعتماد خود را از دست بدهد. با این همه، به هر حال بهتر است که شرط احتیاط را به جا آورد. آقای کارل روی صندلی نشست و به فکر فرو رفت.

مردی گرد و تپل و سرخ و سفید بود، با چشمانی شوخ و لبهایی که انحنای آن‌ها گویی اثر همه لطیفه‌هایی را که گفته بود با خود داشت. مدتی دراز به کتاب‌هایش، به جعبه‌های سیگارش، به بطری‌های شرابش، به اشیای آشنای اطاقش نگرینست، انگار آن‌ها را به مشورت می‌طلبید، و اندک اندک نگاهش جان گرفت، لبخندی مکارانه بر چهره‌اش نشست، و لیوان شراب کهنه‌اش را به سوی هزاران جلد کتابخانه‌اش بلند کرد تا گویی آن‌ها را از وفاداری خود مطمئن سازد.

یک زوج نازنین اهل مونیخ از پانزده سال پیش نزد آقای کارل خدمت می‌کردند. زن کدبانویی و آشپزی می‌کرد و غذاهای باب طبع او را آماده می‌ساخت و مرد رانندگی و باغبانی و نگهداری خانه را بر عهده داشت. آقای شوتز فقط به یک چیز عشق می‌ورزید: مطالعه. اغلب پس از انجام کارهای روزانه‌اش، در حالی که زنش مشغول بافتن بود، ساعت‌ها روی کتابی که آقای کارل به او امانت داده بود سر خم می‌کرد و مشغول خواندن می‌شد. نویسندگان محبوب او گوته، شیلر، هاینه، اراسموس بودند. در خانه کوچکی که در آن سوی باغ داشتند، آقای شوتز با شکوه‌ترین و شاعرانه‌ترین جمله‌های کتاب را با صدای بلند برای زنش می‌خواند. غالباً هنگامی که آقای کارل قدری احساس تنهایی می‌کرد، رفیق شوتز را به کتابخانه خود می‌طلبید و آن‌جا، سیگارکشان، مدت‌ها درباره فنا ناپذیری روح، وجود خدا، انسانیت، آزادی و همه مطالب شیوای کتاب‌هایی که گرد آن‌ها را گرفته بود و نگاه‌های سپاسگزار آن دو از روی آن‌ها رد می‌شد به گفتگو می‌پرداختند.

پس در آن لحظه خطر، آقای کارل به رفیق شوتز و زنش رو آورد. یک جعبه سیگار برگ و یک بطر آبجو برداشت و به خانه کوچک آن سوی باغ رفت و نقشه‌اش را برای دوستان مطرح کرد. از فردا صبح، آقا و بانوی شوتز دست به کار شدند.

قالی کتابخانه را لوله کردند و سوراخی در کف اطاق کردند و نردبانی در آن قرار دادند تا از آن به زیر زمین فرو روند. مدخل سابق زیر زمین با دیواری مسدود شد. قسمت مهم کتابخانه و به دنبال آن، جعبه‌های سیگار برگ به آن‌جا منتقل گردید. شراب و دیگر نوشیدنی‌ها هم از پیش در آن‌جا مهیا بود. بانو شوتز همه وسایل راحتی ممکن را در آن مخفیگاه فراهم آورد و در عرض چند روز، به کمک آن حس نظم و ترتیب معروف آلمانی، زیرزمین به صورت اطاق کوچک مطبوع و آراسته‌ای در آمد. سوراخ کف کتابخانه با یک آجر نسبتاً بزرگ متناسب کاملاً پوشده شده و روی آن را قالی گرفت.

سپس آقای کارل به همراهی آقای شوتز برای آخرین بار از خانه بیرون رفت و اوراق و اسناد لازم را نوشت و یک قبالة فروش جعلی تنظیم کرد تا خانه و کارخانه‌اش را از مصادره محفوظ بدارد. ضمناً آقای شوتز اصرار ورزید که اسناد و اوراق متقابلی تنظیم کند و به او بسپارد تا بر اساس آن‌ها در موقع مقتضی مالک اصلی بتواند اموال خود را دوباره تصاحب کند. آن‌گاه دو



شریک جرم به خانه باز آمدند و آقای کارل، با خنده‌ای زیرکانه بر لب، به مخفیگاه خود فرو رفت و دور از خطر در انتظار بازگشت فصل مساعد نشست.

روزی دو بار، ظهر و ساعت هفت شب، آقای شوتز قالی را پس می‌زد و آجر را بر می‌داشت تا زنش سینی غذاهای خوشمزه و خوش طبع را به همراه یک بطر شراب ناب پایین ببرد و هر شب خود آقای شوتز نیز مرتباً می‌آمد تا با کار فرما و دوستش درباره مطلب فخم و مفاهیم جلیل، از جمله حقوق بشر، مدارا و مروت، ابدیت و روح، فواید مطالعه و تربیت گفتگو کنند و فضای کوچک زیر زمین در پرتو این آرا جمیل درخشیدن می‌گرفت.

در آغاز، آقای کارل روزنامه‌ها را می‌خواند و به رادیو کوچکی که در کنار خود داشت گوش می‌داد. اما پس از شش ماه، چون اخبار روز به روز مایوس‌کننده‌تر می‌شد و جهان گویی حقیقتاً به سوی تباهی می‌رفت، دستور داد که رادیو را از آن‌جا ببرند تا دیگر هیچ صدایی از وقایع گذران جهان به پناهگاه او نرسد و اعتماد خلل ناپذیری را که همواره به طبیعت بشری داشت مخدوش نکند. آن‌گاه دست‌هایش را بر سینه حلقه می‌کرد و لبخندی بر لب می‌راند و در کنج زیرزمینش در پناه معتقداتش محکم می‌نشست و از هر تماسی با واقعیت عارضی و ناپایدار امتناع می‌ورزید. عاقبت حتی از خواندن روزنامه‌های یأس آور چشم پوشید و باز خواندن شاهکارهای کتابخانه‌اش اکتفا کرد تا نیرویی را که برای حفظ ایمانش لازم داشت در تقاصی که باقی از فانی می‌گرفت به دست آورد.

آقای شوتز با زنش در خانه مستقر شد و خانه معجزآسا از بمباران‌ها مصون ماند. در کارخانه نخست با مشکلاتی رو به رو شد، اما اسنادی که در دست داشت به درستی ثابت می‌کرد که پس از فرار آقای کارل به خارجه او مالک قانونی آن دستگاه است.

زندگی در نور مصنوعی و کمبود هوای تازه باز هم بر فطر شکم آقای کارل افزوده است و گونه‌هایش با گذشت سالیان، مدتهاست که آب و رنگ خود را از دست



تنها ملیت آنها را پرسیده‌اند و وقتی فهمیده‌اند که ایرانی هستند به آنان حمله‌ور شده‌اند. بابک اجلالی یکی دیگر از زخمی‌شدگان اما می‌گوید تنها به دلیل دفاع از دوستش که مورد حمله قرار گرفته بوده با شهروندان ترک درگیر شده و بیشتر از طرف نیروهای پلیس مورد ضرب و جرح قرار گرفته است.

آقای اجلالی در عین حال از برخورد خوب پلیس کاپسری بعد از اعلام شکایت او قدردانی میکند اما در عین حال تاکید می‌کند که فضای حاکم بر کاپسری، برای ایرانیان فضای دوستانه‌ای نیست.

تحصن مقابل دفتر کمیساریای پناهندگان روز سه‌شنبه (۲۶ فروردین/۱۵ آوریل) پناهجویان ایرانی که مورد ضرب و شتم واقع شده بودند، برای اعتراض به دفتر کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در آنکارا رفتند. آقای طاهری به دوپچه‌وله گفت که تا بعد از ظهر منتظر بوده‌اند که پاسخی درخور از مسئولان دفتر پناهندگی سازمان ملل دریافت کنند اما چون پاسخی نگرفته‌اند دست به تحصن زده‌اند. خواست‌های تحصن‌کنندگان داشتن اجازه کار، رفع ممنوعیت رفت و آمد به شهرهای دیگر، گرفتن کمک هزینه تا زمان قبولی پناهندگی و نیز تسریع در روند پناهندگی است. شماری از پناهجویان افغان نیز به این تحصن پیوسته‌اند.

کاوه طاهری می‌گوید علاوه بر مشکلات اقامتی و کاری، مردم کاپسری نیز با پناهجویان رفتار مهربانانه‌ای ندارند. او می‌گوید اجازه خانه‌ای که برای شهروندان ترک ماهیانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ لیر ترکیه است، برای پناهجویان بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ لیر تعیین می‌شود. مزد پناهجویان نیز به نسبت کسانی که اجازه کار دارند بسیار پایین‌تر است. برای کاری که مزد روزانه آن ۵۰ تا ۶۰ لیر ترکیه است، یک پناهجو تنها ۲۰ تا ۳۰ لیر دریافت می‌کند و تازه اگر پلیس مطلع شود باید جریمه هم پرداخت کند. پناهجویان کاپسری کارهایی مانند ظرفشویی، گونی‌بافی و سنگبری انجام می‌دهند و گاه مجبورند برای تامین هزینه‌هایشان روزانه بین ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار کنند. به گفته کاوه طاهری زنان پناهجو در محیط‌های کاری اغلب مورد آزار جنسی و درخواست برای رابطه جنسی قرار می‌گیرند.

همه شهروندان ترکیه مثل هم نیستند "سورنا هاشمی" فعال دانشجویی دانشگاه زنجان و یکی از کسانی که ماجرای فساد اخلاقی رئیس این دانشگاه را برملا کرد و به همین دلیل نیز به زندان رفت و از دانشگاه اخراج شد، بیش از دو سال است که در ترکیه به سر می‌برد. او که در حال حاضر در شهر "بنیزی" در جنوب غربی ترکیه اقامت دارد، می‌گوید در این دو سال در شهرهای زیادی ساکن بوده از جمله اسکی‌شهر و کوتاهیه. آقای هاشمی به دوپچه‌وله می‌گوید که در این دو سال نه رفتار ضد ایرانی از مردم ترکیه دیده و نه از پلیس این کشور مشاهده کرده است. وی اما تاکید می‌کند که اوضاع در شهرهای کوچک به خوبی و آرامی شهرهای بزرگ نیست. سورنا هاشمی می‌گوید رفتاری که در این دو سال از پلیس ترکیه دیده به مراتب از رفتار نیروهای انتظامی ایران بهتر بوده است. به گفته این فعال دانشجویی، قوانین پلیس ترکیه در مواردی مثل نزاع‌های گروهی بسیار سختگیرانه است و مقصر چه ترک باشد چه خارجی به شدت مجازات می‌شود.

آقای هاشمی می‌گوید به تازگی دولت ترکیه قانونی را تصویب کرده که بر اساس آن پناهجویان هم بیمه می‌شوند؛ البته بیمه‌ای پایه‌ای و ناکامل اما همین بیمه می‌تواند بسیاری از هزینه‌های آنها را کاهش دهد. به گفته او گرفتن اجازه کار برای پناهجویان هم نه از طریق سازمان ملل بلکه از طریق دولت ترکیه در مواردی استثنایی و با شرایطی سخت امکان‌پذیر است.

## تحصن پناهجویان ایرانی و افغان در آنکارا

و پناهنده در این شهر زندگی می‌کنند که سه هزار نفر از آنان ایرانی هستند. کاپسری شهری مذهبی است و ساکنان آن مسلمان هستند. چند سالی است که این شهر تبدیل به یکی از مراکز زندگی موقت پناهجویان ایرانی شده است. اکثر ایرانیانی که در این شهر بعنوان پناهجو ساکن‌اند، دلایل پناهندگی‌شان یا مربوط به مذهب‌شان بوده مثل بهاییان و نوکیشان مسیحی، و یا همجنس‌گرا هستند. تعداد دیگری نیز دلایل عقیدتی از جمله خداناباور بودن را بعنوان دلیل پناهندگی‌شان ذکر کرده‌اند.

این ترکیب ناهمگون با مسلمانان اکثریت معتقد این شهر، مشکلاتی را برای پناهجویان به وجود آورده است. به گفته کاوه طاهری، یکی از پناهجویان ساکن کاپسری، مدتی است که درگیری میان اهالی این شهر با ایرانیان شدت گرفته است. آخرین مورد خبری بود که بر اساس آن یکشنبه شب (۲۴ فروردین/۱۳ آوریل) چند شهروند کاپسری با دو پناهجوی ایرانی درگیر شده‌اند. این درگیری منجر به نزاعی دسته‌جمعی شده و در اثر آن تعدادی از ایرانیان زخمی شده‌اند.

کاوه طاهری می‌گوید حمله کنندگان

به دنبال درگیری میان چند ایرانی و ترک در شهر کاپسری ترکیه که منجر به زخمی شدن چند نفر از ایرانیان شد، پناهجویان ایرانی برای اعتراض مقابل دفتر پناهندگان سازمان ملل در آنکارا تجمع کردند. پناهجویان مقیم ترکیه با مشکلاتی نظیر نداشتن اجازه کار، نداشتن هیچگونه بیمه و هزینه زندگی و نیز طولانی شدن روند پناهندگی‌شان درگیرند. پناهجویان ساکن کاپسری اما ظاهراً شرایط بدتری دارند. شهر کاپسری با نام قدیم "قیصریه"، با جمعیتی حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی آنکارا واقع شده است. حدود ۵ هزار نفر پناهجو



© Kaveh Taheri

واحدهای تولیدی و خدمات کوچک فاقد ابزار لازم برای ابراز این اعتراض از طریق حرکت های جمعی اند. این تناقض، کارگر مهاجر افغان را در مقایسه با بخش های دیگر طبقه کارگر که در صنایع و کارگاه های تولیدی و خدماتی بزرگتر اشتغال داشته و اغلب غیر افغانی اند، در موفقیت ویژه ای قرار می دهد. از یک سو بخاطر وضعیت مشقت باری که در آن بسر می برد از روحیه اعتراضی شدیدتر و در همین حد آمادگی بیشتر برای پذیرش افکار و ایده های انقلابی برخوردار می باشد، و از سوی دیگر، بدلیل همین مشقات و سرکوب ها و همینطور پراکندگی و اشتغال در واحد های کوچک تر، از اعتماد به نفس و امکانات عینی کمتری برای حرکت برای بهبود شرایط و بدست گیری سرنوشت خود بهره مند می باشد.

این نقاط قوت و ضعف باعث می شوند که در شرایط کنونی، کار تبلیغات انقلابی در میان توده ی کارگران افغان، فراتر از صرفا ارتقاء آگاهی طبقاتی و انقلابی، تا حد ایجاد تنها یک ذهنیت انقلابی و سوسیالیستی ی آماده عمل، برای ابراز وجود در آینده و در شرایط مساعدتر، فراتر نرود. چیزی که در حال حاضر بخوبی و در حد توان در حال انجام است.

نتیجه آنکه هر چند نمی توان در امر گسترش حرکت های جمعی کارگری در میان کارگران افغان، جز در واحدهای نسبتا پر جمعیتی، مثل کوره پزخانه های آجرپزی ی امثال دشت زحمتکشان در کرمان، که در آن ها عمدتا کارگران افغان اشتغال دارند، چندان حساب کرد، ولی قدر مسلم می توان به نقش عمده ای که کارگران افغان، بدلیل همین ذهنیت اعتراضی و انقلابیشان، در جنبش کارگری، در آینده ای که در آن شرایط برای ابراز وجود علنی آنها فراهم خواهد شد، ایفا خواهند کرد، امید بست. سیامک ستوده

[www.siamacsotudeh.com](http://www.siamacsotudeh.com)

### ادامه سرمقاله از صفحه 14

ندارد. بهای معمولی که یک مرد افغان ناچار است برای خرید همسر آینده خود بپردازد کم و بیش در حد 25 ملیون تومان است که واقعا از عهده یک کارگر افغان خارج است.

و آخرین عامل، فشار فرساینده و خردکننده ناسیونالیزم ایرانی بر کرده کارگر افغانی است که نه تنها بخش مهمی از جامعه را با سیاست سرکوب و تبعیض دولتی همراه می سازد، و باین ترتیب دست دولت و سرمایه داران را تا درنوردیدن مرزهای بینهایت سرکوب و اذیت و آزار کارگر افغان باز می گذارد، بلکه بطور مستقیم نیز، شبانه روز، در محله، در راه و بر سر کار، و خلاصه در هر کوی و برزنی، کارگر بی نوا ی افغان را در معرض تیرهای جانکش تنفر و تحقیر خود قرار می دهد.

همین ناسیونالیزم است که همراه با وحشتی که تبلیغات دولتی بر علیه کارگر افغان در دل مردم انداخته است، پدیده ی "گتوهای افغانی" را بوجود آورده است. محله هائی که در آن خانوارهای افغانی که طبق گزارش هائی گاهی رقم آنها به 700 خانوار هم می رسد، از آنجا که کسی حاضر به قبول آنها در همسایگی خود نیست، ناچارند در کنار هم و در محله های ویژه خود زندگی کنند.

اکنون که کم و بیش با شرایط عینی کارگران افغان در ایران آشنا شدیم، لازم است تا به جنبه دیگری از موقعیت این بخش از طبقه کارگر ایران بپردازیم.

### شرایط عینی متضاد

حقیقت اینست که کارگران افغان در ایران در شرایط عینی متضادی به سر می برند: از یکسو شرایط روزمره مشقت بارشان موجد روحیه اعتراضی شدید در بین آنهاست و از سوی دیگر بخاطر پراکندگی در



## خاطرات دوران سپری شده

بیشتر است. حاکم شهر اهل نمین بود و نمینها به پدرم ارادت خاصی داشتند و غالباً وقتی از نمین می آمدند به منزل ما وارد می شدند. وقتی که از زندان مرخص شدم، مادرم مرا فرستاد پیش حکم که برای آزادی برادرهایم اقدام کند. رفتم به دارالحکومه، دیدم که با یک عده از سران عشایر نشسته اند و قمار می کنند. همه آنها مشروب می خوردند مست بودند. حاکم مرا می شناخت. آدم چاقی بود که غالباً سوار بر روی اسب با من سلام و علیک می کرد. مادرم پیغام داده بود که

کرد او را ترور کند. محافظ فدروف که نامش سلیمان از تاتارهای روسیه بود تیر خورد ولی نمرد. آژیر کشیدند و شلوغ شد ولی رحیم توانست فرار کند. نفهمیدند که کار چه کسی بود. کسی را هم زندانی نکردند. به رحیم مشکوک بودند ولی مدرکی نداشتند. گاهی او را برای چند روز زندان میکردند. ولی اساساً به این مسایل زیاد توجه نداشتند. آنها بیشتر با عشایر سروکار داشتند. چون عشایر هم مسلح بودند و هم تعدادشان زیاد بود.

### قفقاز

فکر می کنم که زمان انقلاب 1917 بود که به قفقاز



رفتم. البته در روسیه انقلاب شده بود ولی در قفقاز هنوز خبری نبود. در باکو به مدرسه "اتحاد ایرانیان" رفتم که ایرانی نبود. در آن اوقات از حوادث قفقاز فقط جنگ ترک و ارمنی یادم است. از ایرانی ها هم تعدادی کشته شدند. آذربایجانی ها بیشتر روزیشان از قفقاز می گذشت. چون در ایران کار نبود و بیشتر به آنجا می آمدند. پولی که از آنجا می آوردند در ایران خیلی به دردشان می خورد. گاو و گوسفند می خریدند یا با خود جنس آورده و در ایران می فروختند. حتی در دهات آذربایجان هم سماور بزرگ ورشوایی بود که به احترام مهمان در آن جای درست می کردند.

من در قفقاز فعالیت سیاسی نداشتم. بیشتر مشغول تحصیل بودم. مدرسه "فرقه" دبیرستان بود که به زبان ترکی درس میدادند و زبان روسی هم تدریس می شد. در باکو از ایرانی ها فقط دکتر سلام الله جاوید را می شناختم و غالباً به منزلش میرفتم. او هم درس پزشکی میخواند و هم رابط بین حزب کمونیست ایران و بین الملل سوم بود. پس از شکست انقلاب گیلان برادران آقاویف هم که در آن انقلاب شرکت داشتند و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بودند هم با گروه دیگری از ایرانیها به باکو آمدند. از این ایرانیها احسان الله خان بیشتر معروف بود. ایرانیها وضع خوبی نداشتند. با کسانی که از گیلان برگشته و شکست خورده بودند، در روسیه هم خوب مدارا نمیکردند. برخورد با آنها بستگی به دیپلماسی داشت. اگر روسها میخواستند با ایران قرارداد ببندند و

تمام پسرهایم در حبس هستند. حاکم فراشباشی اش را صدا کرد اتفاقاً او هم نمینی بود و ما را می شناخت. حاکم به فراشباشی گفت: فعلاً برو یکی از این اخوانش را آزاد کن تا برای بعدیش اقدام کنم. آمدیم و فراشباشی گفت: این طور که نمیشود. گفتم چطور نمیشود؟ گفت، این کار خرج و مخارجی دارد. گفتم نه حاکم دستور داده، گفت نه، اینطور نیست. برگشتم پیش حاکم و گفتم آقا این پول می خواهد. فراش را صدا کرد و گفت برو. بعد آمدیم و فراش دوباره گفت حاکم شوخی میکند، باید یک پولی بدهی. دوباره برگشتم پیش حاکم و گفتم که بابا این چه میگوید. او را صدا کرد و یک فحشی داد و بالاخره رفت و یکی از برادرهایم را مرخص کرد. نظمی روبروی خانه ما بود و زندانی ها را خیلی اذیت میکردند. من معمولاً برای زندانی ها، از خانه آش میبردم. به آنها کمک میکردم. حالا چه سیاسی بودند و چه غیر آن. یک زندانی بود به اسم مولازاده، یک روز برایش آش بردم. گفتم از آش بهتر آن است که برای ما یک هیزم کلفت بیاری که زیر زنجیر بگذاریم. بعد هم برایش طناب بردم و فرار کرد، بعدها در کوبا او را دیدم.

مدتی پیش از این حوادث هنگامی که قوای روسیه هنوز در اردبیل بود، رحیم برادرم سعی کرد ژنرال فدوروف فرمانده آنها را ترور کند. محله ای به نام قاجاریه بود که سرپازخانه روسها در آنجا بود. شب رحیم به در منزل او رفت و در زد که تا در را باز

خاطرات یوسف افتخاری (1329 تا 1299) بخش دوم  
بکوشش کاوه بیات و مجید تفرشی  
از تولد تا اسارت

### دوران کودکی در اردبیل

من در اردبیل در سال 1281 ش موقعی به دنیا آمدم که قسمتی از ایران تحت تسلط روسهای تزاری بود و اکنون 88 سال دارم. پدرم را در یک سالگی از دست دادم. ما هفت برادر بودیم و من کوچکترین آنها بودم. برادر بزرگ من عزیز افتخاری بود که او را در موقع سلطنت رضاشاه با یک عده به روسیه تبعید کردند. در روسیه استالین عده ای از ایرانی ها را که کشت، او را هم به زندان تاشکند در اوزبکستان فرستاد و در زندان فوت کرد. عزیز یکی از مؤسسين حزب سوسیالیست در اردبیل بود و ما هم تحت تعلیمات او بودیم. برادران دیگرم عظیم، رحیم، کریم، غفور و عبادالله افتخاری بودند. آنها بیشتر با روسیه رفت و آمد و تجارت داشتند. از این برادرانم به جز عزیز، رحیم هم انقلابی بود که او نیز به روسیه تبعید شده و هفت سال هم در زندانهای سبیری بود که مرخص شد. روسها خواستند که او را در آنجا نگه دارند. گفتند در حق شما اشتباه شده و بی جهت شما را زندانی کردیم. ولی او گفت دیگر اینجا نمیانم و به ایران برگشت. این اوضاع برادرهایم بود. چون در روسیه تجارت داشتند، من هم غالباً آنجا رفت و آمد می کردم. تجارت برادرانم بیشتر در آذربایجان، ترکستان و غیره بود. برای رفت و آمد به روسیه پاسپورت لازم نبود و بدون مشکل از سرحد رد می شدیم. برادرانم معمولاً ظروف آلات، پارچه و لوازم فلزی به ایران وارد می کردند. از ایران هم برنج و این چیزها حمل می کردند.

در اردبیل یک حزب سوسیالیست و یک حزب دموکرات فعالیت داشت. حزب سوسیالیست تقریباً مستقل و مربوط به ایران بود ولی با اجتماعيون - عاميون و قفقاز ارتباط داشت. منتها نه ارتباطی که دستور بگیرند. در آن موقع هنوز دستوری در کار نبود. گاهی عده ای از باکو می آمدند. من یادم هست دو نفر از قفقاز به نامهای اکبر و غفار آمدند. می گفتند می خواهیم میرزا علی اکبر مجتهد را بکشیم. میرزا علی اکبر مجتهدی بود بسیار متنفذ و شجاع. برادر بزرگ من عزیز نگذاشت. گفت ما با تئوری و گفتار می خواهیم کار از پیش ببریم نه با ترور. ارتباطشان با قفقاز به این اندازه بود. با دموکراتها هم مربوط بودند.

در سالهای بعد از جنگ جهانی اول که حاکم اردبیل صارم السلطنه اهل نمین. همه ما برادران را به خاطر فعالیتهای سوسیالیستی گرفتند و در نارین قلمه زندانی کردند. دور قلعه خندق بود و در آن آب می انداختند و رفت و آمد از روی پل می شد. زندان پانزده شانزده متر از سطح زمین پایینتر بود. سلول ما هم در آن ته واقع شده و وحشتناک بود. فضای آن جا نیز مرطوب و تاریک بود. روی هم بیست و یک نفر اینجا زندانی بودند. به پای همه زندانیان زنجیر زده و پای همه را به یک زنجیر بسته بودند. اگر برای رفع حاجت هم می رفتند همه شان باید بلند می شدند و می رفتند. مرا چون سنم کم بود پایبند زده بودند و دستبند زده بودند و آنها خوشحال بودند که به آنها کمک می کردم. وقتی هم که پس از یک هفته مرا مرخص کردند، اوقاتشان تلخ شد که اقلاً این کمک ما بود. بیگناه بودند. دوتا از برادرهای من احساسات انقلابی و تشکیلات و سازمان داشتند. سوسیالیست بودند. اما دوتای دیگر اصلاً در این رشته نبودند. یکی از آنها دائماً در مسجد نماز می خواند و وقتی می پرسیدند چرا در مسجد؟ می گفت ثوابش



شناسی تحصیل می کردند. تحصیلات من تمام شده بود. می خواستم به ایران برگردم ولی بعلمت این مخالفت گفتند که شما نباید ایران بروید چون با رضاخان مخالفید و ما با رضاخان دوست و موافق هستیم؛ شما بروید باکو. باکو رفتن من صحیح نبود. برای این که در باکو ایرانی های زیادی بودند و اگر در آنجا فعالیت می کردیم می بایست از مراجعت به ایران چشم پوشی کنم. ولی علاقه خاصی به ایران داشتم و تمام نیتم آن بود که به آن جا بازگردم و هر کاری که می توانم انجام بدهم در ایران و خودمان انجام بدهیم.

تصمیم گرفتم به ملاقات استالین بروم. در آن زمان هنوز می شد از او وقت ملاقات گرفت. رفتم و اتفاقاً بدون معطلی زیاد وقت داده شد. داخل دفتر کار او شدم. خودم را معرفی کردم و گفت خیلی جوان هستی. واقعاً هم سنم کم بود. این موضوع را که ایرانی هستم و از ایران آمده ام اینجا تحصیل کنم و از مارکس و لنین و غیره اطلاع حاصل بکنم و اگر خوب است به کشور خودم بازگردم و آنها را اجرا کنم به او گفتم. بعد گفتم که حالا به من می گویند تو با رضاخان مخالفی به ایران نرو. اگر دولت شوروی صلاح می داند که من نروم و رفتن من برایش ضرر دارد من نمی روم. ولی جایی را برایم معین کرده اند که بعدها من نتوانم از آن جا به ایران بروم. استالین خودش قفقازی بود و وضع آنجا را می دانست. پرسید کجا را گفته اند؟ گفتم باکو که پر از ایرانی است و اگر به آنجا بروم و همه مرا خواهند شناخت و بعداً نمی توانم به ایران بروم. تبسمی کرد و تلفن را برداشت و به مرکز اتفاق جوانان تلفن کرد که به فلانی هر کجا که در داخل اتحاد جماهیر شوروی می خواهد برود مأموریت بدهید.

در این زمان پروفینترن مرا در اختیار دولت شوروی گذاشته بود، چون تحصیلاتم تمام شده بود یا باید به ایران می آمدم، یا در اختیار پروفینترن باشم و یا در روسیه بمانم. مقامات پروفینترن پرسیدند که کجا می خواهی بروی؟ گفتم تاجیکستان. آنجا دور دست است و از ایرانی ها کسی آنجا نیست. آنها هم موافقت کردند.

### سفر به تاجیکستان

من اول به جمهوری اوزبکستان رفتم. در آن زمان هر جمهوری در جمهوری های دیگر نماینده داشت. در اوزبکستان به ملاقات نماینده تاجیکستان رفتم. نماینده تاجیکستان در سمرقند یک افغانی بود به نام محمد. تازه از راه رسیده بودم و بر حسب معمول روسیه با یک شلوار و پیراهن ساده و گرد و خاکی به دفتر او رفتم. به



یک خانم روس که منشی او بود گفتم که می خواهم با رفیق محمد ملاقات کنم. گفت حالا مشغول است. کار دارد، بنشین و یک کتاب داد به من و گفت بخوان و مشغول شو، خواندم و مشغول شدم. بعد از یک ساعت بعد از ظهر شد و گفت برویم. گفتم کجا؟ گفت کار ما تمام

هم بدم. تو بلدی؟ گفت نه. گفتم حالا انصافاً من بیشتر بلدم یا تو؟ شروع کرد به خندیدن و قضیه دوستانه شد و پذیرفته شدم. بعد از آن که پذیرفته شدم، شروع به درس خواندن کردم و راضی هم بودم. بیشتر تحت تعلیم سندیکاها یعنی پروفینترن قرار داشتم.

در مدرسه "کوتو" بیشتر نظریه های مارکس و انگلس و لنین تدریس می شد و بعد هم مسایل نهضت سندیکایی و انقلاب های جهانی. سازماندهی را عملاً یاد می دادند. در مسکو حدود دو ماه نیز در سال در کارخانه تعمیر واگن های تراموای کار می کردم. در سندیکای خود کارخانه هم فعالیت داشتم و نحوه اداره کردن سندیکاها و این گونه فعالیت ها را یاد گرفتم. حزب کمونیست ایران هم جلساتی داشت. به خاطر دارم که در یکی از این جلسات سلطان زاده برای ما صحبت می کرد. از یکی از اطاق های اطراف، عده



ای چینی بیرون آمدند و چون دیدند که ما جلسه داریم، همگی روی پنجه پا و یواش یواش به راه خود ادامه دادند که صدای پایشان ما را ناراحت نکند. سلطان زاده گفت اینها یواش یواش راه می روند و تند تند انقلاب می کنند! سلطان زاده به روسی سخنرانی میکرد. اگر کسانی بودند که تازه آمده و روسی بلد نبودند نیک بین یا ستارزاده یا دیگران به فارسی ترجمه میکردند. و اگر همه ایرانی بودند به فارسی سخنرانی و گفتگو می شد. سلطان زاده فارسی کم بلد بود، ترکیش بهتر بود.

### کنگره شرق شناسان و مسئله رضاخان

در این میان موضوع رضاخان پیش آمد. احمد شاه در خارج بود و قرار شد که رضاخان تشکیل جمهوری بدهد. روتشتین سفیر شوروی و آخوندزاده که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود و موسوی که با روسیه مربوط بود می گفتند که دیگر رضاخان از خودمان است و حتی گویا به او پیشنهاد کرده بودند که عضو حزب کمونیست بشود و رضاخان گفته بود که حالا زود است. چون ایرانی ها مسلمانند و اگر من این کار را بکنم ممکن است از ما برگردند و شما کار خودتان را بکنید. در این میان در سال 1924 در مسکو کنگره ای مرکب از شرق شناسان اتحاد جماهیر شوروی، بعضی از اعضای برجسته بین الملل سوم و حزب کمونیست شوروی و ایرانی های مختلف از تجار ملی گرفته تا کمونیست ها تشکیل شد. در یک جلسه گفته شد که رضاخان مردی است مترقی و میخواهد ایران را به طرف ترقی سوق بدهد، آزادخواه است و می خواهد رژیم سلطنتی را تبدیل به جمهوری بکند. ما گذاشتیم که او نیز مانند مصطفی کمال تقویت شود. غالباً با این نظر موافق بودند، چون نظر را شوروی ها می دادند. اغلب حضار با این نظریه که نظریه شوروی ها بود موافق بودند، فقط سه نفر مخالفت کردند. یکی لادین برادر نیما یوشیج و دیگر لطیف زاده بود که قبلاً اسمش را بردیم، یکی هم من بودم. ولی هر سه جوان بودیم و من از آنها جوانتر بودم. من محصل کوتو بودم و آن دو در دانشگاه شرق

نزدیک شوند، باشگاه آنها را می بستند، پراکنده شان میکردند و سر و صدایشان را می خواباندند. بعد اگر در قراردادهاشان موفق نمی شدند فوراً باشگاه آنها باز میشد و این صحبتها را شروع میکردند که راه هندوستان از ایران میگذرد و از این حرفها.

خاطرم هست که احسان الله خان پسرش را فرستاده بود مسکو که در دانشگاه "کوتو" که ما بودیم درس بخواند. من هم کوشش کردم که او را قبول کنند. ولی پسر احسان الله خان عقل و شعور درستی نداشت و موفق هم نشد.

### مسکو و دانشگاه "کوتو"

در سال 1923 وارد دانشگاه کوتو در مسکو شدم. جریان ورودم به این دانشگاه به این صورت بود که پس از ورود به مسکو نزد سلطان زاده رفتم. سلطان زاده رییس حزب کمونیست ایران و از دوستان برادرم رحیم بود. از دیدن من خوشحال شد. مثل اینکه با برادرم خیلی صمیمی بود. سلطانزاده مرا به دانشگاه معرفی کرد. علاوه بر هیئت علمی و فرهنگی دانشگاه، یک هیئت هم مافوق بود که ماهیت افراد را تحقیق کند که چه کاره هستند و چرا وارد می شوند. چون خارجیها مبالغه گزافی خرج می کردند که جاسوس بیاندازند و یک مدتی هم موفق شده و کارهایی از طریق چینی ها و هندوچینی ها و دیگر افرادشان که به دانشگاه وارد کرده بودند صورت دادند. بنابراین هیئت مزبور دقت می کرد. مرا پیش شخصی به اسم کیتاکاروفسکی فرستادند که در مورد ایران هم مقالاتی به اسم "ایراندوست" می نوشت و از یهودی های روسیه و رئیس شعبه شرق بین الملل سوم بود. من پیش او رفتم، گفتم فردا بیا از آنجا که بیرون می آمدم دیدم نیک بین در اتاق انتظار نشسته و می خواهد پیش او برود. نیک بین مرا دید و یکه خورد. با اینکه با هم آشنایی چندانی نداشتیم ولی مرا از باکو می شناخت. تصور می کرد که من با آقایی ها که یک وقتی عضو کمیته مرکزی بودند ارتباط دارم و شاید هم از طرف آنها معرفی شده ام. نیک بین با آقایی ها بد بود. گویا در گذشته در کمیته مرکزی حزب کمونیست با هم رقابتی داشتند. آقایی ها سوابقشان از نیک بین بیشتر بود. با حزب کمونیست روسیه هم کار کرده، ولی اینک کنار رفته بودند، در باکو بودند و مشاغل مهمی داشتند. نیک بین برعکس شده. خودش را کنار می کشد و می گوید ما هر کس را نمی توانیم بپذیریم و باید بشناسیم، مایوس شده و بیرون آمدم.

من در مسکو در منزل لطیف زاده زندگی می کردم. لطیف زاده در آن زمان عضو حزب بود و تحصیل هم می کرد. ولی اول به منزل یکی از رفقای برادرم (رحیم) به اسم جهانگیر رفتم که مقیم قفقاز، استاد دانشگاه و آدم دانشمندی بود. جریان را تعریف کردم. گفتم فردا می روم نزد کیتاکاروفسکی و این مسئله را روشن خواهم کرد. فردا پیش کیتاکاروفسکی رفته می گوید: اینها از قدیم با تزار مخالف بودند و جنگیدند و حالا شما با آنها چنین می کنید. بعد به من گفت پیش او برو. رفتم و دیدم خیلی متواضع و خوش برخورد شده است. خلاصه رفتم و امتحان دادم. دو نفر از من امتحان میگرفتند. پیرزنی بود از ترکهای عثمانی و یک نفر دیگر که سئوالات سیاسی می کرد و آن مقداری که معلومات داشتم جواب می دادم. بالاخره دیدم که خیلی سخت گرفته اند. به آن پیرزن که فکر می کنم اسمش حلیمه اوف بود به ترکی گفتم که بابا به اینها حالی کن که این از اردبیل آمده، در اردبیل هم وضع اینطور است، در دانشگاه میرزا علی اکبر مجتهد هم با ما این چیزها را یاد نداده اند. اینها چه می گویند؟ استخوان خرد کرده ایم و آمده ایم اینجا. او این مطلب را به آنها حالی کرد. از من پرسیدند چند زبان بلدی؟ گفتم خیلی. گفتم زبان تاتار بلدم، تو بلدی؟ گفت نه. گفتم این ترکی که دارم صحبت می کنم بلدی؟ گفت نه. گفتم ترکمنی بلدم، ترکی تمام نقاط را یکی یکی شمردم. گفتم فارسی



برای اقامت نداشتیم و پس از مدتی اتاقی به من دادند که در اصل متعلق به لاهوتی بود (لاهوئی در آن زمان مسافرت بود) ایرانی های تاجیکستان اکثرأ میانه خوبی با او نداشتند. لاهوتی آدمی عصبانی بود و وقتی که عصبانی می شد پرت و پلا بسیار می گفت. و



ابوالقاسم لاهوتی

اطرافیانش را می رنجاند. خلاصه در این بین از تاشکند تلگراف می کند که عازم هستم و اتاق مرا خالی کنید. دیدم ایرانی های مخالف او این مسئله را عنوان کرده و میگویند که دیدی حق با ما است و بیخود با او مخالف نیستیم. خلاصه من آن اتاق را خالی کردم و برخوردی پیش نیامد. از جمله کسانی که با او مخالف بودند دو نفر ایرانی به نام دیلمی و مسیح بودند. دیلمی در اداره فرهنگ تاجیکستان کار مهمی داشت. لاهوتی در آن زمان زن نداشت. بعدها یک زن روس گرفت که گویا تحصیل کرده هم بود. تا آن زمان وضع خوبی نداشت ولی بعداً که به تمجید و ستایش از استالین پرداخت کار و بارش خوب شد. می گفتند که زن لاهوتی در ایران جاسوس شوروی ها بوده است.

من با لاهوتی دوست بودم. هر وقت که شعر می گفت اول می آمد منزل و برایم می خواند. می گفتم آقای لاهوتی خودت بخوان، می گفت نه تو بگیر و بخوان. یک ایرانی ترک زبان بود به اسم حسین فارس. زبانش هم می گرفت و درست نمی توانست حرف بزند ولی همیشه اصرار داشت که بدهید من بخوانم. لاهوتی هم که می دید شعرش را خراب می کند می گفت بده خودم بخوانم.

در این میان از تاجیکستان تقاضا کردم که برای ادامه تحصیل در رشته حقوق عازم مسکو شوم و به مسکو رفتم.

آن زمان اوضاع تغییر کرده بود. رضاخان تعداد زیادی از کمونیست ها و عوامل شوروی را در ایران قلع و قمع کرده بود و با شوروی ها هم در افتاده بود. شومیاتسکی که در این سال ها سفیر شوروی در ایران بود اینک ریاست دانشگاه حقوق را برعهده داشت که من قبلاً در آنجا تحصیل می کردم. وقتیکه از دانشگاه حقوق پرونده مرا از دانشگاه کوتو می خواند شومیاتسکی متوجه میشود که وارد مسکو شده ام و گزارش میکند که وی مخالف رضاشاه بوده و تصمیم می گیرند که اجازه بدهند من بیایم. مرا به سندیکای جهانی احضار کرده و گفتند اگر بخواهید می توانید به ایران بروید. من هم مایل بودم که به ایران بازگردم چون خانواده ام در ایران بود. گفتند پاسپورت جعلی برایت درست میکنیم. گفتیم: نمیخواهم، چون همیشه به ایران رفت و آمد داشته ام و هیچوقت پاسپورت نداشته ام. گفتند برای مخارج راهت پول بدهیم. گفتیم نه، پول هم نمیخواهم (چون در تاجیکستان کار کرده بودم و مقداری پول برایم مانده بود) و من خودم میروم. از مسکو به باکو آمدم. لازم بود این پولی که داشتم تبدیل به طلا بکنم که در ایران بتوانم خرج بکنم.

شد. گفتم من با رفیق محمد کار داشتم، چرا نگفتی؟ گفت آخر رفت دیگر. دیدم تحویل نگرفته اند که چه کار داری، چه کار نداری؟ بلند شدم رفتم مهمان خانه. بعد رفتم استحمام کردم، لباسی پوشیدم. فردای آن روز آمدم. آن خانم مرا شناخت. بلند شد و ناز و غمزه ای، گفت: آقا با کی کار داری؟ گفتم با رفیق محمد کار دارم. رفت و پس از مدتی آمد و گفت بفرمایید. گفتم لباس کار خودش را کرد! محمد مزبور می بایست ترتیب مسافرت مرا به تاجیکستان می داد.

شورشی های باسماچی راه را مسدود کرده بودند. آنها فوق العاده وحشی بودند و هر کس را می گرفتند خصیتین او را می بریدند، سیستمشان این بود. محمد مرا معرفی کرد به آرتش مرز که تحت حمایت آنها به تاجیکستان بروم. به مرز رفتم و از آنجا با عده ای از نظامی ها با کامیون به تاجیکستان رفتم. وارد دوشنبه شدم که بعداً اسمش استالین آباد شد. در دوشنبه نه مهمانخانه بود و نه جایی برای اقامت. یک قهوه خانه بود که مسافران در آنجا اقامت می کردند ولی خیلی کثیف بود. از ایرانی های آنجا سراغ مهدی طهماسبی را گرفتم و به منزل او رفتم. اتاقش مرتب بود و پذیرایی کردند. مدتی آنجا بودم.

در این ایام یکی از افسران ارتش ایران به نام لهاک خان در خراسان شورش کرده بود و پس از شکست شورش، او و یارانش به روسیه گریختند. روس ها آنها را به دو قسمت کردند. گروهی را و از جمله خود لهاک خان را به مسکو فرستاده و گروه دیگر را نیز در تاجیکستان جای دادند. در تاجیکستان بودم که محی الدین مرا خواست و گفت برای آنها کار پیدا کن. تصادفاً محتاج کسانی بودیم که حتی دو سه کلاس سواد داشته باشند. آنها را می گذاشتیم که الفبا درس بدهند. تاجیک ها در آن موقع کسی را نداشتند. من آنها را به دو قسمت کردم. با سوادها را که حتی تا شش کلاس سواد داشتند برای تدریس و بی سوادها را نیز که بیشتر کشاورز بودند برای زراعت. خود لهاک خان را بعدها در مسکو دیدم.

روزی به دیدن یکی از اتباع او که در بیمارستان بستری بود رفتم. فوق العاده خوشحال شد، خیال می کرد آنجا هم یکی رئیس می شود و یکی بزرگ است و دیگری کوچک و فکر می کرد ما از بزرگان هستیم و به دیدنش رفته ایم. شروع به درد دل کردن کرد و گفت: آخر این لهاک خان را بگو پدرم "انقلابت" بود مادرم "انقلابت" بود چه چیز ما "انقلابت" بود؟ زندگی ما هم که خوب بود. می گفت: یک من تریاک داشتم گفتند اگر تریاک را بگیرند تیرباران می کنند انداختم توی چاه. اینهمه خسارت دیده ام.

اینها سطح فکرشان خیلی پایین بود. لهاک خان فرمانده شان بوده و فرمانی داده بود. حرب و دستگاهشون هم "پاداشیست" نام داشت. "پاداشیست" یعنی پاداش دادن. افراد زیادی نداشتند. ناراضی بودند و شورش کرده بودند. بعضی از آنها تعریف می کردند که زد و خوردی کردیم و عقب نشینیم. گفتند که شوری ها می پذیرند. آمدم دیدیم قوای ارتش شوروی در دو ردیف صف کشیده است. از مرز گذشتیم. خیلی خوشحال شدیم که اینها آمده اند استقبال ما ولی وقتی آمدم، شوروی ها ما را محاصره کردند و گفتند باید اسلحه را بدهید و ما را خلع کردند و فرستادند به داخل شوروی. افراد لهاک خان شعور سیاسی زیادی نداشتند. حالا شاید که خودش یک فکری داشته است ولی افرادش خیر.

از دیگران کسانی که در تاجیکستان ملاقات کردم ابوالقاسم خان لاهوتی بود. وی در ایران صاحب منصب ژاندارم بود و پس از یک شورش ناموفق به شوروی گریخته بود. شورش لاهوتی به ابتکار خودش بود و بنابر این در روسیه هم زیاد تحویلش نمی گرفتند. موقعی که به تاجیکستان آمدم همانگونه که گفتم محلی

میرمحمود نامی از مجاهدین اردبیل بود که در آنجا تجارت داشت. نزد او رفتم و گفتم می خواهم به ایران بروم. پولی دارم که می خواهم آن را تبدیل کنم. پس از آن که پول را نشانش دادم، رفت و اطرف را کاوش کرد و یک مقدار سکه طلا برای من آورد. اتفاقاً قانونی گذارنده بودند و برای کسانی که خرید طلا و جواهرات می کنند. مجازات های سختی قایل شده بودند. ولی میرمحمود مرا می شناخت. در باکو در مدرسه منزل کرده بودم. چون تابستان بود و مدارس تعطیل بود. یک محصلی هم در آن جا منزل کرده بود. من شب آمدم بخوابم و طلاها را از جیب درآوردم و زیر سرم گذاشتم که گم نشود. صبح هنوز هوا تاریک و روشن بود که دیدم در می زنند و فریاد می کنند باز کنید. باز کنید. در را باز کردم. گفتند شما را گپئو می خواهد. نگو آن محصل شبانه رفته گزارش کرده که این جا یک نفر خوابیده طلا دارد. رفتم و گفتند این را از کجا آورده ای؟ گفتم این را از یک صراف گرفته ام. پرسیدند نام او چیست؟ گفتم: اگر او میدانست که من اسم او را میگویم به من نمیداد. گفتند نه خیر چنین نیست چون به یک نفر انقلابی کمک کرده است میخواهیم در آینده کمکش کنیم. گفتم: او کمک شما را نمیخواهد همین کافی است. مرا یک مقدار ننگه داشتند و سخت گرفتند و بعد که دیدند فایده ای ندارد مرخص کردند. سوار کشتی شدم که به آستارا بروم.

آخوندزاده از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران هم در کشتی بود. به من گفت: آقای مختاری کجا می روی؟ اینها نمی دانستند که به من از طرف سندیکای جهانی مأموریت داده اند. من دیدم پیرمرد و زحمتکش هست نباید پنهان کنم گفتم به ایران می روم. گفت: گپئو می داند؟ گفتم من با گپئو کاری ندارم من از ایران آمده ام و به ایران بر می گردم. گفت نه باید اجازه بگیری. اگر اجازه نگیری من می روم اطلاع می دهم که تو را بگیرند. گفتم بابا بزرگترین سازمان اتحاد جماهیر شوروی اجازه داده اند که بروم، حالا من به گپئو بروم؟ گفت: نه، نمی شود. دیدم اگر برود گزارش کند، مرا می گیرند و به باکو تبعید می کنند و بعد هم محبس و زیرزمینی و اسباب زحمت. بنابر این خودم به باکو برگشتم و اطلاع دادم من می خواهم از سرحد رد بشوم.

...ادامه در شماره بعد

**در صورتی که خوانندگان**

**محترم مایل به دریافت شماره**

**های پیشین روشنگر و یا خرید**

**کتاب های سیامک ستوده باشند،**

**می توانند با نمایندگی نشریه**

**در آمریکا، پویان پویا شماره**

**تلفن ۱۸۳۳-۶۷۳-۴۴۰-۱**

**تماس بگیرند.**



## راست سنتی ایران در مقابل "اصلاحات ارضی"

کازمی" سیاستمدار باسابقه را به معاونت وزارت فرهنگ منصوب کرد، فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد و فعالیت های پیروان "کسروی" را محدود ساخت. دولت مصدق هم چنین قانون انتخاباتی ای را وضع کرد که در آن زنان هم چنان از حق رای محرم بودند و بر حضور علما در شوراهای نظارت بر انتخابات صحنه گذاشته شده بود و پس از برخورد مختصر با فدائیان اسلام بیست و هشت تن از اعضای آن از جمله قائل رزم آرا را آزاد کرد.(2)

با این وجود، پس از سی تیر "مصدق" با مشاهده ضعف شاه دست به تغییرات اجتماعی بنیادینی زد که سبب شد تا حمایت جناح راست سنتی را از دست بدهد. از جمله



این اقدامات می توان به سپردن سکان وزارت کشور و وزارت راه به رهبران غیر مذهبی حزب "ایران" و هم چنین قرار دادن "عبدالعلی لطفی" قاضی ضد روحانی که در بازسازی نظام قضایی یاور رضاشاه بود در مقام وزارت دادگستری خشم محافظه کاران را برانگیخت. دولت مصدق هم چنین وزارت فرهنگ را به دکتر "مهدی آذر" استاد آذربایجانی هوادار حزب توده سپرد. همین اقدامات سبب شد تا قنات آبادی و دیگر رهبران مذهبی جبهه ملی نسبت به آینده اظهار نگرانی کنند.(3)

طرح "ملی کردن" صنایع و خدمات همگانی نیز از جمله اقداماتی بود که بیش از پیش نگرانی جناح راست سنتی که همواره مدافع "مالکیت خصوصی" و کاهش نقش دولت در اقتصاد بود را برانگیخت. در آن زمان، هنگامی که وزیر راه ملی کردن شرکت اتوبوسرانی تهران را پیشنهاد کرد "مکی" هشدار داد که چنین اقدامی زمینه ای فراهم خواهد ساخت تا دولت همه مشاغل کوچک حتی بقالی را در دست گیرد. به نظر او نتیجه چنین روندی گرفتار شدن کشور به سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی بود که دولت همه چیز را در

مهم ارائه کرد یکی برای توزیع زمین های دولتی در بین دهقانان و دیگری برای ایجاد انجمن های ایالتی و عده داده شده در قانون اساسی. رزم آرا برای نزدیک تر شدن به جناح چپ از اعزام نیرو به جنگ کره خودداری کرد، یک قرارداد بازرگانی با شوروی امضا نمود و محدودیت های تحمیل شده بر حزب توده را کاهش داد. این اقدامات نگرانی نمایندگان محافظه کار مجلس شورای ملی را موجب شدند. یکی از نمایندگان هراسان از طرح موضوع "تقسیم ارضی" اظهار داشت که این طرح "نفرت طبقاتی" را علیه یک هزار "خانواده شریف"، خانواده هایی که "نگهدارنده اصلی ایران" و "حافظان شناخته شده اسلام" هستند را برانگیخته است. نماینده دیگری اعتراض کرد که گروهی کوچکی از آشوبگران آموزش دیده در "خارج"، بدگمانی گسترده ای را علیه زمین داران طبقه ای که به گفته او همواره آماده "ایثار منافع خود در راه خیر عمومی" بوده اند را به وجود آورده است. یکی دیگر از نمایندگان هم گفت که بحث در مورد "اصلاحات ارضی" نه تنها به رقابت های طبقاتی دامن می زند بلکه "موضوعات نامربوطی" را مطرح می کند. این نماینده محافظه کار مجلس شورای ملی در ادامه سخنان خود اظهار داشت که پیشنهاد اصلاحات ارضی شاید برای اروپای قرون وسطایی مناسب داشته باشد ولی به هیچ وجه در ایران اسلامی قابل اجرا نیست چون ایران برخلاف اروپا هرگز شاهد فنودالیسم نبوده است، دهقانان به صورت افراد آزاد سهیم در روند تولید باقی مانده اند و زمین داران ایران هم به مثابه شهروندانی "مسئول" و "صلح جو" عمل می کنند و با دهقانان خود مانند "فرزندان" رفتار می نمایند بنابراین از دید این نماینده طیف راست سیاسی وقت ایران روابط ارباب و رعیتی در ایران بر پایه "محبت" و "احترام" بوده است. او در این مورد افزوده است "آنهايي که امروز فریاد اصلاحات ارضی سر داده اند فردا برای برپایی دیکتاتوری پرولتاریا طرح خواهند ریخت. از بین بردن هر نوع قانون به ویژه تقدس و حرمت مالکیت خصوصی، کل قانون اساسی ما را به مخاطره خواهند افکند. شمنان و دوستان ما می دانند که در ایران ارباب و رعیت رفتار خوبی با هم داشتند. اکثریت عمده زمین داران به اسلام احترام گذارده و حداقل ممکن را برای خود نگهداشته و بخش زیادی از محصول را به روستائیان خود داده اند. ریشه نارضایتی کنونی نه نظام مالکیت ارضی بلکه به مالیات بر درآمدهای سنیگینی مربوط می شود که حکومت مرکزی وضع می کند. اگر دولت تصمیم جدی به تعدیل تنش های طبقاتی گرفته است باید مالیات ها را کاهش و بودجه کشاورزی را افزایش دهد." (1)

مخالفت راست سنتی ایران با تغییر و تحولات ارضی در ایران به دولت رزم آرا محدود نماند و دامنه آن به دولت دکتر مصدق نیز کشیده شد. دولت مصدق تا سی تیر 1331، برای خشنود ساختن نیروهای سنتی امتیازاتی را به جناح راست داد از جمله آن که "باقر

نوژن  
اعتضادالسلطنه \*

تاریخ انتشار 26  
بهمن 1392



اصلاحات ارضی  
گامی بود برای  
گذار جامعه ایران  
از نظام ارباب -  
رعیتی و فنودالیته

به نظام سرمایه داری وابسته. با این حال این طرح همواره با مخالفت شدید جناح راست سنتی ایران مواجه بوده است. این مخالفت چه پیش و چه پس از انقلاب جریان داشته و عمدتاً از سوی زمین داران سنتی و علما بوده است.

به جز معدودی از علما از جمله آیت الله طالقانی که معتقد بودند سوسیالیسم و مذهب با هم سازگارند و خداوند جهان را برای بشریت و آفریده و به هیچ روی نمی خواهد که انسان را به طبقات استثمار کننده و استثمار شونده تقسیم کند و این موضوع را در اثر خود "اسلام و مالکیت" آورده بود، اکثریت علما به عنوان بخشی از جناح راست سنتی را تشکیل می دهند در طول تاریخ با اجرای اصلاحات ارضی و تقسیم عادلانه تر زمین مخالفت ورزیده اند.

پیشینه طرح اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی برای نخستین بار و در جریان انقلاب مشروطه مطرح شد. تقسیم ارضی یکی از برنامه های حزب "دموکرات عامیون" بود و اعضای مجلس دوم که طرفدار اصلاحات بودند آن را مطرح کردند. در آن زمان اما جناح دموکرات در مجلس حزب اقلیت محسوب می شد از این رو امکان تحقق ایده های آن حزب برای اصلاحات محدود بود. پس از آن نیز به دلیل اشغال آذربایجان توسط نیروهای روس و تعطیلی مجلس، دموکرات ها بیش تر به موضوع "ملی" لزوم خارج کردن بیگانگان از کشور توجه کردند و طرح "اصلاحات ارضی" از دستور کار خارج شد. پس از این دوره و روی کار آمدن رضا شاه نیز توجه عمده به صنعت معطوف شد و کشاورزی در حاشیه قرار گرفت.

هراس راست سنتی از طرح موضوع "اصلاحات ارضی"

هراس جدی محافظه کاران و به طور کلی راست سنتی ایران از طرح ایده "تقسیم ارضی" (که پیش زمینه و آغاز راه طرح اصلاحات ارضی بود) در دوره پهلوی دوم و از زمان نخست وزیری "رزم آرا" آغاز شد. رزم آرا در دهه 30 خورشیدی افزایش مالیات ثروتمندان را پیشنهاد کرد و کمیته ویژه ای را برای بررسی فساد در رده های بالا تشکیل داد. او هم چنین دو لایحه اصلاحی



به مجلس ارائه کند. ارسنجانی معتقد بود که زمین کشاورزی حق زارعی است که در آن می‌کارد و اعلام کرد که سزاوار است حکومت از همه مالکان غایب سلب مالکیت کرده و زمین‌های شان را به زارعی بدهد که در آن کشت می‌کنند.

شاه نیز برای مشروعیت بخشیدن به رژیم خود درصدد اصلاحات درآمد. از سال 1333 از مالکان بزرگ خواست تا زمین‌های خود را میان زارعان تقسیم کنند و از اقدام خود در سال 1330 که فرمان فروش دو هزار روستایش به دهقانان را صادر کرد پیروی کنند. در نهایت در تاریخ 16 اردیبهشت سال 1340 پس از نخست‌وزیری دکتر امینی، برنامه اصلاحات ارضی به طور جدی در دستور کار قرار گرفت. سرعت عمل دولت در اجرای برنامه مخالفان چپ‌گرای حکومت را گیج کرده بود. قانون اصلاحات ارضی در 19 دی ماه سال 1341 به تصویب رسید. طبق این قانون هر فردی تنها می‌توانست مالک یک روستا باشد.

در سال 1341 خورشیدی حکومت محمدرضا شاه پهلوی به منظور انجام اصلاحات ارضی دست به اجرای برنامه‌ای زد که هدف از آن را رسیدن به نتایج "اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قابل توجه برای روستائیان" ذکر کرده بود. تقسیم ارضی در مراحل جداگانه و در طول ده سال صورت گرفت. در پی اجرای این برنامه نظام کشاورزی ایران که مشخصه اصلی آن وجود مناسبات فئودالی میان مالکان غیابی و زارعان سهم‌بر بود را تغییر داد و تقریباً نیمی از خانواده‌های روستایی را مالک دست‌کم یک قطعه زمین کوچک زراعی ساخت.

با این حال، اولویت دهی به صنعت و رسیدگی به امور شهرها از دهه 50 خورشیدی به این سو، نه تنها سبب نیمه‌کاره ماندن اصلاحات ارضی شد بلکه باعث شد تا خیل جمعیت روستائینان برای یافتن فرصت‌های شغلی بهتر به شهرها مهاجرت کنند. حکومت پهلوی که قصد داشت با اجرای اصلاحات ارضی پایگاه اجتماعی تازه‌ای در میان روستائیان کسب کند به دلیل اجرای

نادرست این برنامه در نهایت و در زمان وقوع انقلاب با روستائینانی مواجه بود که مایوس از بهبود وضعیت زندگی‌شان در مقابل دربار و نظام سلطنتی قرار گرفته بودند.

با این وجود نواقص موجود در مسیر اصلاحات ارضی تنها یکی از عوامل ناکام ماندن این برنامه بوده است. روی دیگر سکه مخالفت‌هایی بود که از سوی



اختیار دارد و شهروندان چیزی از خود ندارند. هنگامی که وزیر اقتصاد می‌کوشید تا از طریق رایزنی با اتحادیه‌های نانواپیه‌های جدید قیمت نان را پایین آورد، اصناف بازار به تشویق آیت‌الله کاشانی به مخالفت برخاستند و مدعی شدند که دولت حق ندارد در بازار آزاد دخالت کند. هنگامی که وزیر پست و تلگراف پیشنهاد کرد که شرکت تلفن ملی شود "کاشانی" از سهامداران درخواست کرد تا اعتراض کنند و "حائری زاده" نیز اظهار داشت که اسلام از مالکیت خصوصی حمایت و سلب مالکیت را منع کرده است. مخالفت آیت‌الله کاشانی و جناح راست سنتی با دولت مصدق به اعتراض آنان به بی‌توجهی دولت به مالکیت خصوصی محدود نماند بلکه وقتی مشاوران "مصدق" با این استدلال که در قانون اساسی همه شهروندان برابرند ادعای حق رای به زنان را پیشنهاد کردند، علما با حمایت طلاب و بزرگان اصناف اعتراض کردند و اظهار داشتند که در شرع اسلام حق رای مختص به مردان است. آیت‌الله کاشانی نیز تأکید کرد که دولت باید از دادن حق رای به زنان جلوگیری کند چرا که آنان باید در خانه بمانند و به وظیفه‌های خودشان یعنی "پرورش فرزند" بپردازند.<sup>(4)</sup>

ارسنجانی و نخستین گام برای اجرای "اصلاحات ارضی"

طرح موضوع لزوم اجرای اصلاحات ارضی تا دوره پایانی حکومت رضا شاه مسکوت ماند تا آن که "حسین ارسنجانی" در دهه 20 و 30 خورشیدی این موضوع را بار دیگر در محافل عمومی مطرح کرد. ارسنجانی طراح اصلی قانون اصلاحات ارضی سال 1341 بود. او توجه به اصلاحات ارضی را برای تحول جامعه ایران امری ضروری می‌دانست. ارسنجانی نفرتی صادقانه از نظام فئودالی داشت و معتقد بود که برای پایان بخشیدن به فقر و استثمار طبقه زارع اصلاح نظام مالکیت زمین ضروری است. او این نظرات را در رشته مقالاتی در نشریه "داریا" در سال‌های 31-1323 به طور منظم منتشر کرده بود. ارسنجانی برای اجرای طرح‌هایش برنامه‌ای عملی داشت. برای مثال، در مقاله‌ای در دی ماه سال 1331 از شاه خواست تا با تقسیم املاک شخصی خود میان دهقانان در این مورد پیش قدم شود. در پی آن حکومت می‌توانست به تبعیت و داشتن مالکان عمده لایحه اصلاحات ارضی را

جناح راست سنتی ایران متکشل از خرده مالکان، علمای صاحب زمین و دارای نفوذ و بازاریان با تقسیم ارضی به نفع دهقانان انجام شده بود. این مخالفت‌های که به دلیل تضاد منافع طبقاتی جناح راست سنتی با منافع دهقانان و کشاورزان روستایی صورت می‌گرفت در دوره پس از انقلاب نیز ادامه یافت و مانع از اجرای کامل طرح اصلاحات ارضی شد. البته این قانون شامل حال خرده مالکان نمی‌شد و از بزرگ مالکانی که وسعت املاک شان بیش از حد مجاز بود خواسته می‌شد که مازاد املاک خود را به دولت بفروشند. پس از خرید زمین دولت بلافاصله آن را به قیمت خریداری شده به علاوه حداکثر 10 درصد اضافه بها بابت هزینه اداری به زارعان می‌فروخت. با این حال، پس از گذشت مدتی روش ضربتی مدنظر "ارسنجانی" شاه را مضطرب کرد و همین موضوع سبب شد تا او ناچار به استعفا شود. پس از زمان استعفای ارسنجانی به این سو سرعت روند اصلاحات ارضی کاهش یافت. از سویی رژیم از این موضوع بیمناک بود که تندروی بیش از حد واکنش شدید زمین‌داران و علما را برانگیزد و از سوی دیگر توجه بیش از اندازه به صنعت در برنامه‌های پنج‌ساله سبب شد تا کشاورزی در اولویت‌های بعدی قرار گیرد و به تبع آن موضوع اصلاحات ارضی به حاشیه رانده شد.

اصلاحات ارضی پس از انقلاب؛ راست سنتی در برابر چپ اسلامی

پس از انقلاب، طبقه زمین‌دار سنتی با حمایت گروهی از



علمای محافظه‌کار به سرعت به روستاها بازگشتند و زمین‌هایی که پیش از اجرای طرح اصلاحات ارضی دوره شاه مالک آن بودند را بار دیگر تصاحب کردند. آنان به استناد به اصل اسلامی تقدس مالکیت خصوصی خواستار احترام به مالکیت خصوصی در انقلاب اسلامی شدند. علمای طراز اول محافظه‌کار نیز در حمایت از مالکیت خصوصی زمین و در پاسخ به استفتای افرادی از طبقه زمین‌دار راجع به مسئله زمین‌داری فتوا دادند که



## بقیه داستان بشر دوست از صفحه 18

داده‌اند، اما خوش‌بینی‌اش و اعتمادش به بشریت سالم مانده‌اند. در کنج زیرزمینش محکم نشسته و منتظر است تا جوانمردی و عدالت در زمین برقرار شود و گرچه خبرهایی که رفیق شوتز از عالم خارج برای او می‌آورد بسیار بد است لیکن او زیر بار نومی‌د.

\*\*\*

چند سالی پس از سقوط حکومت هیتلری، دوستی از دوستان آقای کارل که از مهاجرت بازگشته بود به در خانه شخصی او در خیابان شیلر آمد.

مردی بلند بالا با موهایی جو گندمی و پشتی اندک خمیده و فیافه‌ای جدی و ساعی در را گشود. هنوز کتابی از آثار گوته در دست داشت. نخیر، آقای کارل لوی دیگر ساکن این خانه نیستند. نخیر، معلوم نیست کجا رفته‌اند و چه شده‌اند. نخیر، هیچ اثری از خود نگذاشته‌اند و کلیه تحقیقاتی که بعد از جنگ به عمل آمده بی نتیجه مانده است. خدا حافظ! در خانه بسته شد. آقای شوتز به اندرون برگشت و به کتابخانه رفت. زنش سینی را آماده کرده بود. اکنون که آلمان دوباره به وفور نعمت دست می‌یافت او هم آقای کارل را به ناز می‌پرورید و لذیذترین غذاها را برای او می‌پخت. قالی پس رفت و آجر از کف اطاق برداشته شد. آقای شوتز دیوان گوته را روی میز گذاشت و با سینی پایین رفت.

آقای کارل حالا دیگر خیلی ضعیف شده است و به بیماری ورم ورید مبتلاست. قلبش هم درست کار نمی‌کند. به پزشک احتیاج دارد، اما نمی‌توان زندگی خانواده شوتز را به چنین خطری بیفکند: اگر دانسته شود که این‌ها یک یهودی بشر دوست را از سال‌ها پیش در زیر زمینشان مخفی کرده‌اند نابود خواهند شد. باید صبر و حوصله کرد و شک را به خود راه نداد. انصاف و عقل و جوانمردی طبیعی به زودی پیروز خواهند شد. به خصوص نباید نومید شد.

آقای کارل گرچه خیلی تحلیل رفته است در عوض خوش بینی خود را حفظ کرده است و ایمانش به انسانیت کامل و شامل است. هر روز هنگامی که آقای شوتز به زیر زمین فرود می‌آید و خبرهای بد را می‌آورد. به خصوص خیر تصرف انگلستان به دست هیتلر ضربه سختی به او وارد آورد. آقای کارل است که به او دلداری می‌دهد و با گفتن لطیفه‌ای اخم‌های او را باز کند. کتاب‌ها را روی دیوارها به او نشان می‌دهد و یادآور می‌شود که انسانیت عاقبت غلبه خواهد کرد و چنین است که بزرگترین شاهکارها، در این اعتماد و این ایمان، به وجود آمده‌اند. آقای شوتز همیشه با قوت قلب و آرامش خیال از زیر زمین بیرون می‌آید.

کارخانه به نحو احسن کار می‌کند و اسباب بازی می‌سازد. در سال 1950، آقای شوتز توانست آن را توسعه دهد و رقم فروش را به دو برابر برساند. او با صلاحیت کامل از عهده اداره امور بر می‌آید. هر صبح، بانو شوتز یک دسته گل تازه به زیر زمین می‌برد و در بالین آقای کارل می‌گذارد، بالش‌ها را مرتب می‌کند و او را از این دنده به آن دنده می‌غلطاند و با قاشق به او غذا می‌دهد، زیرا آقای کارل دیگر یارای آن ندارد که خودش غذا بخورد. حالا با زحمت می‌تواند حرف بزند، اما گاهی چشم‌هایش از اشک پر می‌شود و با نگاهی پر از حق شناسی به چهره این زوج نازنین که نیروی اعتماد او را بر آن‌ها و بر کل بشریت پا بر جا داشته‌اند می‌نگرد. معلوم است که خوشبخت خواهد مرد، در حالی که دست هر کدام از این دوستان وفادار را در یک دست خواهد گرفت و از این‌که در اعتقاد خود به خطا نرفته است احساس رضایت خواهد کرد.

اسلامی" همدستان بود. اعمال تفکری خاص بر عرصه اجتماعی به خصوص در مورد حوزه زنان و فعالیت های آنان از جمله مواردی بودند که سبب شدند تا اختلاف دو جریان و راست و چپ جمهوری اسلامی بر سر رویکرد اقتصادی به حاشیه رانده شود و توجه تمامی جناح‌ها به تحمیل ارزش‌های فرهنگی گفتمان غالب معطوف شود، ارزش‌های که دائماً از سوی طبقه حاکم مورد تأکید قرار می‌گرفت و ریشه اصلی انقلاب به آن و "فرهنگی" بودن ماهیتش نسبت داده می‌شد.

## نتیجه‌گیری

اصلاحات ارضی شاه با هدف تضعیف قدرت سیاسی و اقتصادی زمین‌داران در نظام رو به رشد سرمایه‌داری وابسته انجام شد. گرچه این اصلاحات به بعضی از اهداف خود از جمله دگرگونی نظام اجتماعی ایران دست یافت اما با پرداختن ضعیف به بخش کشاورزی، برنامه اصلاحات ارضی باعث رکود بخش کشاورزی شد. این ناکامی در بروز نارضایتی سیاسی و پس از آن پیروزی انقلاب موثر بود. یکی از عوامل مهم در عدم موفقیت طرح اصلاحات ارضی مقاومت جناح راست سنتی متکثشل از زمین‌داران سنتی و علمای حامی آنان بود.

اصلاحات ارضی پس از انقلاب نیز شکست خورد و یک مانع عمده بر سر راه آن استفاده جناح راست سنتی از این موضوع بود که فقه اسلامی از حرمت مالکیت خصوصی سخن گفته است و طبق آن در جامعه سیاسی تحت مدیریت علما بعنوان حافظان فقه اسلامی قواعد دینی بایستی بدون تردید محترم شمرده شوند. بخش دیگری نیز مربوط به مقاومت کشاورزان تجاری، بازاری‌های محافظه‌کار و بخشی از عناصر خرده بورژوازی بود که جلوی اجرای برنامه اصلاحات ارضی را گرفتند چرا که در تضاد با منافع آنان بود. عدم تصویب لایحه اصلاحات ارضی و تحت فشار گذاشتن شوراهای کارگری همگی نشان دادند که گرایش غالب در نظام تازه تاسیس ایران به نفع خرده بورژوازی بوده است. برگرفته از سایت <http://www.kherad.info>

تاریخ انتشار 26 بهمن 1392

پی نوشت‌ها:

1- مذاکرات مجلس شانزدهم، 15 اسفند 1328.

2- آبراهامیان، پروانه، "ایران بین دو انقلاب"، مترجمان احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاهاردهم، 1387، ص 339.

3- قنات آبادی، مذاکرات مجلس هفدهم، 9 مرداد 1331.

4- کاشانی، یک پیام، "تهران مصور"، 15 فروردین 1332.

5- کیهان، 6 آبان 1358.

لازم به یادآوری است که اصلاحات ارضی در زمان محمد رضا شاه نه به ابتکار وی، بلکه علیرغم میل وی، و زیر فشار آمریکا و عوامل شناخته شده ی وی مانند دکتر امینی انجام گرفت که شاه نیز سرانجام ناچار به موافقت با آن و گرفتن ابتکار عمل بدست خودش شد. [روشنگر]

از جمله آن‌ها می‌توان به سید کاظم شریعتمداری، سید محمدرضا گلپایگانی، و شهاب‌الدین مرعشی نجفی اشاره کرد که در سال‌های نخست انقلاب اطاعت از آنان بر پیروان شان فرض شده بود.

با این وجود جناح "چپ اسلامی" که از نوعی "سوسیالیسم اسلامی" طرفداری می‌کرد معتقد بود که دولت بایستی اقتصاد را تحت کنترل داشته باشد با این حال در قوانین اسلامی، نالکیت خصوصی محترم شمرده شده بود و بسیاری از روحانیون صاحب زمین با استناد به همین اصل با تجار بازار متحد شده بودند و طرفدار اقتصاد عمدتاً خصوصی بودند و از سیاست‌های کنترلی دولت در جهت کمک به تهیدستان رضایت نداشتند. چپ اسلامی در آن زمان اکثریت کرسی‌های مجلس را در دست داشت و از حمایت "میرحسین موسوی" نخست وزیر وقت در دهه 60 خورشیدی برخوردار بود اما محافظه‌کاران در شورای نگهبان غالباً مصوبات آن را و تو می‌کردند. مجلس در سال 1360 یک رشته قوانین مربوط به اصلاحات ارضی را تصویب کرد که نخست و تو شد، سپس برای تصویب جرح و تعدیل شد و در نهایت به دلیل مخالفت شورای نگهبان تلاش مجلس نه تنها در مورد موضوع اصلاحات ارضی که در مواردی چون ملی کردن تجارت خارجی نیز با ناکامی رو به رو شد. هم چنین نامه سرگشاده علمای قم به مجلس شورای اسلامی در مخالفت با مطرح شدن موضوع اصلاحات ارضی نیز از جمله عوامل موثر در از دستور کار خارج شدن این طرح بود. علمای قم در این نامه استدلال کرده بودند که لایحه اصلاحات ارضی در تناقض با قواعد اسلامی راجع به مالکیت و فتوای مراجع مذهبی برجسته در این باره است.

قانون اصلاحات ارضی پس از انقلاب به چهار بند تقسیم شده بود. بند "الف" خواستار تقسیم اراضی موات و مراتع است. بند "ب" به موضوع تقسیم اراضی احیا شده ای که توسط دادگاه‌های انقلاب مصادره شده اند می‌پردازد. بند "ج" خواستار تقسیم املاک بزرگ و بهره برداری نشده است و بالاخره بند "د" از زمین‌داران بزرگ و متوسط می‌خواهد که زمین‌های احیا شده خود را در میان کشاورزانی که دادگاه‌های محلی تعیین می‌کنند تقسیم و توزیع کنند. با این وجود، از میان بندهای مذکور دو بند اخیر تاکنون اجرا نشده‌اند. البته تحولات پس از طرح قانون اصلاحات ارضی نیز در به تعلیق درآوردن اجرای قانون موثر بودند. برای مثال، ترکمن‌های ساکن ترکمن صحرا در سال 1358 برای کسب زمین شوراهای روستایی تشکیل دادند و قرار بود این شورا زمین‌های به جا مانده از زمین‌داران بزرگی که از کشور فرار کرده بودند را بین روستائیان تقسیم و توزیع کنند. در مقابل، دولت واکنش شدیدی از خود نشان داد. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نیز در تلویزیون اعلام کردند "ما نماینده یک دولت مارکسیستی نیستیم و با هرگونه تقسیم غیر اسلامی اراضی مخالفیم. از مجلس می‌خواهیم که تصویب بند "ج" و "د" را متوقف کرده و به زمان دیگری واگذارد."

(در آن برهه تاریخی، چپ اسلامی نیز تلاش عمده ای را برای اجرای اصلاحات ارضی از خود نشان نداد چرا که با محافظه‌کاران بر سر اعمال "ارزش‌های



# تاریخ اسلام



## تاریخ گفته نشده اسلام

### تاریخ اسلام

نفوذ محمد در عربستان شرقی و مرکزی

سیامک ستوده

همانطور که گفتیم فتح مکه نقطه عطفی بود که با تغییر تعادل قوا به نفع محمد، منجر به روی آوردن قبایل عرب به سوی او میشود. تسلیم هوازن و بنی ثقیف نیز که رقیب مکه و چیزی در حد خود آن بودند این روند را تقویت می کند.

در سوره الفتح، محمد خود نیز به این مسئله اشاره نموده و خویشانش را ملزم به شکر خدا به خاطر این روی آوردن اعراب به سوی خود میکند. در حالیکه خود وی به خوبی میدانند که این شمشیر خون آلود و سرکوب کننده وی بوده است و نه خدا، که منجر به فتح مکه و روی آوردن قبایل عرب به سوی او می شود. چنانکه دیدیم خود این هشام نیز با اعتراف به اینکه "اگر نروند که مسلمان شوند به اضطرار ایشان [را] ببااید آمدن" بر این مسئله مهر تاکید میزند.

"ای محمد، چون نصرت حق تعالی به تو رسید و فتح مکه تو را حاصل شد و قریش مسخر و منقاد تو شدند و اهل حجاز به جملگی در طاعت تو آمدند و اصناف عرب که در اطراف بلاد بودند روی به خدمت تو نهادند و گروه به گروه به دین تو در آمدند و احکام شرع تو را ملتزم شدند؛ پس شکر نعمتی چنین خداوند خود را می کن..."

هرچند فتح مکه نقش تعیین کننده ای در تبدیل محمد به قدرت درجه اولی در شبه جزیره عربی دارد و به همین دلیل تقریباً کلیه قبایل باقی مانده در بخش غربی عربستان را به اطاعت از او می کشاند، با این حال همان طور که نشان دادیم در سایر نقاط عربستان، تا زمانی که قدرت های روم و ایران حضور داشتند، گسترش قدرت و سلطه محمد بر آنها امکان نداشت. چرا که قدرت محمد هنوز در حدی نبود که بتواند با این قدرت ها رو در رو شود.

ما این را در جنگ مؤته و لشکر کشی تبوک در مورد رومیان دیدیم و در مورد ایرانیان نیز چیزی جز این نبود. به این معنا که در مورد ایرانیان نیز، محمد در آن مرحله از قدرت نبود که بتواند برای کنترل بر قبایل تحت کنترل یا متحد ایرانیان با آنها درگیر شود.

به جز قبایل یمنی که قبل از شکست ایران از روم مستقیماً در قلمرو آنان قرار داشتند، قبایل دیگر، یکی بنی حنیفه بود که بر مناطق وسیعی از عربستان مرکزی که به پامه شهرت داشت تسلط داشت. این قبیله که اکثر افراد آن مسیحی بودند، متحد ایرانیان بودند و اعضای آن عمدتاً از طریق تجارت میان ایران و عربستان جنوبی، گذران می کردند.

قبایل دیگر، بنی بکر (بکر بن ویل) و تغلب بودند که اغلب اعضای آن دو نیز مسیحی بودند و در شمال شرقی شبه جزیره عربستان در مرزهای امپراطوری ایران قرار داشتند. آن ها نیز با امپراطوری ساسانی، با توجه به قدرت و ضعف آن، روابط دوستانه و گاهی دشمنانه داشتند. چنان که بعداً یکی از آنها- بنی بکر- حتی یک بار با نیروهای ایرانی درگیر شده آنها را در جنگ "ذوقر" شکست میدهد.

پس از مرگ محمد و هنگامیکه امپراطوری ایران به دنبال شکست از روم و اختلافات داخلی به ضعف گرائیده ستاره اقبالش رو به افول میروید، این دو قبیله با مسلمانان که رو به صعود بوده اند متحد میشوند و بی آنکه بسیاری از اعضای آن مسلمان شده باشند، جزء اولین نیروهایی قرار می گیرند که به نام اسلام به ایران حمله می کنند.

پادشاهی لخم در حیره (در شمال شرقی) نیز تا سال 602

که منقرض میشود از جمله قبایل عربی بود که برای دوره ای متحد و وابسته به ایران بوده است. قدرت های بزرگ و منجمله ایران با پرداخت پول و آموزش ها و تجهیزات نظامی این قبایل را هم برای حفظ مرزهای خود در برابر اعراب بدوی مهاجم، و هم برای اعمال نفوذ در منطقه به کار می بردند.

با شکست ایران و خارج شدن آن از صحنه عربستان، امپراطوری روم، عملاً تنها در شمال، در سوریه، فلسطین، و مصر بود که جایگزین آن شده بود و بقیه مناطق عربستان در برابر تعرض محمد که با فتح مکه و تسلط بر هوازن و بنی ثقیف به قدرتمندترین نیروی عربستان تبدیل شده بود، بی دفاع مانده بودند.

این واقعه در 627 میلادی اتفاق افتاده بود و تا 630 یعنی 3 سال بعد که محمد مکه را فتح کرده، اساساً در عربستان هیچ قدرتی برای پر کردن خلاء قدرت مزبور پدیدار نشده بود.

با فتح مکه و به خصوص پس از چیرگی بر بنی ثقیف این قدرت به وجود می آید و سنه تسع یا سنه الوفود یعنی دوره ای که "گروه های عرب بسیار در می آمدند و مسلمان می شدند" آغاز میشود. ولی اگر فتح مکه منجر به ظهور قدرتی برای جلب قبایل دیگر به زیرسلطه خود میشود، شکست ایران نیز منجر به رها شدن قبایل تحت کنترل آن برای پیوستن به این قدرت جدید می گردد. بنابراین، سنه وفود در مقیاس وسیع تنها نتیجه فتح مکه نبود، بلکه شکست ایران نیز علت دیگر آن بود.

اولین گروه از قبایلی که رو به سوی محمد می آورند نمایندگان بخشی از اعضا و طوایف قبیله بنی تمیم بودند که به همراه تنی چند از روسا و بزرگان خود به نزد محمد به مدینه می آیند. قبیله بنی تمیم که در ساحل شرقی شبه جزیره عربستان سکونت داشت، قبیله بزرگی بود که به قول ابن هشام "به احتشام و مال از دیگر عرب زیادت بودند". این قبیله شامل طوایف و قوم های پاکان و مسیحی بود. در ضمن در میان این قبیله یک عده مخالفین محمد نیز بودند؛ منجمله زنی که با ادعای پیغمبری بر علیه وی قیام می کند.

باید توجه داشت که این نیز بخشی از سنت آزادی عقیده و عمل در درون قبیله و نظام بدوی و ماقبل تاریخ بود که افراد مجبور به تبعیت از رای اکثریت نبودند و مثلاً در مورد جنگ و دوستی و دشمنی با قبیله یا قبایل دیگر- و در اینجا محمد- هر گونه که مایل بودند عمل میکردند. این آزادی و انعطاف عملی باعث میشد که افراد در عین حفظ همبستگی قبیله ای از آزادی عمل و عقیده نیز برخوردار باشند. به همین

طریق نیز اقوام کافر یا پاکان با اقوام مسیحی و یهودی و اصولاً پیروان مذاهب دیگر در درون قبیله روابط دوستانه ای داشتند و در کنار به راحتی هم زندگی می کردند. تحت چنین شرایطی بود که حتی متحدین اولیه محمد گاهی تمامی یک قبیله و گاهی بخشی از یک قبیله را تشکیل می دادند.

راویان مسلمان اکثراً برای بزرگ جلوه دادن نفوذ و قدرت محمد، به تحریف حقایق پرداخته، گاهی وقتی که نمایندگان بخشی از یک قبیله برای پیوستن به محمد به نزد او می آمده اند از آنها به عنوان نمایندگان کل قبیله یاد می کرده اند. در مورد قبایل بنی تمیم و بنی حنیفه نیز همین طور بوده است. به این معنا که هرچند آنان از آمدن نمایندگان کل این قبایل به نزد محمد سخن می گویند، ولی در واقع، به دنبال شکست ایرانیان و فتح مکه، تنها بخش هایی از قبایل مزبور نماینده به مدینه می فرستند، بطوریکه بخش های دیگر آن از در خصومت با محمد در می آیند.

به هر حال هنگامی که نمایندگان بنی تمیم به مسجد مدینه که خانه محمد نیز بخشی از آن بود می رسند، بی آنکه صبر نموده منتظر بیرون آمدن وی شوند، با صدای بلند او را صدا زده فریاد می زنند:

"ایا محمد، بیرون آی به بر ما، و سید علیه السلام در اندرون حجره آواز ایشان بشنید و از آن بی ادبی ایشان برنجید؛ آن گاه حق تعالی این آیت فرو فرستاد: به حقیقت مردمی که تو را از پشت حجره ات به صدای بلند می خوانند (و فریاد یا محمد یا محمد می کنند) اکثراً مردم بی خرد و بی شعورند و اگر آنها (ادب نگه داشته) صبر می کردند تا وقتی که تو بر ایشان خارج شوی بسیار بر آنها بهتر بود. (اگر باز هم توبه کنند) خدا غفور و مهربان است."

نکته جالب این داستان این است که اعراب بدوی در یک نظام دموکراتیک و آزاد می زیستند و فاقد سلسله مراتب بوروکراتیک و احترامات فائده به روسا بودند و اصولاً اینگونه مراسم و سلسله مراتب ها پدیده ای است که با پیدایش سلسله مراتب قدرت در نظام اسلامی باب میشود. به همین جهت اعراب بدوی با رهبران و بزرگان خود نیز همانگونه ساده و بی آرایش رفتار میکردند که با یکدیگر و مردم عادی. نظام تمدن برای تنظیم روابط بوروکراتیک میان اعضای نابرابر خود نیاز به رفتارهای فردی جدید و نوکرفتانه ای دارد که برای پوشاندن ماهیت زشت و برده واران آن ها از کلمه ادب استفاده می کند.

در اینجا نیز، خدای خود ساخته محمد که همه جا در



# حمله ارازل و اوباش و به آتش کشیدن خانه های کارگران افغان در نظام آباد قزوین

قربانیان خود می بیند، ملحوظ شده باشد.

گفته می شود که توطئه گر اصلی این داستان یوسف اسدی دهیار روستا و شخص دیگری که رئیس شورای اسلامی نظام آباد می باشد، بوده اند. این افراد همراه با همه کسانی که در ضرب و شتم کارگران افغان و آتش زدن خانه های آنان دست داشته اند باید دستگیر و با حضور خود کارگران افغان و خانواده هایشان محاکمه و مجازات شوند. در غیر اینصورت بی شک روزی فرا خواهد رسید که دست پر قدرت عدالت از آستین ملیون ها کارگر افغانی ساکن ایران، بیرون آمده، همراه با مشت آهنین طبقه کارگر ایران، بر فرق طبقه انگل سرمایه دار و دار و دسته های توطئه گر آنان فرود آمده، جانیانی که امروز دست به چنین جنایاتی بر علیه کارگران ستمدیده و شریف افغان می زنند، بمعنای واقعی کلمه مجازات شوند.

آنروز چندان دور نخواهد بود.

سیامک ستوده - 31 فروردین 1393

گردد. ابتدا شایع می شود که عامل این تجاوز یک مرد افغان بوده است. ولی بعد و پس از بزن و بکوب ها و آتش زدن خانه ها معلوم می شود که عامل بارداری دختر، بنا به اقرار خود او، نه یک افغان، بلکه یک ایرانی بوده است. در سرزمین مرز پرگره گویا هر جنایت حتی خود ساخته ای هم کافی است به یک غیر ایرانی منتسب گردد تا مجوز وحشیانه ترین قصابی ها و سرکوب ها توسط نژاد پاک! ایرانی بر علیه دیگران را بدست آورد. کسی چه می داند، شاید بارداری دختر مزبور نتیجه یک رابطه طبیعی جنسی میان یک زن و مرد بوده است که چون خارج از چهارچوب خانواده و نکاح زشت و نفرت انگیز اسلامی رخ داده، اینچنین در پیشگاه تعصب مردسالارانه اسلامی به اتهام تجاوز جنسی تبدیل شده است. شاید همانطور که اکنون هم معلوم شده، پای هیچ افغانی هم در میان نبوده، ولی برای اضافه کردن چاشنی ناسیونالیستی نیز به دست پخت مرتجعین مذهبی چنین دروغ نژادپرستانه ای لازم شده است، و مسلماً در این معرکه نفع سرمایه نیز که بهر حال نفع خود را در دامن زدن به دودستگی و تفرقه میان

یکبار دیگر دستان جنایتکار ناسیونالیسم، مذهب و سرمایه در همدستی با یکدیگر فاجعه آفرین شدند. بنا به گزارش یک شاهد عینی از روستای نظام آباد قزوین روز گذشته گروهی از ارازل و اوباش چماقدار، کارگران و دهقانان افغان ساکن این روستا و خانواده های آنان را با چوب و چاقو مورد حمله قرار داده، خانه ها و موتورهای آنان را به آتش کشیده، نزدیک به 500 الی 600 تن از احشام آنان را سر بریده و زنان و دختران شان را مورد تجاوز جنسی قرار داده اند. هم اکنون این خانواده های آسیب دیده همراه با کودکان و فرزندان شان در خیابان ها بدون سرپناه، غذا و وسائل لازم برای حفاظت خود بسر می برند.

جالب است که همچون واقعه دلخراش یزد در دو سال گذشته، اینبار نیز حمله جنایتکارانه به خانه و کاشانه زحمتکشان و مهاجران شریف افغان بدنبال شایعه دروغین بارداری شدن دختری که گفته می شود از سلامت روحی برخوردار نبوده است، توسط یک افغان آغاز می

همانطور که قبلاً نیز گفته شد قبایل یمن و یمامه و بسیاری قبایل دیگر، تا زمانیکه مستقیماً زیر نیغ پیغمبر قرار نداشتند، در مورد پیوستن به محمد در داخل خود هم نظر نبودند. ما این را در مورد بنی تمیم و بنی حنیفه دیدیم. در مورد قبایل دیگر نیز کم و بیش چنین بود. منجمله در میان زبیدیان، کسانی مانند "عمرو بن معدیکرب" نزد محمد آمده مسلمان میشوند، درحالیکه قیس سالار زبیدیان مخالف محمد بود و عمل عمرو را در پیوستن به محمد عملی سفیهانه میخواند. قیس تا پایان عمر مخالف محمد باقی ماند. در میان مردم کِنده نیز در مورد محمد دو دستگی وجود داشت.

حتی در قبیله بنی عامر که ساکن نجران بود، مخالفت با محمد در حدی بود که رئیس آن "عامر بن الطفیل" به همراه دو تن دیگر از مهتران آن، "أربد بن قیس" و "جبار بن سلمی"، ظاهراً برای پیوستن به محمد ولی در عمل برای قتل وی عازم مدینه می شوند. ولی به گفته راویان اسلامی و طبق روال معمول شان در این گونه موارد، معجزه ای رخ می دهد که آنها را از انجام نقشه شان باز میدارد. به این معنا که به هنگام گفتگو با محمد، هر بار که أربد بن قیس می خواسته با شمشیر خود بر فرق وی بزند، به جای او عامر بن طفیل را در برابر خود می دیده و لذا قادر به انجام مأموریت خود نمی شده است. عامر کسی بود که به دنبال جنگ بدر، هنگامی که محمد یک گروه چهل نفره از مسلمانان را برای دعوت اسلام به نجد می فرستد، همگی را به قتل می رساند.

- بخشی از سوره الفتح به نقل از ابن هشام، سیرت رسول الله، جلد دوم، فارسی، ص ۱۰۱۱ -

- سوره الحجرات، آیه ۴، قمشه ای. -

- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص ۱۰۱۳-۱۰۱۹.

بوده به تعجب افتاده، یکی از مهتران شان رو به سوی قوم خود کرده می گوید:

"ای قوم، حق تعالی هیچ از این مرد، یعنی پیغمبر علیه السلام دریغ نداشته است، که خطیب وی بلیغ تر است از خطیب ما، و شاعر وی فصیح تر است از شاعر ما، و مُفاخرتی که ایشان گفتند بهتر است از مفاخرت ما و مناقبی و مآثری که ایشان بر شمردند نیکوتر است از مناقب و مآثر ما، اکنون شما را بهانه ای نماند، بر خیزید و مسلمان شوید. پس برخاستند و مسلمان شدند. و سید علیه السلام ایشان را نواخت بسیار بفرمود و عطای بسیار بداد."

واضح است که نمایندگان بنی تمیم از قبل تصمیم خود مبنی بر پیوستن به محمد را گرفته بودند و این نمایش را صرفاً برای توجیه عمل خود و احتمالاً درآمدن از خجالت تسلیم که در سنن عرب عمل خواری آوری بود، به راه انداخته بودند تا وانمود کنند که نه از ترس شمشیر محمد، بلکه به خاطر فصاحت و مناقب و مفاخر برتر! شاعر وی بود که به او پیوستند.

قبیله دیگر بنی حنیفه از یمامه در عربستان مرکزی بود که بخشی از آن نمایندگان مهم خود را برای پیوستن به محمد به مدینه می فرستند که همگی مسلمان میشوند. این قبیله تقریباً بر سراسر یمامه تسلط داشت و بعداً شخصی به نام "مُسَیْلَمَه" از همین قبیله با ادعای شراکت در پیغمبری بر علیه محمد قیام عظیمی را به پا میکند. این قبیله نیز همانطور که گفتیم مخلوطی از اقوام پاگان و مسیحی بودند که در کنار هم زندگی میکردند.

از جمله قبایل دیگری که جمعا یا بخشا به مدینه آمده به محمد می پیوندند، قبایل "بنی سعد"، "عبد القیس"، گروهی از قبیله "طَیّی"، قبایل "مُرَاد"، "زُبَیْد" و "مَدَجج"، و قبیله "کِنده" بودند. به این ترتیب، در شرق و مرکز شبه جزیره عربستان نیز محمد صاحب متحدینی برای خود میشود.

جزئی ترین مسائل در کنار وی ایستاده و اخلاقیات زشت و برده واران نظام سلسله مراتبی جدید، منجمله احترامات فائقه به افراد قدرتمند را ترویج میکند، به غیر از آن که رفتار پاک و بی آرایش انسان های بدوی را به ناحق محکوم می نماید، همچنین در کمال بی ادبی آنها را مورد اهانت قرار داده، متهم به بی شعوری و بی خردی می نماید. او فریبکارانه، اخلاقیات و رفتار مورد توصیه خود به اعراب بدوی را "بهتر برای خود آنها" قلمداد می کند در حالیکه مانند روز روشن است که این ادب و احترام برای چه کسی بهتر بوده است و در نهایت در جهت جاه طلبی های خود به چه کسی سود می بخشیده است.

پس از آن که محمد از حجره خود بیرون آمده پیش ایشان می نشیند، از آنها می خواهد که اگر حرفی دارند بزنند و آنها جواب می دهند که برای مفاخرت و ذکر مآثر خود آمده اند. آن گاه، "عُطارد بن حاجب بن زُراره"، که پیشوا و خطیب آنان بوده، برمی خیزد و خطابه ای در ذکر افتخارات و بزرگی های قبیله و اجداد خود می خواند و بر زمین می نشیند. محمد به "ثابت بن قیس" شاعر درباری خود اشاره می کند. او نیز بر می خیزد و با خطابه ای در مدح محمد و خدای او جواب او را میدهد. آن گاه، شاعر بنی تمیم، "زبرقان بن بدر" از جای خود برخاسته قطعه شعری در ستایش قبیله خود می خواند. در این موقع محمد که برای جواب در پی "حَسَنان بن ثابت"، شاعر جیره خوار دیگر خود میگردد، او را نمی یابد. از این رو دنبال او می فرستند و تا آمدن وی جلسه مفاخره موقتا متوقف می شود.

با آمدن حَسَنان، شاعر بنی تمیم دوباره اشعار خود را میخواند تا حسان به آن گوش داده پاسخ دهد. راویان اسلامی این طور نقل میکنند که نمایندگان بنی تمیم از پاسخ حَسَنان که در "ستایش محمد و فضیلت مسلمانان"



## صد و بیست و پنجمین سالگرد

### تولد هیتلر در ژاپن

احمد پرتوی - 29 آوریل 2014

بنا بر گزارش تاریخ 23 آوریل 2014 خبر گزارى ج- کست (J-CAST) ژاپن گروهی که خود را "گروه سلحشوران محافظ ملت" (Group of Warriors Protecting the Nation) در حمایت کامل پلیس در شهر ایکیو کوور (Ikebukuro) بمناسبت یکصد و بیست و پنجمین سالگرد هیتلر در پارک کوچکی که محل قبلی زندانی که جنایتکاران جنگی در آن اعدام شدند گرد آمدند. این هم زمان بود با دیدار "اوباما" از ژاپن. این ناسیونالیستها درخواست "برقراری مجدد جو رونق متقابل آسیای شرقی بزرگ" بدون چین و دو کره بودند. اینان اعمال هیتلر را در خدمت به آلمان ستودند و در خواست اعاده حیثیت از اعدام شدگان سال 1948 را داشتند. این



ناسونالیستها پرچم استقلال طلبان تبت و تایوان را با خود نیز حمل میکردند. در زمانی که تولید ملی ژاپن بصورت غیر قابل پیش بینی دوباره رو به کاهش گذاشته و علی رغم افزایش حدود 2 درصدی دستمزدها با نرخ کمتر از تورم، از ماه آوریل 2014 نیز مالیات بر خرید با 3 درصد افزایش به 8 درصد رسیده است گرایشات فاشیستی هم در حال سر بلند کردن هستند. بحران اقتصادی و تنگ شدن عرصه زندگی، نبودن چشم انداز اجتماعی برای برون رفت از شرایط بحران سرمایه، زمینه مناسبی برای رشد جنبش های ملی گرایانه و بدنبال آن فاشیستی را فراهم میکند. اینکه کارگران ژاپن که بیشتر در اتحادیه های کارگری ژاپن متشکل هستند چقدر در مقابله با ناسیونالیسم مقاومت کنند و بدنبال نیروهای جنگ طلب راه نیافتند، در آینده روشن خواهد شد.

## درباره ی آموزش مزدک

یاران مزدک شدند"

مقدسی مینویسد: "مزدک) گفت باید افزونی آنچه در دست اغنیاست گرفته و به تهیدستان داده شود تا در درجه مساوی بشوند و انبوه مردم بر او گرد آمدند" مزدک به سه عنصر معتقد است: آب، آتش، خاک. مزدک در اینجا نیز مانند آموزش نور و ظلمت مطلب را به مسائل اجتماعی پیوند میدهد و میگوید همانطور که آب و زمین و آتش متعلق به همگان است، بهمان ترتیب نعمات مادی باید از آن



همگان باشد. بدینسان همگانی بودن نعمات مادی ثمره و نتیجه عامیت عناصر است که جهان از ترکیب آنها ساخته شده است

به نظر مزدک نابرابری و عدم مساوات موجود در جامعه، ریشه کین و رشک و خشم و جنگ است. همانا این بلیات است که زندگی بشری را تیره ساخته است. اگر نابرابری در استفاده از نعم مادی از میان برود پایه مادی و اجتماعی این بلیات عظیم اجتماعی نیز از میان خواهد رفت و کین و رشک و خشم و جنگ جای خود را به آشتی و مهر و دوستی و داد خواهد داد. جهاد در راه پیروزی نور همان جهاد در راه پیروزی برابری و دادگری و مهر و آشتی و دوستی است و همه اینها نبرد اهورائی و ایزدی علیه اهریمن است

### ج - آموزش بی آزاری و ریاضت

مزدک بویژه برای "برگزیدگان" دین خود که مانند برگزیدگان کیش مانی هسته مرکزی جنبش بودند دو اصل ریاضت و آزار نرساندن را مقرر داشته بود. مزدک کشتن و زیان رساندن به دیگران را اکیداً ممنوع می داشت و تعلیم میداد که حتی به دشمن باید مهربان بود و درمهمان نوازی از هیچ چیز حتی از بذل جان خود نباید دریغ داشت. این آموزش با هدفهای انقلابی مزدک ناسازگار بود و درمقابل دشمنان طبقاتی قسی و سفله ای که بعدها بیدریغ خون مزدک و پیروانش را ریختند در حکم خلع سلاح معنوی انقلابیون بشمار میرفت. مزدک هماهنگ آموزش "بی آزاری" آموزش ریاضت کشتی را تعلیم میداد. میرخوند در "روضه الصفا" این مطلب را مطرح ساخته و می نویسد که مزدک "ذبح حیوانات و اکل لحوم و دموم آنها را بر خلق حرام ساخت" و پیروان خود را فرمود جامه های خشن در بر کنند و از لذات چشم بپوشند.

هر اندازه این بخش از تعالیم مزدک نادرست باشد، بهر صورت نشانه روح سلیم و مهربان و روشن این مرد بزرگ است. وقتی دشنام های زشتی را که از زمان خسرو انوشیروان به بعد در انواع کتب علیه مزدک ثبت شده با این آموزش ها مقایسه می کنید، آنگاه بهتر به تیره درونی بهره کشان و ستمگران خونخوار پی میبرید.

کاوه پورناظمی

بیامد یکی مرد مزدک بنام سخن گوی و با دانش و رای و کام همی گفت هر کو توانگر بود تهیدست با او برابر بود جهان راست باید که باشد به چیز فزونی حرامست و ناخوب نیز زن و خانه و چیز بخشیدنست تهیدست کس با توانگر یکیست من این را کنم راست با دین پاک شود ویژه پیدا بلند از مغاک.... "فردوسی"

### الف - آموزش نور و ظلمت

در آموزش مانی مسئله نور و ظلمت و نبرد این دو عنصر با یکدیگر جای مرکزی را اشغال میکند. منتهای آموزش مانی از جهت ماهیت خود یک آموزش بدبینانه است زیرا حرکت نور را مانند ظلمت غیر ارادی و منفعل (پاسیف) می شمرد و نور را ناتوان و مقهور پنجه ظلمت میداند. ولی در آموزش مزدک مسئله روح بکلی دگرگون شده است. نور آگاه ولی ظلمت کور است و مزدک بر آنست که حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیر ارادی است، لذا نصرت و غلبه نور ضروری و قطعی و نصرت و غلبه ظلمت تصادفی و موقتی است. مزدک تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این مقدمه امری تصادفی می شمرد. ولی برای این تداخل سه مرحله قائل است:

مرحله اول - مرحله بندھشن - در این مرحله نور و ظلمت مخلوط نیستند و هر یک بالاستقلال وجود دارند  
مرحله دوم - مرحله گومیزشن یا مرحله اختلاط - در این دوران این دو عنصر با یکدیگر در می آمیزند  
مرحله سوم - مرحله ویچارشن یا جدا شدن نور از ظلمت - که وقوع آتی این امر مسلم است و تحقق آن با یاری و مساعدت مردم از نور، و نبرد با نیروهای ظلمانی، میسر است. وظیفه آدمی است که نور را از چنگ ظلمت برهاند و به این مرحله تصادفی "گومیزشن" خاتمه دهد و نور را بر مسند قدرت و اصالت خود بنشاند. نکته شگرف انقلابی در آئین مزدک همانا تبلیغ این مسئله است که باید از طریق جهاد و مبارزه نور را از مرحله گومیزشن به مرحله ویچارشن رساند، نور را از اختلاط ظلمانی رها کند، پرتوهای روشن را از آویزش حلقات تاریک نجات بخشد. این نظر، بنیاد تمام نظریات بعدی اوست. مزدک می افزاید که ظفر نهائی با نور است، زیرا نور اصولاً بر ظلمت مسلط است و نهایت غلبه و تسلط اش کافی نیست. لذا کوشش و تلاش و پیکار آدمی در راه رهایی نور قطعاً با ظفر و پیروزی مقرون خواهد بود. بدینسان آموزش مزدک در باره نور و ظلمت تماماً یک آموزش خوش بینانه و پیکارجویانه است.

### ب - آموزش عدالت و برابری

به نظر مزدک نعمات مادی را آورمزا یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته اند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند پس نابرابری در تقسیم خواسته ها و نعمات مادی، ریشه ظلم است و راه نیل به عدالت رفع نابرابری یعنی استقرار مساوات در برخوردارى از نعمات مادی است

طبری مورخ اسلامی مینویسد: "می گفتند (مزدکیان) خدا روزی ها را در زمین نهاد تا بندگان به مساوات تقسیم کنند... فرومایگان این را پسندیدند و غنیمت شمردند و



# دولتی که به مردم راست نمی گوید نباید انتظار راست گویی از مردم را داشته باشد

او می گوید: "در مجموع، با افزایش درآمدهای نفت و مالیات و سایر درآمدها، حجم بودجه-ی عمومی دولت در سال آینده به بیشتر از ۱۹۵ هزار میلیارد تومان رسیده است، یعنی حدود ۵۰ درصد افزایش نسبت به عملکرد امسال (۱۳۹۲) خواهد داشت." (پایگاه اطلاع-رسانی دولت، لایحه-ی بودجه ۱۳۹۳). گفته ی روحانی در عین حال نشان می دهد که برخلاف دیدگاهی که ناتوانی اقتصادی دولت را به تحریم-های اقتصادی غرب نسبت می-دهد، دولت نقش تحریم-ها را در بودجه ی ۱۳۹۳ تعیین کننده نمی-داند.

حال اگر، بر اساس بودجه کل کشور در سال ۱۳۹۳، درآمد دولت در این سال افزایش می یابد، پس چرا دولت از پرداخت همان مبلغ سابق یارانه ی نقدی نیز ناتوان است؟ این پرسش فقط یک پاسخ می-تواند داشته باشد و آن اختصاص منابع عظیم درآمد دولت به اموری غیر از پرداخت یارانه-ی نقدی است. این امور کدام-اند؟

"بودجه-ی کل کشور" یا برنامه ی اقتصادی دولت برای یک سال مالی در سطح کلان به دو بخش "بودجه-ی عمومی دولت" و "بودجه-ی شرکت های دولتی، بانک ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت" تقسیم می شود. منظور از اولی، تمام منابع و مصارف جاری مربوط به دخل و خرج سازمان-های دولتی اعم از قوای مجریه، مقننه، قضائیه، نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی-امنیتی و دیگر سازمان ها و نهادهای جمهوری اسلامی در طول یک سال مالی است، و دومی نیز تمام منابع و مصارف مربوط به تولید و توسعه ی ثروت ملی در طول یک سال مالی را شامل می شود. در بودجه-ی سال ۱۳۹۳، سهم "بودجه ی عمومی دولت" حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان (رقم دقیق آن ۲۱۸۷۹۹۸۵۸۲ میلیون ریال است) و سهم "بودجه-ی شرکت-های دولتی، بانک-ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت" حدود ۶۰۰ هزار میلیارد تومان (دقیق-اش ۵۸۷۸۶۷۴۰۵۶ میلیون ریال) است. یعنی سهم "بودجه-ی شرکت های دولتی، بانک ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت" سه برابر سهم "بودجه-ی عمومی دولت" است. به این ترتیب، در همان نگاه نخست به بودجه معلوم می شود که هدف اصلی از طرح و تنظیم برنامه و بودجه ی اقتصادی دولت سرمایه-گذاری برای کسب سود و انباشت هرچه بیشتر سرمایه است. زیرا کار "شرکت-های دولتی، بانک ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت" سرمایه-گذاری در تولید و تجارت برای کسب سود و انباشت آن به صورت سرمایه (ارزشی که ارزش-افزایی می کند) است، که با تکیه بر مالکیت وسایل تولید و از طریق خرید نیروی کار کارگران انجام می گیرد، حال آن که کار دولت اداره و حفاظت از این سرمایه گذاری و چگونگی مصرف سود حاصل از آن است، که به کمک ادارات و سازمان-های سه قوه (وزارت خانه ها و مجلس و قوه-ی قضائیه) و دستگاه-های نظامی و

خواهد از یک سو - طبق این قانون - قیمت حامل های انرژی و کالاهای اساسی را باز هم افزایش دهد و، از سوی دیگر، کل مبلغی را که تا کنون به عنوان یارانه-ی نقدی برای جبران این افزایش قیمت به مردم پرداخت شده است کاهش دهد. یعنی دولت برای اجرای بودجه ی سال ۱۳۹۳ مجبور است درآمدهای خود را افزایش و هزینه های خود را کاهش دهد، که خود فقط با کاهش درآمدهای مردم و افزایش هزینه-های آنها ممکن می شود. این در حالی است که قرار بود با افزایش قیمت ها در مرحله ی دوم، یارانه ی نقدی نه کاهش بلکه افزایش یابد (گیرم نه به اندازه-ی افزایش قیمت-ها). این واقعیت نشان می-دهد که جمهوری اسلامی - به هر



دلیل - اکنون در موقعیتی قرار گرفته که نمی-تواند حتی قانون خودش را هم اجرا کند.

بحث بر سر همین ناتوانی است. پرسش این است: آیا ناتوانی دولت جمهوری اسلامی از پرداخت یارانه-ی نقدی به علت کاهش درآمد دولت است؟

شواهد خلاف این را نشان می-دهد. در لایحه-ی بودجه-ی سال ۱۳۹۳، رقم بودجه-کل کشور ۷۸۳۲۳۹۸۵۲۲ میلیون ریال (حدود ۸۰۰ هزار میلیارد تومان) ذکر شده که از بودجه ی سال-های پیش به مراتب بیشتر است. حسن روحانی، رئیس جمهوری اسلامی ایران، در همین لایحه بر افزایش درآمد دولت در سال ۱۳۹۳ تأکید می کند.



محسن حکیمی

24 فروردین 1393

دولت جمهوری اسلامی کارزار

عظیمی بر پا کرده است تا مردم را از دریافت یارانه-ی نقدی منصرف کند. از بالاترین مقامات دولتی و مراجع تقلید و فتوای شرعی آنها برای انصراف از دریافت یارانه گرفته تا اقتصاددانان نئولیبرال و چهره های مشهور ورزشی و فرهنگی و اجتماعی همه با به خدمت-گرفتن بی-دریغ تریبونی به گسترده-ی رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی دست در دست یکدیگر نهاده-اند تا مردم را به انصراف از گرفتن یارانه-ی نقدی وادارند. یک حربه-ی روانی تأثیرگذار این کارزار، "نیازمند" نامیدن یارانه-بگیران است که با هدف آشکار تحقیر آنان و ایجاد این تلقی در جامعه صورت می-گیرد که یارانه-بگیری نوعی صدقه-بگیری است. فعالان پیگیر این کارزار نه فقط به متمولین بلکه به "نیازمندان" نیز توصیه می کنند که از دریافت یارانه انصراف دهند و به جای آن از خدمات همگانی دولت در زمینه ی درمان، بیمه و نظایر اینها استفاده کنند، که به نظر آنان در صورت

انصراف مردم از دریافت یارانه ی نقدی فراهم می شود (رجوع کنید به سخنان ربیعی، وزیر کار جمهوری اسلامی، در بیستم فروردین ۱۳۹۳). جلوتر به این نظر خواهیم پرداخت، اما در این جا توجه خوانندگان را به این نکته جلب می-کنم که این کارزار همزمان است با اجرای مرحله-ی دوم "قانون هدفمندسازی یارانه-ها." به عبارت دیگر، دولت می





کارگران زیر پا می گذارد، مردم چگونه باور کنند که دولت می خواهد مبلغ انصراف داده شده از یارانه-های نقدی را به رفاه آنها اختصاص دهد؟ ایضا، به گفته ی مکرر خود دولتی ها اکنون خط فقر چیزی حدود ۲ میلیون تومان است. در حالی که دولت حداقل دستمزد کارگران را فقط ۶۰۸ هزار تومان تعیین کرده است، بی آن که صادقانه اعلام کند که این اجحاف عظیم طبقاتی در حق کارگران را برای خدمت به سرمایه و سرمایه-داران انجام داده است.

آیا مردم را ابله و ساده لوح نینداشته ایم اگر تصور کنیم که آنان این همه ناراستی دولت را نمی-بینند و بی-اعتنا به آن باز هم به سخنان دولتمردان اعتماد می-کنند؟ برخورد ناصدقانه- و فریبکارانه-ی دولت را با مردم در مورد هر مسئله ای می توان نشان داد. مثلاً در همین فرم ثبت نام مردم برای دریافت یارانه-ی نقدی، افراد خانواده، "تحت تکفل" سرپرست خانواده قلمداد شده اند، به این معنی که حتی اگر آنان درآمد ماهانه هم داشته باشند از آن جا که به نظر دولت مخارج آنها را سرپرست خانواده تأمین می کند درآمد آنان نباید جزء درآمد خانواده محسوب شود. اما دولت برای آن که هر طور شده درآمد مردم را زیاد نشان دهد تا بدین ترتیب برای خدمت گزاری به سرمایه از پرداخت یارانه به آنها شانه خالی کند، درآمد خانواده را حاصل جمع درآمد تک تک اعضای خانواده نامیده است. همان حکایت کوسه و ریش پهن!

خلاصه-ی کلام آن که وقتی دولت با مردم روراست نیست و به مردم نمی گوید می خواهد وجه یارانه-ی نقدی را در کام سیری ناپذیر سرمایه یعنی رابطه ی خریدوفروش نیروی کار بریزد تا به این ترتیب به بهای اعمال فشار بر زندگی مردم از شدت بحران سرمایه بکاهد، طبیعی است که مردم نیز نه تنها از دریافت یارانه انصراف نمی دهند بلکه اطلاعات غیرواقعی به دولت می دهند تا شاید یارانه ی نقدی بیشتری دریافت کنند.

**روشنگر متعلق به شماست،**

**با پشتیبانی مالی خود به ادامه**

**انتشار روشنگر یاری رسانید.**

**ماهنامه**

**روشنگر**

**Rowshangar**

**www.rowshangar.ca**

**rowshangar1@yahoo.com**

**Tel: 647-352-5404**

علمیه، کمیته ی امداد، بنیاد شهید و... می شود. (در مورد جزئیات "بودجه ی عمومی دولت" و سهم ادارات و سازمان های دولتی از آن به لایحه-ی بودجه-ی ۱۳۹۳ در "پایگاه اطلاع رسانی دولت" مراجعه کنید).

بدین سان، "بودجه-ی عمومی دولت" نیز به نسبت ۷۵ درصد و ۲۵ درصد تقسیم شده است: ۷۵ درصد برای دستگاه اداری-نظامی دولت و ۲۵ درصد برای دستمزد کارکنان. حال اگر "بودجه-ی عمومی دولت" را در متن "بودجه-ی کل" <http://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/thumb/3/33/IRGC-Seal.svg/1300px-IRGC-Seal.svg.png>

کشور "قرار دهیم، خواهیم دید که فقط ۶ درصد از بودجه کل کشور به دستمزد کارکنان اختصاص یافته است، و ۹۴ درصد بقیه ی این بودجه مختص سرمایه-گذاری برای کسب سود از طریق رابطه خریدو-فروش نیروی کار و تعمیر و نگه داری و حفاظت از



این رابطه توسط ماشین اداری-نظامی دولت است.

حال، آیا مردم حق ندارند بپرسند: وقتی دولت از ۱۰۰ درصد بودجه-ی کل کشور فقط ۶ درصد آن را به حقوق و مزایای کارکنان اختصاص می دهد، مردم چگونه باور کنند که این دولت می خواهد مبلغ انصراف داده شده از یارانه-های نقدی را به رفاه آنان اختصاص دهد؟ مورد آشکارتر دیگری که دست کم کارگران را به سخنان دولت بی اعتماد می-کند مسئله-ی افزایش دستمزد کارگران در سال جاری است.

طبق قانون کار، دولت باید دستمزد کارگران را متناسب با تورم افزایش دهد. بر اساس آمار خود دولت، اکنون تورم حدود ۴۰ درصد است، حال آن که دولت دستمزد امسال کارگران را فقط ۲۵ درصد افزایش داد. آیا کارگران حق ندارند بپرسند: وقتی دولت حتی قانون خود را در مورد افزایش دستمزد کارگران رعایت نمی-کند و آن را به سود سرمایه-داران (اعم از دولتی و خصوصی) و به زیان

انتظامی و امنیتی و دیگر ارگان-های حکومتی صورت می-پذیرد. بنابراین، اختصاص سه-چهارم بودجه ی کل مملکت به سرمایه-گذاری برای تولید و تجارت هیچ معنایی جز این نمی تواند داشته باشد که هدف اصلی این بودجه کسب سود و انباشت هر چه بیشتر سرمایه است، که فرجام اش فریبی و غول-آساشدن بیش از پیش سرمایه به بهای تضعیف بیش از پیش مردم است، فرایندی که از اساس با رفع نیازمندی های مردم مغایر است. نکته ی

ضمنی و البته بسیار حائز اهمیت برای شناخت ساختار اقتصادی ایران این است که در "بودجه-ی شرکت-های دولتی، بانک-ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت" سهم شرکت های دولتی از بودجه به تنهایی بیش از ۱۰ برابر سهم بانکها (بانک مرکزی و بانک های دولتی) و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت (سازمان صنایع دفاع، سازمان بنادر و کشتیرانی و... است، و در میان شرکت-های دولتی نیز سهم "شرکت ملی نفت ایران" از همه عظیم تر و مهم تر است.

همین اشاره ی مختصر به بودجه کل کشور برای نشان دادن این نکته کفایت می-کند که دولت از مردم می خواهد یارانه نگیرند تا او بتواند مبلغ مربوط به یارانه ی نقدی را نیز به سرمایه-گذاری برای کسب سود بیشتر اختصاص دهد. البته دولت خود نیز این را انکار نمی کند که می خواهد وجه مربوط به یارانه-ی نقدی را در زمینه های دیگر صرف کند. منتها او این زمینه ها را "درمان" و "بیمه" و "آموزش" و نظایر اینها می نامد. یعنی دولت به مردم می گوید از دریافت یارانه انصراف دهند تا او بتواند بودجه-ی مربوط به آن را به "رفاه" مردم اختصاص دهد. با استناد به آمار و ارقام خود دولت در لایحه ی بودجه-ی سال ۱۳۹۳ به راحتی می توان نشان داد که دولت در بیان هدفش اش از انصراف مردم از دریافت یارانه ی نقدی صادق نیست و راست-اش را به مردم نمی گوید. چنان که گفتیم، رقم "بودجه-ی عمومی دولت" در این لایحه حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان است. فقط یک چهارم این بودجه یعنی حدود ۵۰ هزار میلیارد تومان (رقم دقیق آن ۴۹۰۸۷۰۱۸۴ میلیون ریال، حدود ۴۹ هزار میلیارد تومان است) صرف حقوق و مزایای کارکنان دولت می شود و سه-چهارم آن (حدود ۱۵۰ هزار میلیارد تومان) خرج تعمیر و نگهداری و گسترش بوروکراسی عظیم دولتی (وزارت خانه ها، مجلس، قوه ی قضائیه (شامل دادگستری، زندان ها، دادگاه ویژه روحانیت، سازمان قضایی نیروهای مسلح)، نهادهای دفاعی اعم از ارتش و سپاه پاسداران (شامل بسیج، سپاه حفاظت، سپاه قدس، قرارگاه خاتم الانبیاء و...)، سازمان های حفظ نظم و امنیت داخلی اعم از نیروی انتظامی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و حراستی، دفتر فرماندهی کل قوا، نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران، نمایندگی رهبری در دانشگاه ها، شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، مجمع جهانی اهل بیت، شورای سیاست گذاری ائمه-ی جمعه، حوزه های





## مزدوران به تجمع خانواده های زندانیان سیاسی حمله کردند



در اطلاعیه قبل به اطلاع رساندیم که امروز ۲ اردیبهشت تعدادی از خانواده های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین به همراه تعدادی از فعالین سیاسی در اعتراض به حمله ددمنشانه رژیم اسلامی به بند ۳۵۰، در مقابل دفتر روحانی در خیابان پاستور تجمع کردند. در این تجمع اعتراضی که بیش از ۳۰۰ نفر شرکت داشتند، شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد، اوین شده فلسطین دولت چرا نشستی سر داده شد.

طبق گزارش یک شاهد عینی، در ساعت دوازده و نیم ظهر نیز سه نفر از شرکت کنندگان این تجمع که دانشجوی بودند بعد از جدا شدن از جمع دستگیر شدند که

اسم یکی از آنان میلاد گزارش شده است. خانواده ها به تجمع خود ادامه دادند و سرانجام تحت فشار خانواده ها، یک نفر از طرف دفتر روحانی به میان خانواده ها رفته و از حاضرین خواستند چند نفر برای مذاکره به داخل کاخ روحانی بروند. ۵ نفر از اعضای خانواده ها به نمایندگی از طرف حاضرین برای گفتگو در مورد عزیزانشان به داخل کاخ روحانی رفتند تا وارد مذاکره شوند. در آنجا به نماینده ها قول دادند که کسی را دستگیر نکنند اما علیرغم این ساعت سه و نیم بعد از ظهر در حالی که خانواده ها در حال پایان دادن به تجمع خود بودند، مورد حمله قرار گرفتند و چند نفر از آنها دستگیر شدند. از تعداد و اسامی دستگیرشدگان هنوز اطلاعی به ما نرسیده است.

بند ۳۵۰ بازگردانده شده و مورد درمان و مداوای پزشکی لازم قرار گیرند.

در جریان حمله جنایتکارانه رژیم اسلامی به بند ۳۵۰، زندانیان سیاسی خسارت مالی دیده اند و باید این خسارت به آنان پرداخت شود.

خانواده های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین در نگرانی بسر میبرند و باید امکان ملاقات فوری با عزیزانشان را داشته باشند.

اسامی زندانیان سیاسی ای که همچنان در انفرادی ۲۴۰ بسر میبرند، به شرح زیر است:

بهنام ابراهیم زاده، محمد امین هادی، محمد صدیق کبودوند، محمد داوری، بهزاد عرب گل، غلامرضا خسروی، ابوالقاسم فولادوند، مهرداد آهن خواه، رضا اکبری منفرد، مجید اسدی، سعید متین پور، سهیل بابادی، سعید حایری، سمکو خلقتی، رضا همیاری، محمد شجاعی،

بنا بر خبرها " بهنام ابراهیم زاده و محمد صدیق کبودوند بشدت آسیب دیده اند و دست سمکو خلقتی شکسته است. اینها همچنان در انفرادی هستند.

لازم به یادآوری است که هم اکنون شاهرخ زمانی از رهبران شناخته شده کارگری نیز در بند ۳ سالن ۸ زندان گوهردشت در وضعیت نگران کننده ای در اعتصاب بسر میبرد.

زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین و زندانیان انتقال یافته از این زندان به بند ۲۴۰ و خانواده هایشان و شاهرخ زمانی به حمایت فوری ما نیاز دارند. به هر شکلی که میتوانیم آنان را مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار دهیم. اخبار زندانهای رژیم اسلامی و اعتراضات زندانیان سیاسی و خانواده هایشان را وسیعاً پخش کنیم.

این توحش حکومت اسلامی از جانب هر انسان آزادیخواهی محکوم است و باید حکومت و سران آنرا برای پذیرش مسئولیت در قبال امنیت و سلامت زندانیان و پاسخ دادن به خواست های آنان زیر فشار گذاشت.

۲ اردیبهشت ۹۳، ۲۲ آپریل ۲۰۱۴  
برگرفته از سایت روزنه



خانواده های زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ خواستار جوابگویی دولت هستند و اعلام کرده اند تا روشن نشدن وضع عزیزانشان به تجمعات خود ادامه میدهند.

حمله به خانواده های زندانیان سیاسی و حمله جنایتکارانه به بند ۳۵۰ اوین را وسیعاً محکوم کنیم. در کنار زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ و خانواده های زندانیان سیاسی بایستیم و برخواستهای فوری و اضطراری زیر تاکید کنیم:

- دستگیرشدگان امروز و همه کارگران زندانی و زندانیان سیاسی باید فوراً از زندان آزاد شوند. بعلاوه به عنوان خواستهای فوری و اضطراری اعلام کنیم که:

- عاملین و آمرین حمله به بند ۳۵۰ اوین باید به مردم معرفی و مورد پیگرد قرار گیرند.

- فشار بر روی زندانیان سیاسی فوراً متوقف شود و زندانیان سیاسی ای که از بند ۳۵۰ اوین به انفرادی ۲۴۰ اوین انتقال یافته اند، فوراً به میان همبندانیشان در

## بیانیه ی کانون نویسندگان ایران در مورد ضرب و شتم زندانیان سیاسی

• کانون نویسندگان خواهان به رسمیت شناختن آزادی بیان برای زندانیان شده و ضرب و شتم زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ را محکوم کرده است ...

### زندانیان سیاسی آزادی بیان می خواهند، نه ضرب و شتم!

روز پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۳، زندانیان بند ۳۵۰ در زندان اوین مورد ضرب و شتم شدید زندانبانان قرار گرفتند. به شهادت ۷۴ تن از زندانیان این بند، این ضرب و شتم توسط نیروهای لباس شخصی اطلاعات و حفاظت زندان انجام گرفته و در جریان آن شمار بسیاری از زندانیان سخت مجروح شده اند، به طوری که برخی از مجروحان را به بهداری زندان برده اند، اما به رغم نظر پزشکان آن جا مبنی بر ضرورت انتقال آنان به بیمارستانی در بیرون زندان از این کار جلوگیری شده است. ده ها تن از مضروران را به سلول های انفرادی منتقل کرده اند و این زندانیان نیز در اعتراض به این یورش دست به اعتصاب غذا زده اند. بر اساس شهادت نامه ی زندانیان، این ضرب و شتم بی سابقه در جریان بازرسی اتاق های بند نامبرده روی داده است، که زندانبانان اصرار داشته اند بازرسی بدون حضور زندانیان و حتا مسئولان اتاق ها یا نمایندگان زندانیان انجام گیرد.

به استناد بازرسی های پیشین این بند و بنا بر اظهارات زندانیان آزاد شده، گفته می شود که این بازرسی از جمله به بهانه ی یافتن وسایل ارتباطی انجام گرفته که استفاده از آنها به نظر زندانبانان غیرقانونی است. این در حالی است که سال هاست تلفن عمومی بند ۳۵۰ قطع است و زندانیان این بند برای ارتباط با بیرون به ویژه تماس با خانواده هایشان هیچ وسیله ای در اختیار ندارند. اگر هدف زندانبانان در هم شکستن روحیه ی زندانیان سیاسی از طریق ایجاد رعب و هراس برنامه ریزی شده نیست، و اگر مسئله ی آنان واقعاً این است که زندانیان از وسایل غیرقانونی برای ارتباط استفاده نکنند، راه جلوگیری از این کار نه ضرب و شتم زندانیان بلکه به رسمیت شناختن آزادی بیان آنها و در اختیار گذاشتن وسیله ی قانونی و عمومی - بدون هیچ گونه محدودیت و ششود - برای ارتباط است.

زندانی، اعم از سیاسی و غیرسیاسی، به صرف زندانی شدن از هیچ یک از حقوق انسانی اش و از آن میان حق آزادی بیان محروم نمی شود. زندانیان می توانند نه تنها با خانواده های خود ارتباط داشته باشند، بلکه حق دارند درباره ی هر مسئله ای از جمله مسائل سیاسی اظهار نظر کنند و نظر خود را در رسانه ها منتشر کنند.

کانون نویسندگان ایران خواهان به رسمیت شناختن آزادی بیان برای تمام زندانیان است و ضرب و شتم زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ را محکوم می کند. ضرب و شتم و رعب آفرینی مشکل سرکوبگران را حل نمی کند، حتی اگر آن مشکل بر اثر اقدام "غیرقانونی" زندانیان مضروب به وجود آمده باشد.

کانون نویسندگان ایران  
۳۱ فروردین ۱۳۹۳





### جمعه ها - کانال پیام افغان "فریاد کارگر"

به وقت ایران: 8:05 تا 9:30 شب  
به وقت لوس آنجلس: 8:35 تا 10 صبح  
به وقت اروپا: 5:35 تا 7 بعداز ظهر

#### تکرار: پنجشنبه ها

به وقت ایران 1:30 بعد از ظهر  
به وقت لوس آنجلس: 2 صبح  
به وقت اروپا: 11 صبح

### شنبه ها - کانال پارس

#### "اندیشه ها و نگاه ها"

به وقت ایران: 8:30 تا 9:30 شب  
به وقت لوس آنجلس: 9 تا 10 صبح  
به وقت اروپا: 6 تا 7 بعد از ظهر

#### تکرار: دوشنبه ها

به وقت ایران: 3:30 بعد از ظهر  
به وقت لوس آنجلس: 4 بامداد  
به وقت اروپا: 1 بعداز ظهر

### یکشنبه ها - کانال پیام افغان

#### "فریاد کارگر"

به وقت ایران: 7 تا 8:10 شب  
به وقت لوس آنجلس: 7:30 تا 8:40 صبح  
به وقت اروپا: 4:30 تا 5:40 بعد از ظهر

#### تکرار: جمعه ها

به وقت ایران: 2:30 بعد از ظهر  
به وقت لوس آنجلس: 3 بامداد  
به وقت اروپا: 12 ظهر

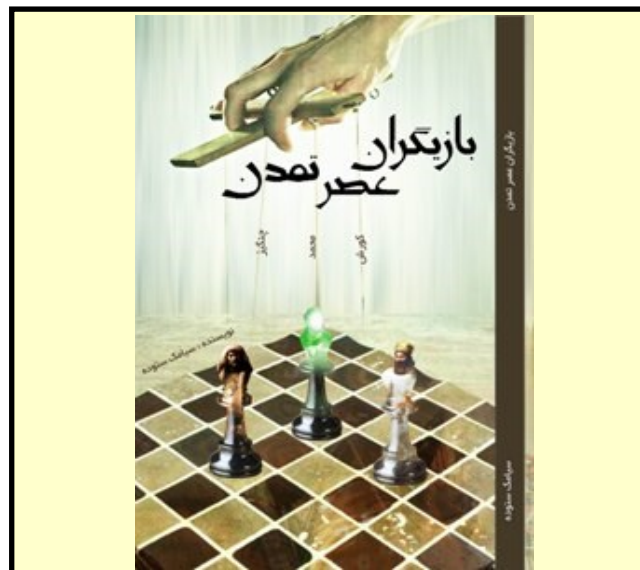
### قدم های شکوفه

زمستان است  
برف در سکوت  
و شال دودکش ها  
بیلاق های دور غریب را  
خبر می دهند  
دریغ از یک سخن  
دریغ از یک سفر و کوچی کوچک.  
زنی از خستگی پنجره  
جاده ی خالی را می نگرد  
زنی به انتظار قدم های شکوفه است  
گیسوان بادبادک دلتنگ دست های کودکی ست  
که بهار را تا فراسوی مرز ها اعلام کنند.

خواهرم برای تنگ بلور می گرید  
زندگی چکه ی اشکی ست  
که ماهی را از خواب می ترساند  
زندگی ریزش ترانه ای ست در سکوت موج.

خواهرم روزی بند گیسوانش را  
خواهد درید  
و زندگی گیسوان زنی ست  
که جریان باد را شلاق می زند.

علی رسولی



ویکتور خارا

انسان خالق است



همانند بسیاری دیگر،

من عرق ریختن آموختم،

نه فهمیدم که مدرسه چیست

و نه دانستم بازی چه معنا دارد.

در سپیده دم، آن ها مرا از رختخواب بیرون کشیدند

و در کنار پدر، با کار بزرگ شدم.

تنها با تلاش و پشتکار

به عنوان نجار و حلب ساز

به عنوان بنا و گچ کار

و به عنوان آهنگر و جوشکار

سخت کوشیدم

آی پسر!

چه خوب می شد اگر من سواد می داشتم. آموزش می دیدم،

زیرا که در بین تمام عناصر، انسان یک خالق است.

من خانه ای بنا می کنم،

یا جاده ای می سازم،

من به شراب مزه می دهم،

من دود کارخانه را بلند می کنم،

ارتفاعات را مسخر می کنم،

به سوی ستارگان می تازم،

و در جنگل، کوره راه باز می کنم.

من زبان آقایان را آموختم.

و همین طور زبان مالکین و اربابان را.

آن ها اغلب مرا کشتند

چرا که من صدایم را علیه آن ها بلند کردم.

اما من خود را از زمین بلند می کنم،

زیرا که دستانی مرا یاری می دهند،

زیرا که من دیگر تنها نیستم،

زیرا که ما اکنون بسیاریم.

برگردان: احمد شاملو